

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۲)

مبانی اخلاق در آیات و روایات

جلد اوّل

بیانات

حضرت علامه آیه الله العظمی

حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزکیة

مقدمه و تصحیح

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

قال امير المؤمنين عليه السلام:

« ما انقَضَتْ ساعةٌ مِنْ دهرِكِ إِلَّا بقطعَةٍ مِنْ عُمْرِكِ! »

”هیچ ساعتی از حیاتت نمی‌گذرد الا اینکه بخشی از عمرت رفته است!“

تصنیف غرر الحکم، ص ۱۶۰

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات
مبانی اخلاق در آیات و روایات (۱)

صفحه	عنوان
۱۷ - ۲۱	مقدمه

مجلس اوّل:

نحوه تخاطب بنده با پروردگار در نماز

۲۳ - ۳۶

۲۵	روز اوّل
۲۵	لزوم ملکه شدن قرائت و تلفظ صحیح در نماز
۲۶	کیفیت توجه به ذات الهی در نماز و نظر غیر استقلاللی به الفاظ و معانی
۳۱	روز دوّم
۳۱	لزوم تبعیت از علم و یقین
۳۴	سزای تبعیت از اهواء نفسانی بعد از حصول علم به واقع

مجلس دوّم:

حصول بصیرت به واسطه کسب علم نافع

۳۷ - ۴۸

۳۹	بصیرت انسان عالم نسبت به جاهل
۴۰	لزوم اکتساب علم نافع و موجب حصول ایمان یقینی
۴۲	کوردلی افراد شکاک و مردّد و مادیون منکر خداوند

- بصیرت مؤمنین حقیقی ۴۵
- ادراک کور مادرزاد نسبت به موجودات محسوس خارجی به واسطه اتصال قلبی به انوار الهی ۴۵
- عدم ادراک حقیقت هستی به وسیله علوم ظاهری و مادی ۴۷

مجلس سوّم:

شش دستور اخلاقی در سوره حجرات

۶۵ - ۴۹

- نهی قرآن کریم از مسخره کردن دیگران ۵۱
- اهمیت حفظ احترام مؤمنین ۵۲
- نهی قرآن کریم از عیب جویی ۵۴
- نهی قرآن کریم از یاد کردن دیگران با القاب قبیح ۵۵
- نهی قرآن کریم از سوءظن نسبت به برادر مؤمن ۵۹
- نهی قرآن کریم از تجسس و تفحص در امور یکدیگر ۶۱
- نهی قرآن کریم از غیبت ۶۲
- کیفیت توبه از گناه غیبت ۶۵

مجلس چهارم:

تأسی به رسول خدا به عنوان اسوه حسنه

۱۰۱ - ۶۷

- لزوم تأسی به پیامبر اکرم به عنوان اسوه حسنه در تمام جهات حیات انسان ۶۹
- حد کمال هر امتی به اندازه حد کمال پیغمبر آن امت ۷۱
- تیین میزان تأسی انسان به پیامبر اکرم به واسطه محک امتحان ۷۲
- کیفیت تأسی به سنت های پیغمبر اکرم ۷۳
- لزوم پرداخت شهریه طلاب به صورت آبرومندانه ۷۶
- آثار تأسی و اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۷۷
- نحوه پیروی از پیامبر اکرم در مسائل و مشکلات زندگی ۷۷
- منافات تبعیت از پیغمبر با پیروی از سنت های کفر و آداب جاهلی ۷۹
- کیفیت تبعیت و تأسی امیرالمؤمنین از رسول اکرم ۸۰
- فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در نحوه تأسی به پیامبر اسلام ۸۲

- ۸۶ بناء مکتب پیغمبر اکرم براساس حق
- ۸۷ علّت تعدّد عیالات رسول خدا
- ۹۱ صبر و تحمّل عجیب رسول اکرم در برابر توطئه‌ها و آزار و اذیت‌های بسیار برخی همسرانشان
- ۹۴ دلیل محبت و علاقه فراوان پیامبر اکرم به حضرت فاطمه زهرا
- ۹۵ حسادت و کینه برخی همسران پیغمبر نسبت به حضرت فاطمه زهرا
- ۹۶ سرایت دشمنی و کینه‌ورزی نسبت به حضرت زهرا از داخل خانه پیغمبر به خارج
- ۹۶ سبب جاودانگی حقیقت حضرت زهرا سلام الله علیها
- ۱۰۰ بشارت رسول خدا در حال احتضار به حضرت زهرا

مجلس پنجم:

چند توصیه اخلاقی در سوره اسراء

۱۴۰-۱۰۳

- ۱۰۵ طراوت و شیرینی سوره اسراء
- ۱۰۶ استحباب قرائت سوره طوال در نماز
- ۱۰۷ معنا و مراد از مراعات أضعف‌المؤمنین در نماز جماعت
- ۱۰۸ دستورات شرع نسبت به قرائت سوره در نماز
- ۱۰۹ مهجور نمودن قرآن با اکتفا به قرائت سوره توحید در نماز
- ۱۱۰ گرفتاری در ذلت و خذلان به واسطه پرستش معبود دیگری غیر از خداوند متعال
- ۱۱۱ معنا و کیفیت احسان به والدین
- ۱۱۲ نحوه مدارا با والدین پیر و فرتوت
- ۱۱۳ نحوه عطوفت و مهربانی کردن فرزندان از روی خضوع و خشوع نسبت به والدین
- ۱۱۵ انفتاح راه رشد انسان به واسطه استغفار از رفتار ناشایست نسبت به پدر و مادر
- ۱۱۶ استحباب وصیت به اعطای مقداری از مال به نزدیکان
- ۱۱۶ اهمیت صلّه رحم و دستورات اسلام نسبت به آن
- ۱۱۷ نهی قرآن کریم از زیاده‌روی در انفاق و بخشش و عدم رعایت حال عیالات خود
- ۱۱۹ معنای عقد اخوت
- ۱۲۰ کیفیت انفاق و کمک غیر مالی
- ۱۲۱ دیدگاه مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه نسبت به برگزاری محافل و مجالس (ت)
- ۱۲۲ مجالس عقد و عروسی (ت)

۱۲۴ مجالس ترحیم (ت)
۱۲۶ مجالس اعیاد و وفیات معصومین علیهم السّلام (ت)
۱۲۸ مجلس جشن تولّد (ت)
۱۳۰ لزوم انفاق براساس رعایت اعتدال و حفظ مصالح
۱۳۱ حرمت قتل فرزندان از ترس گرسنگی، و مصادیق آن در عصر حاضر
۱۳۶ حرمت شدید زنا
۱۳۷ نهی اکید اسلام از خودکشی و قتل به ناحق
۱۳۸ کیفیت قصاص در اسلام
۱۳۹ نحوه اداره امور و اموال یتیمان

مجلس ششم:

جامعیّت اسلام در جمع بین حکم عفو و قصاص

۱۵۳ - ۱۴۱

۱۴۳ دستورات اخلاقی اسلام نسبت به عفو و گذشت
۱۴۳ جایگاه قوانین حقوقی در اسلام
۱۴۶ علّت برتری قوانین حقوقی اسلام نسبت به قوانین سایر مذاهب و ملّت‌ها
۱۴۷ علوّ مقام کرامت انسانی به واسطه بخشش و اغماض
۱۴۷ نحوه برخورد امیرالمؤمنین علیه السّلام با قاتل خود
۱۴۹ وصیّت امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السّلام در خصوص نحوه برخورد با ابن مجلم ...
۱۵۲ علّت عدم عفو امام حسن علیه السّلام نسبت به قاتل امیرالمؤمنین

مجلس هفتم:

فلسفه دعا و شرایط استجاب (۱)

۱۷۵ - ۱۵۵

۱۵۸ شرایط استجاب دعا
۱۶۱ شفیع قراردادن پیامبر و ائمه اطهار علیهم السّلام جهت استجاب دعا
۱۶۲ مهیا بودن شرایط استجاب دعا در شب‌های قدر
۱۶۳ حکمت توسّل و طلب شفاعت از امیرالمؤمنین
۱۶۶ نمونه‌ای از کرامات حضرت علی

۱۶۸	اهمیت طلب عافیت در همه دعاها
۱۶۹	اخبار امیرالمؤمنین از شهادت خود
۱۷۱	ذکر شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

مجلس هشتم:

فلسفه دعا و شرایط استجاب (۲)

۱۹۶ - ۱۷۷

۱۷۹	دعا روح عبادت
۱۷۹	شرایط استجاب دعا
۱۸۴	حصول شرایط استجاب دعا در شب قدر
۱۸۴	علت لزوم پایبندی همه افراد به آخرین وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۸۵	فرازهای از وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام در نوزدهم ماه مبارک رمضان
۱۸۶	وصیت امیرالمؤمنین به تقوا و اتحاد بین مؤمنین
۱۸۷	وصیت امیرالمؤمنین نسبت به خویشاوندان، یتیمان، قرآن و همسایگان
۱۸۸	وصیت امیرالمؤمنین نسبت به خانه خدا، نماز، زکات، ماه رمضان و فقرا
۱۸۸	وصیت امیرالمؤمنین نسبت به جهاد، ذریه و اصحاب پیغمبر، زنان و کنیزان
۱۹۰	وصیت امیرالمؤمنین به پایداری در راه خدا، احسان و کمک به دیگران، امر به معروف و نهی از منکر
۱۹۲	ذکر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

مجلس نهم:

فلسفه دعا و شرایط استجاب (۳)

۲۱۳ - ۱۹۷

۱۹۹	شدت اهمیت دعا در شب قدر به سبب تعیین مقدرات سال
۲۰۱	تغییر مقدرات انسان به واسطه دعا
۲۰۲	کیفیت دعا در شب قدر و نحوه تحصیل شرایط استجاب
۲۰۳	برخی از اسباب عدم استجاب دعا
۲۰۵	عدم استجاب دعا به واسطه نفاق بین گفتار و قلب انسان
۲۰۷	استجاب دعا در حال اضطراب و انقطاع
۲۰۸	سعه عفو و رحمت الهی در حکایت پذیرش توبه نصح جوان فاجر

مجلس دهم:

کیفیت نزول مقدرات در شب‌های قدر

۲۳۶ - ۲۱۵

- ۲۱۷ فضیلت قرائت سوره قدر
- ۲۱۸ نزول دفعی قرآن در شب قدر بر قلب پیامبر در عالم مثال
- ۲۱۹ تشخیص و تعیین مقدرات عالم در شب قدر
- ۲۱۹ مراتب عالم وجود
- ۲۲۱ ثبوت حقیقت اشیاء و امور در لوح محفوظ، قبل از تشخیص و تحقق خارجی
- ۲۲۳ تغییر و تبدل مقدرات در عالم مثال
- ۲۲۴ کیفیت تشخیص و تعیین مقدرات در شب‌های قدر
- ۲۲۵ اطلاع ائمه اطهار و اولیای کامل الهی بر سر قدر و عالم تقدیر
- ۲۲۶ افضلیت شب قدر از هزار ماه
- ۲۲۸ علت فضیلت و ترغیب بر شب‌زنده‌داری و عبادت در لیلۃ‌القدر
- ۲۳۰ تنزل تقدیر عالم در شب قدر هر سال
- ۲۳۰ لیلۃ‌القدر شب ظهور و بروز عظمت امام علیه السلام در عالم ملکوت
- ۲۳۱ تداوم آثار و افاضات رحمانیت و رحیمیت لیلۃ‌القدر تا انتهای روز
- ۲۳۱ سبب اعراض پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام از ریاسات دنیوی و نعمت‌های مادی
- ۲۳۴ روایت ام‌سلمه از رسول خدا درباره واقعه کربلا

مجلس یازدهم:

حرمت اعانت بر گناه و ظلم

۲۴۶ - ۲۳۷

- ۲۳۹ دستور قرآن مبنی بر کمک به یکدیگر در انجام کارهای خیر و اجتناب از محرّمات
- ۲۳۹ حکم فقهی تعاون و کمک در امور خیر
- ۲۴۰ حرمت شرعی اعانت بر گناه و کار حرام
- ۲۴۰ حرمت معامله امور حلال برای مصارف حرام
- ۲۴۱ حرمت تشبیه به کفار و برخی از احکام پوشش اسلامی
- ۲۴۳ حرمت ربا و هرگونه مشارکت و کمک در این مسئله
- ۲۴۳ احکام خرید و فروش و ساختن مجسمه و عروسک

۲۴۴ حرمت شدید کمک و اعانه بر ظلم و ستم

مجلس دوازدهم:

حرمت ظلم و کمک به ظالمین

۲۴۷ - ۲۵۸

۲۴۹ حرمت شدید ظلم و ستم بر مردم

۲۵۰ کیفیت استغفار و توبه از ظلم

۲۵۳ حرمت اعانه ظالم

۲۵۶ نحوه توبه حقیقی از گناه کمک به ظالمین

مجلس سیزدهم:

بیاناتی پیرامون سوره تحریم و شأن نزول آن

۲۵۹ - ۲۸۶

۲۶۱ اعتراف عمر به نزول سوره تحریم در مذمت عایشه و حفصه

۲۶۴ شأن نزول سوره تحریم از نظر عامه و تشیع

۲۶۶ کناره گیری پیامبر از بعضی زنان خود به سبب افشای سر

۲۶۹ علت اقدامات عمر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام برای کسب خلافت

۲۶۹ افشای اسرار ولایت توسط حفصه و عایشه

۲۷۰ جاسوسی حاطب بن ابی ثلثه از اخبار پیامبر برای مشرکان مکه

۲۷۲ دلالت آیات قرآن بر انحراف قلب حفصه و عایشه

۲۷۳ دو نمونه دیگر از خیانت زنان سایر پیغمبران

۲۷۴ تمثیل قرآن به دو اسوه از زنان مقرب و پاکیزه جهت تبعیت از ممشای آنها

۲۷۶ عتاب غلیظ و شدید قرآن نسبت به شیخین

۲۷۹ قتل رقیه دختر پیغمبر توسط عثمان در زمان حیات پیغمبر

۲۸۰ کیفیت دلالت آیات بر عتاب شیخین

۲۸۱ مفتوح بودن باب توبه برای همه گنهکاران

۲۸۲ جایگاه پیغمبر و امیرالمؤمنین نسبت به بهشتیان

۲۸۳ علت عدم توبه بعضی گنهکاران به واسطه شدت قساوت قلب

۲۸۴ علت عدم ذکر اسم اشخاص در قرآن

۲۸۶ وظیفه پیامبر در قبال کفر قلبی و عدم توبه متمرّدین

مقدّمه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:
لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ فَيَنْزِلُ إِلَيْكُمْ، وَ لَا فِي تُحُومِ الْأَرْضِ فَيَخْرُجُ لَكُمْ؛ وَ لَكِنَّ
الْعِلْمَ مَجْبُولٌ فِي قُلُوبِكُمْ. تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ حَتَّى يَظْهَرَ لَكُمْ.^۱
«علم در آسمان‌ها نیست تا اینکه به آن صعود کنید، و در زمین نیز نیست تا
اینکه آن را در اعماق زمین بیابید؛ بلکه علم در خود شما است و در نفوس
شماست. به اخلاق روحانیین متخلّق شوید تا اینکه از زمره آنها گردید.»
مسئله اخلاق از مسائل بسیار مهم است، بلکه مهم‌ترین مسئله‌ای است که از
دیرباز محط نظر بزرگان و علما و متخلّقین به اخلاق حسنه بوده است. بدین لحاظ،
بزرگان برای مسئله اخلاق، کتاب‌های مختلف و تألیفات بسیاری به انجام رسانیده‌اند؛
مانند کتاب محبّة البيضاء و هم‌چنین سایر کتبی که از بزرگان در این زمینه آمده

۱. کلمات مکنونه، ص ۲۴۸، با قدری اختلاف.

است و همه تأکید دارند بر عدم کفایت علم بدون تَخَلُّق به اخلاق و عدم کفایت فراگیری و به دنبال علوم و فنون مختلفه رفتن و صرفاً دریچه ذهن و نفس را انباشته از علوم و فنون مختلف نمودن.

لهذا ما می‌بینیم که اولیای الهی و به‌خصوص انبیاء، برای تبدل اخلاق سیئه به اخلاق حسنه در انسان مبعوث شده‌اند؛ و این بعثت به معنای حرکت از عالم حیوانیت و عالم بهیمنیت و عالم شهوات و عوالم نفس و دنیای مادون، و صعود به عوالم ربوبی و صفاتی است که خدای متعال، خود متخلّق به این صفات است. و لهذا کسی که دارای اخلاق حسنه می‌شود، این بدین معنا است که به صفات باری تعالی متّصف می‌شود، که بازگشت آن به مسئله توحید و اصل توحید است؛ و این نهایت حرکت انسان و سیر انسان خواهد بود.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - از زمان رجوع از نجف به ایران، هم‌چنان که خود در سیر و سلوک الی الله دارای اساتید و برنامه و سیره خاصی بودند و آن را دنبال می‌کردند، هم‌چنین دائماً نسبت به تشکیل مجالس اخلاقی و سوق دادن افراد به وادی توحید و آموختن و تعلیم راه و مرام اولیای دین و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین اهتمام کامل داشتند، و در این زمینه به برگزاری و احیاء مجالس وعظ و سخنرانی به مناسبت‌های مختلف، در مسجد قائم و هم‌چنین در منازل اقدام می‌کردند و شاگردانی در این زمینه تربیت نمودند و بحمد الله و المنّة در این زمینه سعی کافی و بلیغی در رساندن مبانی اخلاقی به افراد ایفاء نمودند. و این مهم با تفسیر آیات قرآن کریم در مسجد قائم و هم‌چنین تفسیر نهج البلاغه و مسائل مختلفه دیگر، از جمله مسائل کلامی، در مسجد قائم و در منازل دوستان، رائج و دارج بوده است. کتاب پیش‌رو نمونه‌ای از طرح مبانی اخلاقی از مرحوم والد است که در زمینه تفسیر آیات قرآن و هم‌چنین سایر متون دینی و مناسبت‌های مختلف ایراد شده است.

امیدواریم که همه بتوانند از تراوشات فکری و نفس ملکوتی آن بزرگ، که

این مطالب با حس و لمس و درک واقع، از دریچهٔ نفس آن شخصیت بزرگ تراوش پیدا کرده است، بهره‌مند گردند.

و السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

اوّل رجب المرجّب ۱۴۴۰ هجری قمری

مشهد مقدّس رضوی، علیٰ ثاویها آلاف التّحیّة و الثّناء

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی^۱

۱. این مقدمه گرانسنگ، آخرین بیانات گهربار عارف بالله و بأمر الله حضرت آیه الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - می‌باشد که جهت کتاب حاضر بیان نموده و توسط مجمع تحقیق مکتب وحی تدوین گردیده است.

در اینجا خامهٔ عنبرآمیز او از فیضان مشک و عبیر باز ایستاد، و بنان جواهر اثرش از نشر لآلی و درر تابناک معارف حقّه الهیه فروماند. قلبی که یک عمر برای اعتلای کلمهٔ توحید و تبیین مقام ولایت کلیه الهیه و دفاع از حریم تشیع و مبانی اصیل فرهنگ اسلامی می‌طپید، مقارن اذان ظهر روز پنجشنبه بیست و ششم شعبان المعظم سنهٔ یک‌هزار و چهارصد و چهل هجریه قمریه در عتبهٔ مقدّسه حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء از حرکت باز ایستاد.

نفس قدسی اش به ندای ﴿أَرْجِعْ﴾ لبیک گفته، سرمست از بادهٔ ﴿وَسَقَنَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ شاهد وصل را در آغوش کشید و به ریاض قدس ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ پرواز نمود؛ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً.

مجلس اوّل

نحوه تخاطب بنده با پروردگار در نماز

مشهد مقدّس رضوی، شب اوّل رمضان المبارک ۱۴۱۱ هجری قمری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَلِكِ
يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ
الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۱

روزی شخصی شک داشت که یکی از علما اصلاً می‌تواند مخارج قرائتش را خوب اداء کند یا نه؟! خدمت ایشان آمد و گفت: «والله من از نجف به کربلا آمده‌ام و الآن می‌خواهم نماز را به شما اقتدا کنم و دوست هم دارم نماز را فقط با شما بخوانم؛ اما نمی‌دانم که شما مخارجش را درست اداء می‌کنید و درست می‌خوانید یا نه! حالا شما می‌توانید حمدتان را برای من بخوانید؟!» آن مرد بزرگوار خیلی ساده گفت: «بله، برایت می‌خوانم!» و شروع کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و حمد را خواند. آن شخص گفت: «نه، خوب است؛ قبول دارم و من با شما نماز می‌خوانم!» یعنی این عالم حتی نزدیک بود مرجع بشود، ولی بعضی از مخارجش صحیح نباشد! و این برای ما خیلی جای دقت است و خیلی باید روی این جهت کار کنیم! خارجی‌ها در تلقین لسان‌های خود آن قدر زحمت می‌کشند تا حروف را به شاگرد بفهمانند که مخارجش این است. و کسی که می‌خواهد فرانسه، انگلیسی و یا

۱. سوره فاتحه (۱).

آلمانی بخواند، اگر آن مخرج را نداشته باشد اصلاً به درد نمی خورد و هیچ چیزی یاد نگرفته است! مخرج را به انسان یاد می دهند و وقتی مخرج را یاد گرفت، دیگر تا آخر صحبت می کند! لذا اول مخرج است.

بنابراین ما بایستی قرآن را آن طوری که باید و شاید بخوانیم و دچار مشکل هم

نشویم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَلِكِ
يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾...

اصلاً نباید روی ﴿نَعْبُدُ﴾ معطل بشویم که مبادا ﴿نَعْبُدُ﴾ را بگوییم: «نابُد» و اشتباه بشود. وقتی این برای ما ملکه بشود، مثل آب خوردن می ماند؛ مثل اکبر آقا، مثل ته دیگ، مثل کاف کباب و امثال اینها می ماند. ما هیچ وقت در عمرمان نگفتیم: «آقا شما امروز برای ما تح دیگ درست کنید!» اگر بگوییم: «تح دیگ» به ما می خندند و می گویند: «غلط گفتی!» در عربی هم اگر ما ﴿تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ﴾ را بگوییم: «تُحْدِي» اصلاً کلام عوض می شود؛ چون «تُحْدِي» هم معنای صحیحی دارد، ولی غیر از این است. ریشه «هَدَى يَهْدِي» ریشه دیگری است و معنای دیگری دارد؛ همین که آن حاء حُطِّي تبدیل به هاء هَوَّز بشود، معنایش صد در صد تفاوت می کند!

پس قرائت و مخارج لازم است، ولی اینها بایستی آن قدر ملکه انسان بشود که عبوراً از آن بگذرد و متوَعَّل در معنایش باشد؛ بلکه در معنا هم نماند و معنا ملکه اش بشود و نظر عبوری در آن معنا داشته باشد، و در حال نماز غیر از توجه به خدا چیزی نباشد! انسان نه توجه به لفظ داشته باشد و نه توجه به معنا؛ توجه باید به خدا باشد و معانی همین طور می آید و از ذهن می گذرد، و آن معانی هم با لفظ صحیح از ذهن می گذرد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾!

الآن که بنده دارم با آقایان صحبت می کنم، هیچ دیده اید که مثلاً در این کلمات اشتباه کنم؟! کلمات درست دارد می آید؛ یعنی وقتی می خواهم بگویم: «کلمات درست دارد می آید»، لفظ «کلمات» هست، «درست» هست، «دارد» هست و «می آید»

هست. همه این کلماتی که می‌آید، معنا دارد؛ یعنی تا ذهن و نفس من تصوّر معنایی را نکند و آن معنا به قوه عاملیه نفس تنازل نکند، تبدیل به لفظ نمی‌شود. آن معانی هم مرتّب و بدون اشتباه در ذهن می‌آید؛ اگر اشتباه باشد، انسان مثل دیوانه‌ها صحبت می‌کند و پرت می‌گوید! مثلاً می‌خواهد بگوید: «کلمات درست دارد می‌آید»، ولی یک چیز دیگر می‌گوید! فرق بین عاقل و غیر عاقل همین است؛ عاقل آن کسی است که هر کدام از معانی را درست بر سر جای خودش استخدام می‌کند، ولی غیر عاقل این‌طور نیست.

هم‌چنین انسان اصلاً روی آن معانی معطل نمی‌شود؛ مثلاً من که الآن می‌خواهم این معانی را استخدام کنم و برای آقایان بیان کنم، هیچ مسئله‌ای نیست و توجهم کاملاً به شما است و صد درصد مخاطبم شما هستید. آن معانی دقیق و لطیف که در ذهن استخدام می‌شود، بدون اینکه مخاطب از بین برود و از مخاطب غفلت بشود، در ذهن می‌آید و به امر و ایجاد نفس، تبدیل به لفظ می‌شود؛ مثل یک کامپیوتر، که البته هزار کامپیوتر و دستگاه صنعتی به گرد آن نمی‌رسد! هم‌چنین هیچ‌کدام از این لفظ‌ها هم اشتباه نمی‌شود، درحالی‌که شما مخاطب هستید.

در تمام این صحبت‌هایی که الآن بنده برای آقایان کردم، مخاطب از دست نرفت و غفلتی از مخاطب نشد، و معانی هم اشتباه نشد؛ و از آن پایین‌تر، الفاظ هم اشتباه نشد. نماز را باید این‌طور خواند! انسان که نماز می‌خواند، باید توجهش به خدا باشد، نه به معنا!

بعضی می‌گویند: «توجه انسان در نماز باید به معنا باشد.» یعنی باید خوب متوجه این معنا باشد که: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ یعنی: «خدایا من از تو می‌خواهم و از تو استعانت می‌کنم!» ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ یعنی: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن!» «صراط مستقیم چیست؟ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

وقتی انسان درون این معنا برود، خدا از بین می‌رود و گم می‌شود! وقتی که

بنده دارم این معانی را برای شما بیان می‌کنم، اگر بخواهم به این معنا توجه کنم، شما گم می‌شوید. انسان در لحاظ واحد نمی‌تواند دو لحاظ استقلالی بکند؛ یا باید شما باشید یا باید این معنا باشد و یا این لفظ باشد! اگر شما باشید، معنا و لفظ می‌رود؛ اگر معنا باشد، لفظ و شما می‌روید؛ اگر لفظ باشد، معنا و شما می‌روید! مگر غیر از این چیزی هست؟! ولیکن ما حتماً بایستی در این سوره حمد که واجب است در نماز قرائت کنیم، حمد خدا را با این جملات بخوانیم و این معانی را هم بیاوریم، و حمد پروردگار و محامد خدا را بیان کنیم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، واقعاً باید از خدا تقاضا کنیم که ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ ولیکن نباید نظر استقلالی به این معانی بکنیم! الان که بنده با شما صحبت می‌کنم و شما مخاطب هستید، نظر استقلالی به این معنا و به این لفظ نمی‌شود؛ در حالی که همه آن معانی، مرتب و منظم و در جای خود ثابت هستند. واعظی که یک ساعت صحبت می‌کند، مخاطبش مردم هستند ولی معانی چنان مسلسل‌وار و مرتب در ذهنش می‌آید و چنان برای آن معانی، منظم و بدون اشتباه، استخدام الفاظ می‌کند و بدون یک لکنت زبان، یک ساعت صحبت می‌کند! ما هم در حال نماز باید همین‌طور باشیم. اگر توجه به لفظ کنیم، هم خدا و هم معنا از بین رفته است؛ اگر توجه به معنا کنیم، خدا از بین رفته است؛ اما اگر به خدا توجه کنیم و خدا مخاطب باشد، آن وقت هم این الفاظ و هم این معانی، همه در جای خود به نحو احسن می‌آیند و هر کدام جای خودشان را می‌گیرند، اما آله، نه استقلالاً.^۱

سؤال: یعنی دیگر از خدا اعانت نکند!؟

جواب: ﴿إِيَّاكَ﴾ می‌گوید؛ پس ﴿إِيَّاكَ﴾ دیگر چیست؟!

سؤال: قصدم این است که من می‌خواهم فقط با توحرف بزنم؛ حالا حرف

من چیست [دیگر مهم نیست]!

جواب: نه‌خیر، آن لقلقه لسان است؛ ولی او دارد سوره حمد را می‌خواند و خدا

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۶۱.

را با این الفاظ ستایش می کند، نه با هرچه که دل بخواه باشد! اگر ما شعر حافظ در نماز بخوانیم باطل است؛ باید سوره حمد بخوانیم. پس سوره حمد که بخوانیم، ما قاصدیم و با قصد داریم حمد می خوانیم، و قصد که داشته باشیم، حتماً نظر ما آلی است.

سؤال: آخر بعضی از این فقرات حمد با آن معانی - به تعبیر خودمان -

عاشقانه نمی خوانند!

جواب: مثلاً کدام یک نمی خواند؟

سؤال: در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ من در حقیقت

دارم حاجتی را از تو می خواهم.

جواب: ببینید! آخر بعد از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ می گویم: تمام حمدها

اختصاص به تو دارد که ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ هستی و تو که ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ هستی و...! آن وقت من از تو می خواهم که من را از فقر بیرون بیاوری و من را به مقام قربت برسانی و عابد مطلق خودت قرار بدهی!

سؤال: پس اگر بخواهیم همین معانی را که الآن حضرت عالی دارید می فرمایید،

لحاظ بکنیم و اگر بخواهیم آن معانی فقرات حمد را هم با این معانی خودش لحاظ بکنیم، دوتا است!

جواب: می دانم؛ آن وقت مخاطب کیست؟ به خدا می گوئید ﴿إِيَّاكَ﴾ یا نه؟

اگر به خدا بگوئید ﴿إِيَّاكَ﴾، پس نظر به خداوند استقلالی می شود و اینها هم آلی می شود.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ * وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^١

خداوند در این آیاتی که امشب قرائت شد و آیات عجیبی است، می فرماید:
«هر بشری یک قبله و یک هدفی دارد، و مردم دنبال آن قبله و هدف و مقصودشان می روند.» ای پیغمبر، تو دنبال قبله خودت برو و از آن قبله ای که ما به تو نشان داده ایم تبعیت کن! * این یهود و نصاری قبله تو را نمی پسندند، چون خودشان قبله و هدف و مقصود دارند. اگر تمام آیات جهان را به آنها نشان بدهی، باز آنها اصلاً از قبله تو متابعت نمی کنند! آنها در قلب خودشان یک قبله دارند و دنبال آن هم نمی روند! آنها هم این طور

١. سوره بقره (٢) آیات ١٤٤ - ١٤٦.

نیستند که متحد باشند و از قبله خاصی تبعیت کنند، آنها هم هر کدام از قبله خاص خودشان که قبله دیگری است، تبعیت می‌کنند. بنابراین تو دنبال قبله خودت برو! قبله تو با قبله آنها یک فرقی دارد؛ قبله تو علمی است، اما قبله آنها ظنی و وهمی است؛ قبله تو یقین و علم و متانت و واقعیت است، و وجود تو را پر کرده و سنگین کرده است، اما قبله آنها اهواء است.»

«اهواء» به چیز تو خالی می‌گویند. هوا لغت عربی است؛ هوا را هم که هوا می‌گویند، به همین جهت است، چون تو خالی است. اهواء یعنی آنچه در قلب است و خالی است، مستند ندارد، معتمد ندارد، متکی ندارد، پندار و اندیشه‌هایی است که از ذهن می‌گذرد و به جایی متکی نیست. قرآن مجید هر وقت که آراء و افکار افراد منحرف و کافر و ظالم را نشان می‌دهد، از آنها تعبیر به اهواء می‌کند.

«خیالات و منویات و قبله‌های اینها اهواء است! بعد از اینکه قبله تو علم و یقین است، اگر دست از این برداری و از قبله آنها تبعیت کنی که اهواء است، در این صورت جداً از ستم‌کاران و از ظالمین خواهی بود!»

برای اینکه با وجود علم و یقین، علم و یقین را از دست دادی و از اهواء تبعیت کردی! طلا را از دست دادی و به طلا نما گول خوردی، روشنی را از دست دادی و در ظلمت زندگی کردی، از آب حیات دست برداشتی و نوشیدی و دنبال سراب رفتی! فرق بین قبله حق و قبله باطل، همان فرق بین آب و سراب است. اگر کسی بعد از اینکه به آبی رسید که وجدان می‌کند و می‌آشامد و می‌خورد و قلبش از آن آب سیراب می‌شود و حیات پیدا می‌کند، این آب را رها کند و دنبال آن سراب برود، این خیلی ظالم است!

می‌دانید سراب چیست؟ آیا تابستان در بیابان بوده‌اید؟ وقتی که نزدیک ظهر می‌شود، یک ساعت یا دو ساعت به ظهر، تابش آفتاب زیاد می‌شود. این آفتاب که از آن مکان دور روی زمین می‌تابد، آن ریگ‌ها و سنگ‌ها و حتی خاک‌های معمولی، درخششی می‌یابد و متألئی می‌شوند و انسان خیال می‌کند که آن دورها آب است. انسان اینجا ایستاده است، ولی مثلاً در پانصد متر یا هزار متر آن طرف،

می بیند که یک دریای آب یا یک دریاچه آب است؛ آب به تمام معنا، که هیچ تفاوتی با آب ندارد! او حرکت می کند که دستش به آن آب برسد، ولی هرچه جلو می رود می بیند باز هم این آب جلو می رود! پانصد متر می رود، باید به آب برسد، اما آب هم پانصد متر جلو می رود! دومرتبه دنبال آب می رود و صد متر حرکت می کند، می بیند که باز هم آب جلو می رود! همین طور جلو می رود و آب هم جلو می رود، و تا هنگامی که آفتاب هست، این باید برود و آن آب هم می رود، و روزش تمام می شود و عمرش سر می آید و بالأخره از تشنگی می میرد و دستش هم به آب نمی رسد! چون آن سراب بود، نه آب؛ آب نما بود، نه آب!

عالم وجود آب نما است، نه آب؛ عالم وجود، وجود نما است، نه وجود حقیقی و هستی و اصالت. ما دنبال این اشیاء می رویم و آنها را مستقل می پنداریم و برای آنها ارزش قائل می شویم و همین طور عمرمان سر می آید! مثلاً می گوید: الآن بروم تا به آن مقام برسیم! وقتی می رود که به آن برسد، می بیند که نه، آن باز هم جلوتر رفت، می گوید: حالا فلان کار را بکنم شاید برسیم! فلان کار را هم می کند و می بیند که به دست نیامد! سپس فلان کار، سپس فلان کار، و همین طور... تمام افراد بشر همین طور هستند! در نظر یک نفر، آن آبی که باید او را سیراب کند زن است، برای یکی بیچه است، برای یکی علم است، برای یکی تجارت است، برای یکی سلطنت است، برای یکی مقام است، برای یکی مال است، برای یکی جاه است، برای یکی شجاعت است و... همه اینها سراب هایی می شود که برای انسان جلوه می کند و انسان هرچه می رود که مقداری از اینها را به دست بیاورد، نمی تواند و یک قطره هم انسان را سیراب نمی کند! آخر فرض این است که آب دروغین است، آب دروغین در مقابل آب حق است، و آب حق انسان را سیراب می کند. شما یک قطره آب از این لیوان آبی که در اینجا است، در دهانتان بریزید سیراب می شوید؛ امتحانش هم مجانی است! اگر یک قطره آب هم بریزید قدری زبانتان را تر می کند؛ ولی اگر هزار سال هم آب بگویید، وجداناً و عیاناً سیرابتان نمی کند!

خداوند این طور می فرماید: ای پیغمبر! تمام این افرادی که دنبال اهواء دنیوی می روند و مقاصد دیگری غیر از مقصد حق دارند و ادیان مختلفی دارند، از یهود و از نصاری و از مشرکین و از ملحدین و از افراد دنیا پرستی که آنها مسلمان هستند اما هدفشان و مقصد اصلی شان دنیا است، همه آنها دستشان خالی است! اینها تا آخر عمر می دوند برای اینکه سیراب بشوند، ولیکن نمی شوند! مبادا تو به دنبال آنها بروی! اگر دنبال آنها بروی ظالم خواهی بود؛ یعنی دست از آب برداشته ای و دنبال سراب رفته ای، و آب حقیقی را که خدا به تو داده است نخورده ای و دنبال آب باطلی رفته ای که در آن جنبه حیات و صفایی نیست!

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾؛^۱

«این افرادی که به آنها کتاب داده شده است، تو را چنان خوب می شناسند، مثل اینکه پسرشان را می شناسند! (نه اینکه اینها واقعاً معذور و قاصر باشند، و به قول ما جاهل قاصر باشند.)»

انسان پسر خودش را از همه افراد بهتر می شناسد؛ آیا انسان ممکن است یک وقت پسر خودش را اشتباه کند؟! واقعاً از پسرش بپرسد: بگو بینم اسمت چیست؟ تو پسر چه کسی هستی؟ انسان ممکن است پسر عمو یا پسر عمه اش را اشتباه کند، و همین که یک مقدار دورتر بروید، لعل یک وقت پسرخاله یا همشهری اش را اشتباه کند؛ اما انسان پسر خودش را اشتباه نمی کند!

خدا می فرماید: این افرادی از یهود و نصاری که به آنها کتاب داده شده است، تو را می شناسند که پیغمبر هستی و حق هستی و تمام علائم حق در تو است، مثل اینکه پسر خودشان را می شناسند؛ اما قبول نمی کنند، برای اینکه در ذهن خودشان اهواء و سراب آمده است. اینها می بینند که اگر دنبال تو بیایند باید از تمام شخصیت، آقایی، مقام، علم، جاه، اعتبار و... بگذرند و باید تابع تو بشوند. اینها

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶.

برای حفظ آن مسند مجازی و اعتباری، تو را انکار می‌کنند و تا آخر عمر علیه تو قیام می‌کنند؛ با اینکه حق بر آنها روشن است!

آیات قرآن، آیاتی برای همه افراد است؛ یعنی این آیات برای ما هم هست.^۱ خوب باید متوجه باشیم و دائماً نگوییم که لعنت بر یهود و نصاری و لعنت بر... و ما الحمدلله مسلمانیم و راه ما درست است! نه خیر، همین آیات [برای ما هم هست].

[ما در حالات] نفسانی خود یک طیفی داریم که در بعضی اوقات که باید اقرار به حق کنیم، با اینکه می‌دانیم حق است، به واسطه بعضی از جهات اعتباری، اقرار نمی‌کنیم و همین‌طور دنبال سراب می‌رویم و آب از دستمان می‌رود! در یک قضیه دیگر هم اتفاق می‌افتد که می‌فهمیم این حق است ولی اقرار نمی‌کنیم؛ سپس یک قضیه دیگر، یک قضیه دیگر... و این دائمی می‌شود: سراب و سراب و سراب! آن وقت ما می‌بینیم که چند بار به دنبال سراب رفته‌ایم و خدای ناکرده اگر این رفتن‌ها تکرار بشود، عمر انسان ضایع می‌شود. مقداری که انسان می‌تواند حرکت کند، از صبح است تا به غروب؛ و وقتی غروب بشود و خورشید غروب کند، هم سراب از بین می‌رود و هم دیگر آبی نیست. تا هنگامی که آب هست، آن سراب هم در مقابل آب به واسطه تالو خوردشید در برابر انسان هویدا است، و مدت عمر انسان هم محدود است.

امیرالمؤمنین فرمود: «هر ساعتی که از عمرت می‌گذرد یک ساعت از حیاتت رفته است!»^۲ یک ساعت از عمرت فیچی شده است، یک ساعت از تولدت گذشته است و یک ساعت به مرگ نزدیک شده‌ای! همین یک ساعت‌ها می‌گذرد تا یک مرتبه

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۴، ص ۲۰۳-۲۰۵؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۴۵.

۲. *تصنیف غرر الحکم*، ص ۱۶۰: «ما انقَضَتْ سَاعَةٌ مِنْ دَهْرِكَ إِلَّا بِقِطْعَةٍ مِنْ عُمْرِكَ!» ترجمه: «هیچ لحظه‌ای از روزگار تو نمی‌گذرد الا اینکه قسمتی از عمر تو را با خود می‌برد!» (محقق)

بانگی برآمد: و خواجه مُرد! حالا اگر وقتی که انسان مُرد، دنبال آن سراب باشد، چقدر او ظالم است!

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لِّمِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱

عین این آیه برای ما خوانده می‌شود! چرا از اهواء آنها تبعیت کردی بعد از اینکه تو دارای علم بودی؟! حجت تمام شد! استناد ایمانی و یقینی داشتی، اعتماد ایمانی و یقینی داشتی، «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم»^۲ درباره تو صادق بود، پس چرا دنبال «عمل بما علم» نرفتی تا اینکه خداوند از میراث «ما لم يعلم» و از میراث ملائکه و پیغمبران نصیب تو کند؟! دائماً گفتی امروز بگذرد، فردا بگذرد، پس فردا بگذرد، تا ببینیم چه می‌شود! تمام شد، یک مرتبه برق غیرت می‌آید و انسان می‌بیند که خیلی باخته است و دیگر جای تدارک هم نیست؛ چون آفتاب غروب کرده است و نیروی انسان - که حیات و عمر است و باید صرف به دست آوردن آب بشود و بخورد تا جاننش از تشنگی نجات پیدا بکند - تمام شده است و تمام قوایش از دست رفته است و تمام این عمر را صرف سراب کرده است و عمرش در پایان روز تمام شده است و خورشید غروب کرده است، و البته باید دست خالی هم از دنیا برود!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۵.

۲. الحجّة فی القراءات السبع، ص ۱۳۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸؛ الفصول المختارة، ص ۱۰۷، با قدری اختلاف. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۹:

«هر کس عمل کند به دانسته‌های خود، خداوند علم به آنچه را نمی‌داند، به او عنایت خواهد فرمود.»

مجلس دوّم

حصول بصیرت به واسطه کسب علم نافع

بیاناتی پیرامون آیه: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا نُزِّلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾
مشهد مقدّس رضوی، عصر جمعه اوّل ربیع الثانی ۱۴۰۹ هجری قمری

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلًا
الْأَلْبَابِ﴾؛^۱ «آیا آن کسی که می‌داند آنچه از طرف خدا بر تو نازل می‌شود
حق است، مثل آدم کور می‌ماند؟!»

در بعضی جملات استفهامی، طلب فهم از یکی از دو قضیه نفی و اثبات
است؛ مثلاً در جمله «چایی دادید یا ندادید؟» اثباتش «دادید» است و نفی‌اش
«ندادید» است، یا مثل «رفقا آمده‌اند یا نیامده‌اند؟» و...؛ اما در این آیه، دو طرف
استفهام یک شکل نیامده است، ولی باید این طور باشد: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ؟» مثل آن کسی است که نمی‌داند؟!» مانند: ﴿قُلْ
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.^۲ پس اینجا که طرف و عدل استفهام،
یعنی هم کفه ترازوی مستفهم عنه، «کَمَنْ لَا يَعْلَمُ» واقع نشده است، بلکه ﴿كَمَنْ هُوَ
أَعْمَى﴾، «مثل آن شخصی است که کور است» واقع شده است، به جهت این است

۱. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۹.

۲. سوره زمر (۳۹) آیه ۹. / *الله شناسی*، ج ۲، ص ۲۰۸.

«بگو: آیا یکسان هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟!»

که ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ همان معنا را می‌دهد. مثل اینکه بنده از شما می‌پرسم: «آقا چایی دادید یا سماور جوش نیامده است؟» خب باید بگویم: «چایی دادید یا ندادید؟» اما به جای «ندادید»، «سماور جوش نیامده» را می‌آورم با اینکه در عدل چایی دادن نیست؛ برای اینکه بفهمانم که علت چایی ندادن، جوش نیامدن سماور است و اگر سماور جوش آمده بود، شما هم چایی را می‌دادید. پس ممکن است انسان در یک عدل استفهام، یکی از طرفین نفی و اثبات را بردارد و به جای آن یک جمله ثانویه یا یک اثر و خصوصیتی از خواص آن را بگذارد که در عین حالی که آن استفهام، از نفی و اثبات و آن معنا برای انسان صحبت می‌کند، آن معنا را هم برساند؛ مثل همین جا:

﴿أَمْ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛ «آیا آن کسی که می‌داند و یقین دارد که آنچه از طرف خدای تو بر تو رسیده حق است، مثل آن شخصی است که کور است؟!»

از اینجا استفاده می‌شود که آن کسی که نمی‌داند، کور است؛ یعنی هر کس کور نباشد، می‌داند و علت ندانستن، همان کوری است که نمی‌داند؛ چون علم، بینایی است و عدم علم، نابینایی است.

﴿مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾؛ «آن کسی که علم و بصیرت دارد که آنچه بر تو (ای پیغمبر ما) از طرف پروردگارت نازل شده است، عین حق است، بینایی و بصیرت حقیقی دارد؛ آیا این شخص مثل آن کسی است که کور است؟!»

یعنی آن کسی که نمی‌داند، کور است و بصیرت ندارد و اگر چشم داشت، می‌دید دیگر! پس در واقع در اینجا عدل استفهام به جای «كَمَنْ لَا يَعْلَمُ»، ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ آمده است برای افاده این معنا که: آن کسی که می‌داند با آن کسی که نمی‌داند مساوی نیست.

انسان خیلی از علوم را در دنیا نمی‌داند، خب نداند؛ چه فایده‌ای دارد؟!

دانستن و ندانستن آن عَلَى السَّوِيَّةِ است! فرض بفرمایید بنده الآن با جفر و رمل و بعضی از حساب‌ها به دست بیاورم که در پشت کوه هیمالیا دوتا کبوتر، تخم گذاشته‌اند، و این علم هم صد در صد مطابق واقع باشد؛ خُب این چه فایده برای ما دارد؟! هیچ! پس این علم، وجود و عدمش عَلَى السَّوِيَّةِ است؛ نه به درد دنیای انسان می‌خورد، نه به درد آخرت انسان می‌خورد! مثلاً بنده الآن به دست بیاورم که تحقیقاً در شهر دهلی چند تا رودخانه جاری است، یا چند منزل وجود دارد، یا هر کدام از منازلش چقدر لوله‌کشی شده، یا در فلان منزل که در ناحیه شمال دهلی است هر خانه‌ای چند تا شیر آب دارد؛ ولو مطابق با واقع هم باشد، از راه علم غیب به دست بیاورم یا از راه علم ظاهری بروم تفحص کنم، مثل افرادی که جهان‌گردی می‌کنند و سیاحت می‌کنند و اینها را هم به دست می‌آورند، کتاب‌ها هم می‌نویسند و بعد هم می‌میرند و از دنیا می‌روند؛ این به چه دردشان می‌خورد؟! اینجا وجود علم و عدم علم عَلَى السَّوِيَّةِ است. بسیاری از علومی که امروز در دنیا و بلکه غالب علومی که در دنیا پُر شده است، همه از همین قبیل علوم است؛ که واقعیت است، نه اینکه پوچ و بدون مایزای خارجی باشد، ولی برای انسان سود و زیانش یکسان است:

لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ وَ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ؛^۱ «کسی که بداند، بر او نفعی نمی‌رسد

و کسی که نداند، ضرری به او نمی‌رسد.»

و این علوم غالباً این‌طور است که ناشی از توهمات و تخیلات است؛ و خلاصه، علوم جزئی‌های است که با علوم عقلی و کلیت مربوط نیست.

در این آیه می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ؟!» معلوم می‌شود که این مطلب خیلی مهم است که علم و عدم علمش با همدیگر مساوی نیست، خیلی با هم تفاوت دارد و از زمین تا آسمان بیشتر تفاوت دارد آن کسی که بداند آنچه از طرف خدا بر تو نازل شده، حق است، با آن کسی که

نمی‌داند بر تو آیات نازل شده است و تو آیات را هم برای او خوانده‌ای، ولی او نمی‌داند که حق است و شک و تردید دارد و این معنا برایش ثابت نیست.

لذا ببینید قرآن این افرادی را که شک و تردید دارند، دارای یک مرض مهلک می‌داند: ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^۱ ﴿وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾^۲ ﴿إِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِّنْهُ مُرِيبٍ﴾^۳ اینها برای این است که آن‌اس و اساس و کینونت و اصالت انسانی که متحقق به حق است، متوقف بر این است که انسان چشم داشته باشد و بصیرت داشته باشد.

شما آدمی را فرض کنید که تمام جهات در او هست، قد بلندی دارد، جوان است، قلبش چنان تپش خوبی دارد، شریان‌هایش همه جوان است، کار انعطاف شریان و وریدش خیلی خوب است، کلیه‌اش خیلی خوب کار می‌کند، مغزش خیلی خوب است و اصلاً خیلی خوب کار می‌کند، دست و پایش هم خوب است، همه چیزش خوب است؛ اما به کلی چشم ندارد و اصلاً نمی‌فهمد چشم یعنی چه؛ شما برای این چه ارزشی قائل هستید؟ ادراک این شخص با تمام این دستگاه‌ها و جهازات، به روی عالم خارج بسته شده و عالم خارج هم به روی او بسته شده است. حال فرض کنید که گوش هم ندارد! کسی که چشم ندارد ولی گوش دارد، صدای مادر را می‌شنود و به او دست می‌زند؛ مادر می‌گوید: «بیچّه جان!» او می‌گوید: «بله!» می‌گوید: «من مادر تو هستم، من تو را زاییده‌ام، و...» و خب بالأخره این شخص به واسطه گوش، اجمالاً به موجوداتی ربط پیدا می‌کند. اگر فرض کنید که

۱. سوره توبه (۹) آیه ۴۵. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۲۸:

«و آنها پیوسته در ظلمات ریب و شک خود غوطه‌ورند.»

۲. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۹. ترجمه:

«تحقیقاً ما نسبت به آنچه تو ما را به آن دعوت می‌کنی، در شک و ریب هستیم.» (محقق)

۳. سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۰. ترجمه:

«آنان نسبت به او (موسی) در شک و ریب بسر می‌برند.» (محقق)

هیچ گوشی ندارد و اصلاً صدای مادر و صدای پدر را نشنیده است، نمی‌فهمد صدای برادر چیست، نمی‌فهمد صدای غرّش توپ و رعد و برق چیست، صدای خوش، صدای بلبل، صدای قرآن، اصلاً هیچ چیز نمی‌فهمد، و شما این را هم فرض کنید که همان آدم است که جهازاتش و همه چیزش تمام است، اما چشم ندارد و گوش هم ندارد؛ این شخص در آن عالم مدرکات خودش که فرض کردیم فهم و مغز هم دارد، خودش را با خارج در چه ربطی می‌بیند؟! او از این موجوداتی که خداوند خلق کرده است و افرادی که آمده‌اند و رفته‌اند و چشم داشته‌اند و گوش داشته‌اند و این هیاهو که در عالم است، به‌هیچ‌وجه من الوجوه خبری هم ندارد!

حال اگر فرض کنید که حسّ لامسه هم نداشته باشد؛ یعنی مادرش اگر دست به بدنش بکشد، این حسّ را هم ندارد که بفهمد که لمس چیست! ممکن است گوش نداشته باشد و چشم هم نداشته باشد، ولی مادر که لقمه را در دهان او می‌گذارد، با حسّ لامسه ادراک می‌کند؛ یا بدنش که می‌خارد، مادر می‌خاراند ادراک می‌کند؛ اما این حسّ را هم ندارد. این انسان همه چیز دارد ولیکن مایهٔ انسانیت و اصالت انسانیت را که عبارت است از فهم و ادراک و این امور، ندارد؛ کأنه هیچ چیز ندارد!

قرآن این‌طور می‌گوید که: آن افرادی که در شک و تردید هستند و نمی‌دانند آنچه بر تو نازل می‌شود، اینها کورند، اصلاً چشم ندارند، گوش‌هایشان هم سنگین شده است و نمی‌فهمند، قلب ادراک نمی‌کند! تمام این حواسّ ظاهر که ما به آنها دادیم، برای این است که اینها دریچه‌ای باشد برای حواسّ باطن؛ بصر برای بصیرت است، سمع برای استماع سخنان حق است، قلب و فؤاد برای ادراک است. اگر اینها را داشت ولی راهی به آن باطن نداشت، پس این بدترین افراد و محروم‌ترین افراد است! مثل کسی است که افتاده است و خورشید می‌آید و می‌رود، ماه هم شب طلوع می‌کند، ستارگان هم ظهور می‌کنند، بادهای ملایم هم می‌وزد و صداها و نغمه‌های خوش‌الحنان مرغان بهاری هم می‌آید، ولی این شخص نه چشم دارد که ببیند، نه گوش دارد که بشنود؛ این از آن نعمت‌های پروردگار چه استفاده‌ای می‌کند؟!

محروم‌ترین افراد است! قرآن این‌طور تشبیه می‌کند: ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛ «مثل آن کسی است که کور است و نمی‌بیند!» این حقیقتاً کور است! و حقیقت کوری را باید به این کوری گفت که ادراک نمی‌کند و حقایق آنچه را که بر تو نازل می‌شود، نمی‌داند.

تمام مادیون و طبیعیون که با خداوند رابطه ندارند و قائل به پروردگار نیستند، همه از این قرارند. آنها در عالم وجود یک ماده‌ای قائل‌اند و براساس تجربه می‌گویند یک سلسله علل و معلولاتی هست؛ این، آن را به وجود می‌آورد؛ و آن، آن دیگر را به وجود می‌آورد؛ اما همین است و دیگر بیش از این هم بحث ندارند! بحثشان هم به جایی منتهی نیست؛ می‌گویند: «ماده اولی بوده و آن ماده خودبه‌خود حرکت کرده و از حرکتش تکثیر و تعدد پیدا شده است.» در همان‌جا می‌مانند!

«این ماده بوده است»، اما چه کسی آن را به وجود آورده است؟ اگر «بود» از ناحیه خودش باشد که خدا است؛ یعنی اگر ماده‌ای باشد که خودش ذاتاً مستقل به وجود باشد، اینکه خدا است! نمی‌توانند این‌طوری استقلال را درباره آن بگویند.

و بعد «به حرکت درآمد»، چه کسی او را حرکت داد؟ خب این ماده که شما قائل هستید بر اینکه قوه‌ای بر آن حکومت ندارد و فقط ماده است، به حرکت درآمد؛ پس محرکش چه بود؟ علت حرکتش چه بود؟ اینها در همان‌جا می‌مانند!

و بعد به حرکت آمد و بعد دو تا چهار تا شد، و چهار تا هشت تا شد، و هشت تا شانزده تا شد، و بعد سی و دو تا و شصت و چهار تا و صد و بیست و هشت تا، و همین‌طور بالا رفت تا اینکه یک عالم وجود به این وسعت و این گستره به وجود آمد؛ و این تغییر و تبدیل هم نمی‌کند، نه موجودی زیاد می‌شود و نه موجودی کم می‌شود! خلاصه، هرچه بحث دارند، صرف‌نظر از عالم معنا و اراده و عالم اختیار پروردگار و عالم قدرت و مشیت، براساس همین عالم ماده دارند.

این، ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ است؛ اینها آدم‌های کوری هستند! آدم کوری که می‌خواهد کتاب بخواند، از کتاب چه می‌فهمد؟! برداشت اینها از این عالم، جز برداشت آدم کور، چیز دیگری برای اینها ندارد! این معنای قرآن است!

اما ﴿آن کسی که بداند که آنچه از طرف خدا بر تو نازل می‌شود، حق است﴾؛ ما از مقابله ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ﴾ با ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ استفاده می‌کنیم که این ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ این طرفش هم «كَمَنْ لَيْسَ لَهُ عَمَاءٌ» یعنی «كَمَنْ لَهُ بَصَرٌ وَ بَصِيرَةٌ» است، و ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ﴾ یعنی «البصير».

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أُنْمَأُزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛ «آن کسی که می‌داند که آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده است حق است.»

او بصیر است و چشم باز است؛ ولو در این دنیا هم چشم نداشته باشد، بصیر است و واقعاً هم بصیر است! به همین منطبق قرآن و به همین آیه قرآن، بصیر است؛ از خودش هم بررسی، می‌گوید: من بصیرم؛ و چه بسا با وجود نابینایی، او همین موجودات محسوس در عالم را می‌بیند.

این مطلب در فلسفه، مسئله معضلی است که: آن کسی که مادرزاد نابینا بوده است، وقتی بزرگ بشود معلوم است که هیچ چیز از عالم خارج را نمی‌بیند، نه خورشید را می‌فهمد، نه سفیدی را می‌فهمد، نه سیاهی را می‌فهمد، نه زیبایی، نه زشتی، هیچ چیز را نمی‌فهمد؛ اما آیا مثلاً وقتی که قلب او به نور الهی و ملکوتی منور شد، باز هم موجودات محسوس خارجی را می‌تواند ببیند یا نه؟

بعضی می‌گویند: نمی‌تواند ببیند، برای اینکه آن موجوداتی از عالم ملکوت که انسان بر آنها سیطره پیدا می‌کند، بالأخره باید یک ربطی با خارج داشته باشد؛ یعنی انسان باید چشم داشته باشد و یک وقتی با همین چشم خارجی، خارج را و شکل و شمایل و سفیدی و سیاهی را دیده باشد، بعد آنوقت با آن نور ملکوتی، اینها را در غیبت ادراک کند. اما کسی که به هیچ وجه من الوجوه اصلاً نمی‌فهمد بُعد یعنی چه، نمی‌فهمد حجم یعنی چه، نمی‌فهمد سیاهی و رنگ یعنی چه، این بیاید با نور ملکوتی موجودات مادی و محسوس را ادراک بکند؟!

ولی مطلب به عکس است! دیده شده است که افرادی نابینا هستند و بعد

موجودات خارجی را می‌بینند؛ این چطور می‌شود؟!

بعضی افراد هستند که ناپینا هستند و انسان قرآن را به دستشان می‌دهد، قرآن را باز می‌کنند و آیات را از روی صفحات قرآن می‌خوانند و اگر شما به آنها بگویید که: «فلان آیه کجا است؟» به شما نشان می‌دهند! این چه قسم است؟! با اینکه ناپینا است! آقای حاج شیخ محمدتقی بهجت - حفظه الله إن شاء الله، که الآن هم حیات دارند و در قم هستند و مرد بزرگوار و شایسته‌ای از شاگردان مرحوم قاضی هستند - خود ایشان می‌گفتند:

در زمان جوانی و شبابت ما، در محلّ ما کوری بود که هر جای قرآن را به او نشان می‌دادند و هر آیه‌ای را می‌خواستند، باز می‌کرد و دستش را روی آن آیه می‌گذاشت!

اگر قرآن را به دستش می‌دادند، قرآن را می‌گرفت؛ می‌گفتند: «فلان آیه!» زود یک تکان می‌داد قرآن را باز می‌کرد و دستش را روی آن آیه می‌گذاشت؛ یا یک ورق دو ورق این طرف آن طرف می‌زد، دستش را روی آن آیه می‌گذاشت و می‌گفت: «این آیه.»

ایشان می‌فرمود:

خود من چند تا از قرآن‌های مختلف به دستش دادم؛ با خودمان گفتیم مثلاً شاید این با یک قرآن خاصی، با یک طرح خاصی عادت کرده است! دیدم که با همه قرآن‌ها همین کار را کرد؛ خیلی تعجب کردم!

یک روز من دلم خواست با او یک خُرده سر به سر بگذارم، یعنی شوخی کنم! یک آیه را از ایشان خواستم؛ باز کرد و به من نشان داد، دستش را گذاشت روی آیه؛ گفتم: نه خیر این نیست! گفت: «مگر کوری؟! نمی‌بینی?!»^۱

علیٰ کلّ تقدیر، بنابراین وقتی که ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾،

این معنا برای انسان مسلّم بشود، همه چیز مسلّم می‌شود؛ خداوند چیزی را که نبوده است با یک اراده می‌آفریند!

۱. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۳۷.

این امروزی‌ها و آقایان فیزیک‌دان‌ها یک اصل دارند به نام «قانون لاوازیه». قانون لاوازیه این است که هیچ ماده‌ای در عالم زیاد و کم نمی‌شود، هر ماده در جهان به همین مقداری که هست، هست؛ بلکه تبدیل و تبدل می‌شود. از صورت خاک به صورت درخت می‌شود و درخت، برگ می‌شود و انسان برگ یا میوه را می‌خورد و به صورت گوشت و بدن می‌شود. تبدیل و تبدل هست، اما اصل ماده نه زیاد می‌شود و نه کم، نه فانی می‌شود و نه به وجود می‌آید؛ این قانون لاوازیه است. یک اصل دیگر دارند که اصل اول ترمودینامیک است: «اصل بقای انرژی». اینها می‌گویند که هر قوه‌ای در عالم ثابت است، تغییر نمی‌کند و کم و زیاد هم نمی‌شود؛ مثلاً قوه الکتریک، قوه حرارت، قوه مکانیک، تمام قوایی که هست، اینها هیچ تغییر نمی‌کند. انسان می‌تواند مثلاً قوه الکتریکی را به صورت قوه مکانیکی دریاورد یا قوه مکانیکی را تبدیل به انرژی حرارتی بکند و همین‌طور تبدیل و تبدل در قوا و انرژی‌ها می‌شود و تمام این صنعت فعلی هم بر همین اساس است؛ اما اصلی که ما یک کار بکنیم تا قوه زیاد بشود، مثلاً الآن حرارت در عالم فلان مقدار کالری است ما کاری کنیم که این دو برابر بشود، سه برابر بشود، یا کم بشود، [این اصل در عالم نیست]. این یک قانون است؛ از فرضیه هم گذشته و به شکل قانون درآمده است.

اما اگر پروردگار اراده کند که یک موجودی به دست حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام [به وجود بیاید]، او گلی را با دست خودش خمیر کند و به آن فوت کند و بدمد، پرواز کند و برود، این قوه را از کجا آورده است؟! این حیات را از کجا آورده است؟! یا اینکه حضرت عیسی اراده می‌کند و موجودی از عدم، انسان می‌شود؛ یک وقتی انسان مُرده را زنده می‌کند، و یک وقتی ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است؛ خدا به حضرت عیسی گفت بشو: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۱ اینها می‌گویند: «در اینجا دیگر نباید بحث کنید؛ فقط تا همین جا!»

می‌گوییم: پس با آیه و روایت، این حرف‌ها را ثابت کن؛ حرف ما اصلاً به آنجاها نمی‌رسد!

این یعنی چه؟! یعنی ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ می‌شوند! این علم ابتر و دم‌بریده است.

خودشان که می‌آیند در علوم الهی تحقیق می‌کنند، به امثال اینجا که می‌رسند آن وقت می‌گویند: «اصل لاوازیه در صورت موجود بودن اشیاء است!» و اجمالاً اعتراف دارند بر اینکه: «این اعتقاد ما، ما را می‌آورد، می‌آورد، می‌آورد تا این خط، و ما دیگر راجع به حضرت عیسی و قوّت و معجزه و... کاری نداریم و بحث هم نمی‌توانیم بکنیم؛ این مقدار ادراک ما است!»

این معنی همین آخرین آیه شریفه‌ای است که قرائت شد: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

﴿تحقیقاً مثال خلقت عیسی در نزد خداوند، مثال آدم است که وی را از خاک آفرید و سپس به او گفت: بوده باش! و بنابراین او خواهد بود.﴾

مجلس سوّم

شش دستور اخلاقی در سورة حجرات

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک سنه ۱۳۹۸ هجری قمری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على محمد و آله الطاهرين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

خدا در آیه ۱۱ و ۱۲ از سوره حجرات که چهل و نهمین سوره از سوره‌های قرآن است، شش امر حرام را خطاب به مؤمنین بیان می‌کند. در آیه ۱۱ می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّغَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

یکی از آن شش امر، مسخره کردن است:

«ای مؤمنین، هیچ قوم و دسته و گروهی از مردان شما افراد دیگر را مسخره نکنند؛ زیرا ممکن است آن افرادی که مورد تمسخر قرار گرفته‌اند، از آن مسخره‌کنندگان بهتر باشند! و هیچ‌یک از زنان نباید زنان دیگر را مسخره کنند؛ زیرا که شاید آن زنان مسخره‌شده از زنان مسخره‌کننده بهتر باشند!»

نهی، دلالت بر حرمت می‌کند. اصولیون بحثی دارند بر اینکه نهی، دلالت بر حرمت می‌کند. هر جا نهی‌ای از طرف مولا یا شارع تعلق گرفت و قرینه‌ای بر کراهت نبود، ظاهر امر این است که نهی دلالت بر حرمت می‌کند. نباید مسخره کنید، یعنی مسخره کردن حرام است، و اگر کسی مسخره کند، مخالفت امر مولوی

خدا را انجام داده است و این مستوجب عقوبت است؛ پس یکی از محرّمات شرعیّه مسخره کردن است.

مسخره کردن یعنی انسان در حضور یک شخص یا در غیبت شخصی، کاری بکند یا جمله‌ای بگوید که خوشایند افراد دیگر باشد و دلالت بر تعییب و تعییر آن شخص کند و او را از مقام و منزلتش پایین بیاورد، برای اینکه چندتا از افرادی که در محضر انسان حاضرند، بخندند و خوشحال بشوند؛ این را مسخره کردن می‌گویند. معنای استهزاء هم مرادف یا قریب به همین معنا است.

بنابراین انسان اگر مؤمنی را مسخره کند کار حرام کرده است؛ حتّی اگر او هم هیچ نگوید و در مقابل انسان ساکت باشد یا بخندد، چون معلوم است کسی که انسان او را مسخره می‌کند، راضی نیست و از روی حیا و خجالت چیزی به انسان نمی‌گوید. اینکه انسان دو کلمه بگوید تا دیگری بخندد، مسخره کردن می‌شود و این کار حرام است؛ مرد باشد یا زن باشد [فرقی نمی‌کند]؛ چون این تمسخر دلالت بر عیب می‌کند و شاید آن شخص مسخره‌شده از شخص مسخره‌کننده بهتر باشد!

روایتی در کتاب *خصال صدوق* - رضوان الله علیه - داریم که با سلسله سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام و آن حضرت از پدرانشان بیان می‌کنند، تا اینکه سند را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رسانند که آن حضرت می‌فرمایند:

چهار چیز را کوچک مشمرید، شاید چهار چیز در آنها باشد! خداوند
چهار چیز را در چهار چیز مخفی کرده است؛ بنابراین آن چهار چیز دوّم را
کوچک مشمرید، شاید آن چهار چیز مخفی شده اول در آنها باشد:

اول: رضای خود را در طاعت مخفی کرده است؛ پس هیچ طاعتی را
کوچک مشمرید، شاید رضای خدا همان‌جا باشد!

انسان بعضی اوقات خیال می‌کند که طاعت‌های خیلی بزرگ و کارهایی که پیکرش بزرگ و چشم‌گیر باشد، در نزد خدا قیمت دارد؛ و خدا اصلاً به طاعت‌های کوچک اعتنا نمی‌کند و اینها مهم نیستند. مثلاً اگر انسان به آن سگ گرسنه و تشنه غذا

و آب نداد، مهم نیست، چون بزرگ نیست؛ مورچه زیر پای انسان مالیده شد، مهم نیست؛ بوق ماشین را محکم زدید و زنی یا مردی ترسید، مهم نیست؛ در جاده خاکی به تندی حرکت کردید و گردوغبار، عابرین را در اذیت و آزار انداخت، اینها مهم نیست! غالباً کارهای ما همین طور است که این چیزها را اصلاً به حساب نمی آوریم؛ ولی شاید رضای خدا در همین ها باشد! پس هیچ طاعتی را کوچک مشمارید؛ شاید رضای خدا در همان طاعتی که شما کوچک می پندارید، مخفی شده باشد!

دوم: خدا غضب خود را در معصیت مخفی کرده است؛ پس هیچ معصیتی را کوچک مشمارید، شاید غضب خدا در همان جا باشد!

این هم مثل اولی، در بسیاری از اموری که انسان اعتنا نمی کند و انجام می دهد و می گوید که این معصیت، معصیت صغیر است و مهم نیست؛ شاید غضب خدا همان جا باشد و اگر انسان انجام بدهد، مورد غضب خدا باشد، ولی نمی فهمد این غضب از کجا به او رسیده است! این بر اثر بی اعتنائی به همین معصیتی است که انسان به او اعتنا نکرده است.

سوم: اجابت خود را در دعا مخفی کرده است؛ پس هیچ دعایی را کوچک مشمارید، شاید اجابت خدا و دعوت خدا و لئیک خدا در همان دعا باشد!
چهارم: ولایت خود را در بین مؤمنین مخفی کرده است؛ پس هیچ مؤمنی را کوچک مشمارید، شاید او ولی خدا باشد!

هیچ مؤمنی را کوچک مشمارید، حالا او حمّال باشد، کارگر باشد، زیر دست شما باشد یا راننده شما باشد، او را کوچک مشمارید و به ظاهرش ننگرید؛ شاید بین خود و بین پروردگار یک ربط و حالی داشته باشد و جزء خواص خدا باشد، و خودش را هم که به شما معرفی نمی کند، آن وقت او را کوچک می شمارید و خدای ناکرده عباراتی زننده به او می گوئید، یا او امری به او می کنید که درخور شأن او نیست، یا وقتی با او برخورد می کنید حال بزرگی و استکبار در شما پیدا می شود و آمرانه به او امر و نهی

می‌کنید، و این همان تحقیر او است و شما یک ولیّ خدا را تحقیر کرده‌اید! هیچ مؤمنی را کوچک بشمارید؛ چون اولیای خدا دارای مشخصات و علامات نیستند که انسان با آن علامات خارجی آنها را بشناسد، و اینجا از آن جاهایی است که خدا ولایت را مخفی کرده است و ظاهر نیست! پس همه مؤمنین محترم‌اند و همه آنها را از نقطه نظر ایمانشان، محترم بشمارید و با احترام بنگرید؛ شاید در بین آنها یک نفر از اولیای خدا باشد و به آن ولیّ خدا در اثر جسارت و احترام نکردن، جسارت شده باشد و وقتی جسارت شد، دیگر کار تمام است، چون «خدا محلّس در دل ولیّ است!»^۱

در حدیث قدسی داریم که خدا می‌فرماید: «آسمان‌ها و زمین گنجایش مرا ندارند، ولی گنجایش من را دل بنده مؤمن به من دارد!»^۲ پس همین شخصی که لباسش پاره است، یا وصله‌ای دارد یا گیوه‌اش را وصله کرده است یا کلاهش چرکین است و امثال اینها، ممکن است حال و ربطی بین خود و بین پروردگار داشته باشد، و در اثر جسارت به او، جسارت به خدا شده باشد! این روایت را مؤید برای همین آیه شریفه عرض کردم که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ﴾.

«اگر مردی مرد دیگر را مسخره کند و او را با عمل یا با زبان یا با اشاره کوچک بشمارد و لمز یا همز یا نبز کند و با این افعال و اقوال، او را تعیب و تحقیر کند، حرام است؛ شاید آن مرد از این بالاتر باشد! و هیچ زنی حق ندارد زن دیگر را مسخره کند؛ شاید آن زن از این بالاتر باشد!»

مسأله دوّم: عیب‌جویی نکنید! «لمز» به معنای عیب است.^۳ اشخاصی که عیب کسی را با اشاره و کنایه می‌گیرند و یا با گوشه چشم، اشاره می‌کنند که: مثلاً

۱. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ!»

۲. إحياء علوم الدّین، ج ۳، جزء ۸، ص ۲۶؛ عوالمی اللالی، ج ۴، ص ۷.

۳. رجوع شود به المحيط فی اللّغة، ج ۹، ص ۶۱.

بین این چه حرف بدی می‌زند، یا چه قامت نازیبایی دارد، یا چه صورت زشتی دارد، یا چه اخلاق نارسایی دارد؛ اینها ولو اینکه به‌عنوان کنایه و اشاره هم باشد، لَمَز حساب می‌شود و حرام است!

﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾؛^۱ «هَمْزَة» به آن کسی می‌گویند که دور می‌کند، هر کس پیش او می‌آید رد می‌کند، لحن زننده دارد، مردم را نمی‌پذیرد و به سینه آنها می‌زند و آنها را رد و طرد می‌کند. بعضی‌ها حالشان این‌طور است که حال طرد دارند. در این آیه می‌فرماید: ﴿وای به حال آنها!﴾ «وَلَّيْل» یک وادی جهنم است^۲ که اختصاص به افرادی دارد که طرد می‌کنند و نمی‌پذیرند. «لُمَزَه» یعنی عیب‌گویان،^۳ که با چشم و ابرو و اشاره و کنایه عیب می‌گیرند، ولو به صراحت با زبان بیان نکنند ولی با اشاره و کنایه عیب را بیان می‌کنند.

در این آیه دارد:

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛ «خودتان را مورد عیب قرار ندهید و عیب خودتان را نگیرید!»

یعنی برادران شما، خود شما هستند؛ و همین‌طور که شما دوست ندارید عیب شما را کس دیگری بیان کند یا خودتان عیب خودتان را فاش کنید و در بین مردم بیان کنید، عیب دیگران را که بیان می‌کنید مانند آن است که عیب خودتان را بیان کرده‌اید. پس عیوب خودتان را بیان نکنید، و عیوب مؤمنین را بیان نکنید که حکم بیان عیب خود شما را دارد. پس عیب‌جویی به هر نحو و به هر شکل که باشد، حرام است!

مسأله سوم: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَبِّ﴾.

۱. سوره همزه (۱۰۴) آیه ۱.

۲. جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۳.

۳. رجوع شود به لسان العرب، ج ۵، ص ۴۰۶.

«نَبَز» یعنی لقب را به طور قبیح و زشت یاد کردن.^۱ انسان اسامی مردم را آن طور که دوست ندارند، یاد کند، و از خودش برای آنها لقبی بتراشد و با آن لقب آنها را یاد کند. مثلاً بعضی از اشخاصی که نسبت به افراد زیر دست خود، آمر هستند، لقب‌هایی جعل می‌کنند و بر روی آنها می‌گذارند و همیشه آنها را با آن لقب صدا می‌کنند؛ درحالی‌که آن شخص راضی نیست. مثلاً می‌گویند: حسن پابره‌نه، بدو این کار را بکن! یا حسین کله‌گنده، این کار را بکن! یا حسن دندان‌شکسته، این کار را بکن! یا حسن کله‌بزرگ، یا کله‌پهن، یا چشم‌درشت، یا چشم‌کوچک، یا بینی‌بزرگ و مانند این امور، این کار را بکن! همه اینها نَبَز است و همه‌اش حرام است! انسان باید دقّت داشته باشد، و إلاً یک‌وقت می‌بیند که از صبح تا غروب چندین مرتبه نَبَز به لقب کرده است و اصلاً خیال می‌کند که اینها اتفاقیاتی است که باید در هر مجلسی باشد و برای اینکه به انسان بگویند که خوش‌اخلاق است، باید از این تفکّهات داشته باشد؛ درحالی‌که این طور نیست، و او با این نَبَز، مؤمنی را تحقیر کرده و شکسته است و کار حرام کرده است!

﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَبِّ﴾. «نَبَزَه» یعنی آن کسی که القاب را به‌زشتی یاد می‌کند؛ بر وزن همان هُمَزَه و لُمَزَه.

﴿يُنَسُّ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾؛ «اگر شما این کارها را بکنید (یعنی دیگران را مسخره کنید یا عیب‌جویی کنید و یا اینکه القاب را به‌زشتی یاد کنید) اینها ایمان شما را می‌شکند و پایین می‌آورد و خرد می‌کند! و چقدر بد است که انسان بعد از اینکه مؤمن شد و ایمان آورد، کاری کند که به‌واسطه این اموری که در این آیه به‌عنوان فسوق و کارهای زشت و ناپسند تعبیر شده است، به ایمانش لطمه وارد بشود!»

خدا در این آیه خطاب می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ این خطاب به کفّار و

۱. رجوع شود به کتاب العین، ج ۵، ص ۱۷۲؛ ج ۷، ص ۳۷۵.

مشرکین و مرتدین و افرادی که دارای دین و آیین نیستند، نمی‌باشد؛ آنها اصلاً خدا را قبول ندارند و یا اینکه این خطاب را قبول ندارند! [این خطاب به مؤمنین است] اما مؤمن بعد از اینکه ایمان آورد، خیلی زشت است که دست به این کارها بزند! به اندازه‌ای زشت است که خداوند می‌فرماید:

﴿يَبْسُ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾؛ «این بدنامی برای مؤمن است که بعد از اینکه ایمان آورد (به واسطه اینکه کسی را مسخره کند، یا لمز کند، یا اینکه نیز به لقب کند) اسم او را فاسق و فاجر بگذارند!»
 ﴿وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ «این کارها را نباید بکنید!» و اگر کردید و توبه نکردید، بدانید که خداوند علی‌اعلیٰ ظالمین را دوست ندارد و آنها را به عذاب و عقاب مبتلا می‌کند!»

این سه تا شد، سه تایی دیگرش را هم إن شاء الله فردا بیان می‌کنم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

أعوذُ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على محمد وآله الطاهرين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَحْتَبُونَ كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا
وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

در ادامه آن آیه‌ای که دیروز پیرامون آن صحبت شد که خداوند سه چیز را
حرام فرموده بود که عبارت بود از: عیب‌جویی، با القاب زشت یکدیگر را یاد کردن
و تمسخر کردن؛ این آیه که آیه دوازدهم از سوره حجرات است، سه چیز دیگر را
هم حرام می‌کند، و خطاب این آیه نیز با مؤمنین است:

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها اجتناب کنید، چون
بعضی از گمان‌ها گناه است!»

اوّل: [اگر] انسان در دل خود نسبت به برادر مؤمن خود گمان بدی ببرد، اولاً
اگر بتواند، نگذارد آن گمان بد پیدا بشود؛ و اگر از او کاری دید و محتمل بود که آن

۱. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲.

کار، کار صحیح یا کار غیر صحیحی باشد، بر کار صحیح حملش کند. مثلاً در روز ماه رمضان دید که او یک جرعه آب خورد؛ ممکن است که انسان کار او را بر محمول صحیحی حمل کند، مثل اینکه مریض بوده است یا ذوالعطاش بوده است یا اینکه غفلت و یا نسیان کرده است و اگر کسی در ماه رمضان نسیان و فراموش کرد و یک جرعه آب خورد، روزه اش صحیح است و گناهی هم نکرده است؛^۱ این محمول صحیح است. محمول فاسد [مثل] اینکه انسان کار او را حمل کند بر اینکه مُتَجَرِّباً در روز ماه رمضان عصیان کرده است و روزه خود را شکسته است؛ حالا انسان از کجا خبر دارد که او عصیان کرده است؟! شاید واقعاً اشتباه و نسیان کرده است و روزه را خورده است، و این خوردن هم روزه او را نشکسته است و روزه اش صحیح بوده است؛ پس کار او در متن واقع دو محمول دارد، به چه مجوّز شرعی انسان می تواند کار او را بر آن محمول فاسد حمل کند؟! از شرع گذشته، انسان به چه مجوّز عقلی می تواند کار او را بر آن محمول فاسد حمل کند؟! و لذا فرموده اند:

ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ؛^۲ «کار برادر مؤمن خودت را بر بهترین وجه حمل کن!»

چون اگر مبادرت کنی و فوراً به واسطه عمل زشتی که از او دیدی، آن عمل را بر آن محمول زشتش حمل کنی و ترتیب اثر بدهی، شاید این طور نباشد، آن وقت می خواهی جلوی خودت را بگیری و دیگر گرفته نمی شود؛ چون کار زشتی از او دیدی و انتشار دادی و دیگر نمی توانی مطلبی را که انتشار دادی و دیگران را به او بدبین کردی، برگردانی.

سُرْعَةُ الْإِسْتِزَالِ لَا تُسْتَقَالُ؛^۳ «کسی که از مکانی بلند به تندی در سراشیبی حرکت می کند، نمی تواند خودش را نگه بدارد و شتاب او را می گیرد و به زمین می زند!»

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۶۲.

۳. مصادقة الإخوان، ص ۸۲.

بنابراین انسان در کارهایی که از برادران مؤمن خود می‌بیند، آن کار را زود حمل بر محمل فاسد نکند، صبر و تائی و تأمل کند و محمل صحیحی برای او درست کند و مبادرت بر حکم به فساد نکند! اینها همه ناشی از ظنّ بد است، و انسان به‌طور کلی نباید ظنّ بد در دلش پیدا بشود؛ ظنّ بد از همه‌چیز بدتر است! چون کم‌کم این ظن و گمان بد، قلب را می‌گیرد. ظن به معنای گمان است. اگر انسان گمان بد پیدا کرد، در وهلهٔ دوّم گمان شدیدتر پیدا می‌کند و در مرتبهٔ سوم شدیدتر می‌شود، تا به جایی می‌رسد که اصلاً دربارهٔ کسی نمی‌تواند گمان خوب ببرد، و هرچه اندیشه و فکر و خاطرات نسبت به برادران مؤمن در دل او پیدا می‌شود، بد است و این گناه است! لذا چون بعضی از گمان‌ها گناه هستند، خدا می‌فرماید:

﴿شما باید از بسیاری از گمان‌ها اجتناب کنید تا در آن بعضی از گمان‌ها که گناه است وارد نشوید!﴾

پس یکی از محرّمات شرعیّه گمان بد بردن است، بالأخص اگر انسان دنبال آن گمان بد، ترتیب اثر بدهد و آن گمان بد را افشا کند!

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾؛ «در کار یکدیگر تجسس و تفحص نکنید!»

دوّم: در صدد نباشید که از کار رفیقتان، کسب و کارش، زندگی‌اش، وضع منزلش، تجارتش، زراعتش، کیفیت امورش و کارهای شخصی که انجام می‌دهد، سر در بیاورید! بعضی از کارها را در ملا، یعنی در بین مردم و در ظاهر و آشکار انجام می‌دهد و همه می‌دانند؛ ولی بعضی از کارها پیش خودش است، مثلاً اینکه چه چیزی می‌خرد و به منزل خود می‌برد، چند عیال دارد، این مسافرت را به چه علّت نمود و... که اینها تجسس در کار شخصی است و حرام است، و جاسوسی هم که در اسلام حرام است از همین ماده است.

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ یعنی جاسوسی نکنید؛ فرقی نمی‌کند جاسوسی در امر مهم باشد یا غیر مهم، در امر شخصی باشد یا در امر کلی. اگر انسان از امور مردم که اختصاص به آنها دارد و پوشانده‌اند و نمی‌خواهند کسی سر در بیاورد، تفحص و

تجسس و موشکافی کند، برای اینکه فقط خودش مطلع بشود یا آن خبر را برای دیگران ببرد، این امر حرام است و از مسلمات شرعیّه اسلام است.^۱

﴿وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمُ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾.
«بعضی از افراد شما غیبت دیگری را نکنید! آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت مرده برادر خود را بجود و بخورد؟! (کسی که غیبت برادران مؤمن خود را می کند مثل این است که با دندان، گوشت و خون بدن آنها را که مرده اند می خورد!) شما که از خوردن گوشت برادر مرده خود راضی نیستید و این امر بر شما ناپسند است، پس غیبت هم نکنید؛ چون غیبت در حکم خوردن گوشت برادر است!»

سوّم: غیبت نکنید. غیبت این است که انسان در پشت سر برادر مؤمن جمله ای

بگوید که اگر به گوش او برسد، راضی نیست ولو اینکه آن صفت در او هست:

ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُهُ؛^۲ «در پشت سر برادر مؤمنت، او را به جمله ای یاد کنی که آن برادر مؤمن از آن جمله خوشش نمی آید (ولو اینکه آن جمله در او متحقق است).»

مثلاً برادر مؤمن شما قدش بلند است و شما در پشت سر او می گوید: او قد بلند است! او را به این جمله یاد می کنید و اگر این جمله به گوشش برسد برایش گران است؛ این غیبت می شود. یا او اهل سیگار است و سیگار می کشد و مخفی هم نمی کند، اما شما پشت سر او به عنوان تعییب یاد کنید که او سیگاری است، و اگر به گوشش برسد بدش بیاید؛ این غیبت می شود. یا به زن نامحرم نگاه می کند، یا کم فروشی می کند، و خلاصه هر عیبی که در او هست اگر انسان پشت سر او بیان کند به طوری که اگر به گوشش برسد بدش می آید، این غیبت می شود. حتی اگر صفتی در او هست ولی عیب نیست، مثلاً قد بلند بودن و قد کوتاه بودن عیب نیست،

۱. قرب الإسناد، ص ۲۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. الأمالی، طوسی، ص ۵۳۷.

بزرگ بودن سر عیب نیست، چاق بودن یا لاغر بودن عیب نیست؛ ولی اگر انسان همین صفات را پشت سر او بیان کند به طوری که اگر بشنود ناراحت بشود، این غیبت می شود و حرام است! اما اگر انسان به او نسبتی بدهد که در او نیست، آن تهمت است! اگر شراب نمی خورد و انسان بگوید: فلان کس شراب خورده است، این که تهمت است! غیبت عبارت است از بیان صفتی که ولو در او باشد، ولی انسان در حضور او بیان نمی کند و پشت سر او بیان می کند، به طوری که از شنیدنش ناراحت می شود؛ و انسان باید از این کار اجتناب کند. یکی از محرّمات مسلّمه شرعیّه اسلام غیبت است.^۱

غیبت به هر نحو و به هر شکل حرام است. البتّه در بعضی از موارد استثنائاتی شده است؛ مثلاً انسان بین دو برادر مؤمن یا زن و شوهری که اختلاف پیدا شده است می خواهد آشتی بدهد و این آشتی مترتب بر غیبتی است، این اشکال ندارد؛ یا اینکه اگر به واسطه غیبت جلوی معصیتی گرفته می شود، اشکال ندارد. فقها در کتب فقهیه خود موارد استثنائات غیبت را مفصّل ذکر کرده اند، بالأخص علمای علم اخلاق.^۲

روایتی از عامه است و ملامحسن کاشانی در *محجّة البیضاء* از غزالی و او ظاهراً از *مسند احمد حنبل* نقل می کند:

در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم دو زن در ماه رمضان روزه گرفته بودند، نزدیک غروب خیلی گرسنگی و تشنگی بر آنها غلبه کرد به طوری که نزدیک بود از حال بروند، و خدمت حضرت رسول فرستادند و عرض کردند: «ما از تاب و تحمل رفتیم! اجازه می دهید روزه خود را افطار کنیم؟» حضرت فرمودند: «اینها روزه نیستند و افطار کرده اند!» و دستور دادند طشتی برای آنها آوردند و به آن دو زن گفتند: «هر چه می توانید در این طشت

۱. همان، ص ۵۲۵ - ۵۳۹.

۲. رجوع شود به *کتاب المکاسب*، شیخ انصاری، ج ۱، ص ۳۴۲ - ۳۵۸؛ *جامع السعادات*، ج ۲، ص ۳۲۰ - ۳۲۳؛ *معراج السعاده*، ص ۵۶۹ - ۵۷۱.

قیّ کنید!» یکی از آنها در نصف طشت قیّ کرد بدمّ عبیط و لحمّ غریض (خون تازه و گوشت تازه جویده شده)، باز دیگری قیّ کرد و تمام آن طشت از همان خون تازه و گوشت جویده شده پر شد. مردم تعجب کردند که اینها امروز چیزی نخورده بودند و این چیزها در شکم اینها چیست که بیرون آمده است، درحالتی که می گویند: ما از ناتوانی نزدیک است از پا در بیاییم!

حضرت فرمودند: «این دو از صبح تا به غروب در منزل کنار هم نشسته اند و مشغول غیبت أعراض و نوامیس مردم و بدگویی از حالات آنها هستند، و اینها خیال می کنند که روزه هستند؛ ولی نمی دانند که از چیزهایی که خدا در سایر ایام حلال کرده است مثل خوردن و آشامیدن، روزه گرفته اند، ولی به چیزهای حرام افطار کرده اند! آن غیبت هایی که کرده اند، به منزله همین خون ها و گوشت هایی است که از برادران مؤمن خود جویده اند و جوف ملکوتی آنها را پر کرده است!»^۱

یک روایت دیگر داریم که در *محرّجّة البیضاء* از کتاب کافی و تهذیب و

من لا یحضره الفقیه از مشایخ ثلاثه روایت می کند:

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم دیدند که زنی کنیزک خود را سبّ می کند و کلام تند و ناهموار به او می گوید. (سبّ یعنی فحش دادن و شتم کردن). حضرت دستور دادند غذایی آوردند و گفتند: «از این غذا بخور!» عرض کرد: «یا رسول الله، من روزه هستم!» حضرت فرمودند: «وای بر تو! چگونه روزه هستی درحالتی که زبان خود را به سبّ کنیزک و جاریه خود مبتلا کرده ای؟! إِنَّ الصَّیَامَ لَیْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ؛ روزه فقط خودداری کردن از خوردن و آشامیدن نیست!»^۲

۱. *مسند أحمد*، ج ۵، ص ۴۳۱؛ *إحیاء علوم الدّین*، ج ۱ - الجزء ۳، ص ۴۲۹؛ *المحرّجّة البیضاء*،

ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. *الکافی*، ج ۴، ص ۸۷؛ *تهذیب الأحکام*، ج ۴، ص ۱۹۴؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۱۰۹؛

المحرّجّة البیضاء، ج ۲، ص ۱۳۱.

﴿وَلَا يَغْتَابُ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾.
 پس مطلقاً غیبت نکنید و غیبت مطلقاً حرام است! انسان باید خیلی خویشان دار
 باشد تا اینکه غیبت نکند؛ و الاً خدای ناکرده اگر در یک مورد، دو مورد، سه مورد
 غیبت کند، نفس عادت می‌کند و طوری سازمان و جودی نفسی او بار می‌آید که دیگر
 نمی‌تواند از غیبت کردن خویشان داری کند.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾؛ «از خدا بپرهیزید و بدانید که خداوند علیّ
 اعلیٰ اگر کسی توبه کند، گناهان او را می‌آمرزد و رحیم است!»
 یعنی نسبت به آن اشخاصی که در گذشته غیبت کرده‌اید، نروید و بگویید:
 آقا ما از شما غیبت کرده‌ایم، حالا حلال بودی می‌طلبیم! چون ذهن او پاک است و
 نمی‌داند که شما نسبت به او غیبت کرده‌اید، و حالا که می‌خواهی حلال بودی
 بطلبی، به واسطه همین حلال بودی او را متوجه می‌کنید که شما پشت سر او بد
 گفته‌اید و ذهن او آلوده می‌شود. اگر غیبتی کرده‌اید و طرف فهمیده است، انسان
 باید برود و اعتذار بجوید و معذرت بخواهد و حلال بودی بطلبد؛ و اگر نفهمیده
 است، یک استغفار کند، خداوند علیّ اعلیٰ گناهان انسان را می‌آمرزد.
 پس سه محرّمی که امروز برای ما بیان شد: یکی سوءظنّ و گمان بد بردن، و
 یکی جاسوسی کردن و تجسس کردن به‌طور کلی و به‌طور مطلق، و یکی غیبت کردن
 بود. آن سه تا هم که دیروز بیان شد: یکی مسخره کردن و یکی عیب‌جویی کردن و
 یکی دیگران را به القاب ناپسند یاد کردن بود. این شش امر محرّمی بود که در این
 سوره یادآوری شد. إنّ شاء الله به خاطر بسپارید. من اسم سوره را هم برای شما
 یادآوری می‌کنم: سورهٔ چهل و نهمین از قرآن مجید، سورهٔ حجرات. این آیات را در
 منزل یا اینجا باز کنید و بخوانید و حفظ کنید و به نظر داشته باشید! و از خدا
 بخواهید که شما را همیشه به آنچه که موجب رضا و محبت او است، موفق کند و از
 این گناهان و بقیهٔ گناهان، همهٔ ما را در پناه خودش محفوظ بدارد!

مجلس چهارم

تأسی به رسول خدا به عنوان اسوه حسنه

بیاناتی پیرامون ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾

طهران، مسجد قائم، ۲۹ صفرالمظفر ۱۳۹۷ هجری قمری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱

این آیه بیست و یکمین آیه از سوره مبارکه احزاب است که مفادش این است:
«به تحقیق خداوند از برای شما درباره پیغمبر، اسوه حسنه و تأسی نیکویی
قرار داده است!»

أُسْوَةٌ: أى ما يُتَّأَسَى بِهِ؛ «آن چیزی که به آن تأسی می شود.»^۲ اسوه به آن محل
و مقصد و هدف و نمونه و الگویی می گویند که بقیه چیزها را از روی آن می سنجند
و اندازه گیری می کنند.

«ای مسلمانها! خداوند برای شما و به نفع شما و بر مصلحت شما در
پیغمبر خود، اسوه حسنه ای قرار داده است، برای آن کسانی که امید لقاء
خدا و روز قیامت را دارند و زیاد هم ذکر و یاد خدا می کنند.»

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

۲. الصّاح، ج ۶، ص ۲۲۶۸.

اسوه حسنه این افراد، پیغمبر است، یعنی باید در تمام جهات به پیغمبرشان تأسی کنند؛ چون خداوند پیغمبرشان را اسوه قرار داده است و این اسوه هم اسوه حسنه است و نقطه ضعف، نقطه تاریکی، نقطه سیئه و بدی در او نیست، و در تمام جهات او حُسن است، بنابراین انسان باید از همه جهات به او تأسی کند.

پیغمبر دارای جهاتی بودند: جهات معنویت، روحانیت، ملکات، اخلاق، صفات، آداب. آداب یعنی: آداب زندگی، آداب خانوادگی، آداب شخصی، آداب اجتماعی، ادب صلح، ادب جنگ، ادب ازدواج، ادب طلاق، ادب تجارت، ادب زراعت؛ اینها همه آداب است. آن کسانی که می‌خواهند در همه این جهات به پیغمبر تأسی کنند، افرادی هستند که امیدشان به خدا و روز قیامت است و خیلی یاد خدا می‌کنند و عاشق خدا هستند!

اما افراد دیگر، این پیغمبر را ماده تأسی نمی‌دانند، گرچه اسلام هم آورده باشند، اما اسلامشان براساس رجاء به خدا و روز قیامت و به شفاعت نیست! لذا ایمان و اسلام آورده‌اند و از طلوع اسلام هم بهره‌مند شده‌اند، اما نه بر این اساس! آنها ایمان می‌آورند و پیغمبرشان را هم قبول می‌کنند و واقعاً هم به پیغمبر معتقدند و در جنگ‌ها هم با پیغمبر شرکت می‌کنند و از غنایم هم می‌برند و با مسلمین هم نکاح می‌کنند؛ اما اگر حقیقت قلب آنها را بشکافند، رجاء به خدا و روز قیامت و عشق به خدا و شوق به خدا که دائماً یاد خدا کنند، وجود ندارد. اینها اصلاً نمی‌توانند پیغمبر را اسوه خود در همه جهات قرار بدهند، و در بعضی از جهات قرار می‌دهند و در بعضی از جهات قرار نمی‌دهند؛ آن جهاتی از پیغمبر که با خواسته‌های نفسانی و افکار شخصی آنها سازش دارد، امضا می‌کنند و قبول دارند، و آن کارهایی که سازش ندارد، رد می‌کنند!

احکامی در شریعت پیغمبر است؛ مثلاً یکی از احکام پیغمبر جهاد و غنیمت گرفتن از کفار و اسرا را آوردن و آنها را در خانه‌ها تربیت کردن و به اسلام نزدیک کردن و مسلمان کردن آنها است. بعضی این کارها را خیلی دوست داشتند،

و تا پیغمبر اعلام جهاد می کرد، همه حاضر می شدند! به علاوه اینکه جنگ اصلاً یک ضرب بازو و القای شجاعت برای جنگجویان و برای گرفتن غنایم در میدان است؛ من جمله آن غنایم، چیزهای خیلی نفیسی است که ممکن است سهمیه آنها بشود و یا اینکه اینها هم بر طبق مقدار خود از آن غنایم سهمی ببرند. اما مثلاً آن آیه‌ای که می گوید: باید روزه بگیرید! این آیه‌ها سخت بود، لذا دیگر به اینها سازگار نبود!

بعضی از افراد، گوشه گیر و اهل روزه و عبادت به همین معنای [ظاهری] هستند. اینها تا آیات روزه بیاید همه قبول می کنند؛ اما تا آیات جهاد بیاید رنگشان می پرد، سرشان درد می گیرد، قلبشان می زند و مدام پیش پیغمبر می آیند و می گویند: «یا رسول الله! حالا این آیات شامل ما هم می شود یا استثنایی هست؟!» اگر پیغمبر صریحاً هم بگوید: «شامل می شود!» می گویند: «ما عذر داریم، خانه‌هایمان تنها است، زن و بچه مان بی سرپرستند و خلاصه باید یک کاری کنیم!» و بالأخره از زیر بار جنگ فرار می کردند!

اما آن کسی که پیغمبر را قبول داشته باشد، در همه اطوار و حالات و در تمام شئون فقط از او متابعت می کند و عمل او را اسوه قرار می دهد؛ چون این پیغمبر عبد صالح است، و مرد از هوی گذشته است، و افکارش براساس تخیلات شیطانی و وهم نیست، فردی ملکوتی است، سفر کرده است و سفرش خیلی عجیب و خیلی لطیف بوده است، سفرش از همه انبیا بهتر بوده است، خاتم النبیین است، تمام طرق مُهلکات و مُنجیات نفس را طی کرده است، گوش داده است، آثار نفس را دیده است، بهشت‌ها را دیده است، جهنم‌ها را دیده است، عقبات را پیموده است، با ملائکه صحبت کرده است، با ارواح انبیا صحبت کرده است، همه چیز را دیده است و در حرم خدا رفته است؛ حالا پیش ما آمده است و دارد برای ما خبر می دهد!

واقعاً چه نعمتی خداوند به ما داده است که این پیغمبر را برای ما قرار داده است! اگر ما قبل از پیغمبر و در اُمم سالفه بودیم، چه خاکی بر سر می کردیم! مثلاً ما امت حضرت شعیب بودیم، امت حضرت موسی بودیم، امت حضرت عیسی

بودیم؛ اینها هم پیغمبران خیلی بزرگی بودند، ولی اینها در صف النعال حضرت رسول ما نیستند و حکم دربان را دارند! مکتب پیغمبر اسلام و توحیدی که پیغمبر آورده است و این عجایی که در قرآن مجید از احوال آن پیغمبر نقل شده است، اصلاً قابل قیاس با انبیای بزرگ هم نیست! اگر ما تابع آن امت بودیم، حد کمال ما ترقی تا آن مرحله‌ای بود که آن پیغمبر می‌خواست ما را حرکت بدهد؛ ولی بحمدالله در سایه تعلیمات و ولایت تشریح و تکوین آن حضرت، ما به مقامی می‌رسیم که این حضرت ما را می‌خواهد حرکت بدهد، و بین این حرکت و آن حرکت فرق بسیار است!

انسان باید بنشیند و قلب خودش را تجزیه و تحلیل کند و ببیند واقعاً این پیغمبر را آنطوری که باید و شاید قبول دارد یا نه؟ چون نفس انسان در بسیاری از مواقع، خود انسان را در پیشگاه خودش خوب جلوه می‌دهد، و انسان تنها به قاضی می‌رود و خودش را کامل و مسلمان تمام عیار می‌بیند؛ درحالتی که اگر محکی جلو بیاید، معلوم می‌شود که از این قبیل نیست!

معروف است و می‌گویند:

عیال علامه حلی در بین زن‌های زمان خود، مجتهد بوده است و زن‌ها پیش او درس می‌خواندند و مکتبی داشت و زن‌ها را تربیت می‌کرد.

چون زن می‌تواند مجتهد بشود، و اگر مجتهد بشود دیگر تقلید بر او حرام است و واجب است بر فتاوی‌ای خودش عمل کند؛ گرچه نمی‌تواند فتوا برای دیگری بدهد، ولی برای خودش حجّت است. این چنین نقل کرده‌اند، و العُهدَةُ عَلَى النَّاقِلِ:

زن‌ها هم در زمان‌های متمادی به علامه می‌گفتند: «اجازه بدهید ما با این خانم شما نماز بخوانیم و او امام جماعت ما بشود!» علامه حلی در این اجازه قدری تردید داشت؛ چون می‌گفت: «علاوه بر اجتهاد که خب برای زن ممکن است، زن باید به تمام معنا عادل باشد؛ و من نمی‌دانم که آیا واقعاً او به این رتبه رسیده است یا نه؟»

خلاصه این زن‌ها گفتند: «آخر این عیال شما از نقطه نظر قول و فتوا، چنین

و چنان است، و ما او را بالاتر از عدالت قبول داریم! شما چگونه عدالت را هم از او قبول ندارید؟! «علاّمه گفت: «حالا یک امتحان کنید؛ بروید به این مخدّره بگویید: «علاّمه یک عیال دیگر گرفته است!» اگر تغییر حالی برایش پیدا نشد، خُب عیب ندارد؛ اگر تغییر حالی پیدا شد و سروصدایی کرد، بدانید که این‌طور نیست!»

زن‌ها خوشحال شدند و گفتند: ما الآن می‌رویم و قضیه را به عیال علاّمه می‌گوییم و خُب او هم می‌گوید: «سنت پیغمبر است، گرفته است که گرفته است! چه اشکالی دارد؟!» رفتند و به عیالش گفتند. وقتی رفتند، مشغول درس بود و اتفاقاً از آن کتاب‌های درسی که آن وقت همه کتاب‌های خطّی بود، یکی از کتاب‌های خود علاّمه را هم باز کرده بود و داشت برای زن‌ها می‌خواند و درس می‌داد. تا گفتند: «علاّمه زنی گرفته است!» از بس که عصبانی می‌شود، کتاب را برمی‌دارد و در آب می‌اندازد! و معلوم می‌شود که قضیه چیست!

حالا ما همه‌اش بر زن‌ها نتازیم! در بعضی از مردها هم همین‌طور، کم و بیش از این مسائل هست؛ منتها آنها نسبت به خود و ما هم نسبت به خود، ما در بعضی از جهات و آنها هم در بعضی از جهات!

انسان گمان نکند که می‌تواند داخل در بهشت بشود، آن بهشتی که پیغمبر بوده است و او را در صدره‌المتّهیّ ملاقات کند، بدون اینکه به او تاسی کند! حرف‌های دیگر همه‌اش بی‌خود است؛ انسان باید به پیغمبر تاسی کند! مطلب این است.

پیغمبر اکرم محاسن می‌گذاشت، ما هم باید محاسن بگذاریم؛ تمام شد! حالا شما به هزار و یک دلیل بگویید: «چه دلیل شرعی بر گذاشتن محاسن داریم؟» روایت ضعیف است، قوی است؛ سیره‌ی علما ثابت است، ثابت نیست! این حرف‌ها به جایی نمی‌رسد و مجالی ندارد! کسی که پیغمبر را دوست دارد باید مثل پیغمبر باشد!

۱. جهت اطلاع بر روایات دالّ بر لزوم محاسن گذاشتن، رجوع شود به *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۱۳۰.

پیغمبر از ریش زده شده خوششان نمی‌آمد. سُفْرای خسرو پرویز را سه روز پیش خود راه ندادند برای آنکه ریششان را تراشیده بودند؛ بعد از سه روز گفتند: «چه کسی شما را امر کرد که با خودتان این کار را بکنید و ریش‌هایتان را بتراشید و سیبل‌هایتان را بلند کنید؟!» گفتند: «أَمَرْنَا رَبَّنَا بِذَلِكَ؛ یعنی حاکم و رئیس ما این‌طور به ما امر کرده است!» حضرت فرمودند: «أَمَّا رَبِّي أَمَرَني أَنْ أَعْفُوَ اللَّحْيُ و أَحْفَ الشَّوَارِبِ؛ اما خدای من به من امر کرده است که محاسن را بگذارم و رها کنم، و شارب را کوتاه کنم!»^۱

کسی که خدا را دوست دارد، باید پیغمبر را دوست داشته باشد، آداب او را دوست داشته باشد، لباس او را دوست داشته باشد، کفش او را دوست داشته باشد، جوراب او را دوست داشته باشد! ببیند پیغمبر لباسش چه بود، پیراهنش چه بود، انگشترش دست راستش بود یا دست چپش بود، خانه‌اش چه شکلی بود، معاشرتش چه قسم بود، آیا زیاد تحیر می‌کرد و زیاد می‌خندید، سلوکش چه بود، رفتارش چه بود، پیغمبر روی بچه‌هایش چه اسمی می‌گذاشت! پیغمبر اسم بچه‌هایش را طیب، طاهر، قاسم، فاطمه، زینب، ابراهیم گذاشت؛^۲ چون پیغمبر این معانی را دوست داشت، ابراهیم را دوست داشت، زینب را دوست داشت، طاهر را دوست داشت، طیب را دوست داشت! امیرالمؤمنین اسم بچه‌هایشان را چه گذاشتند؟^۳ خدا به حضرت امام حسین سه پسر یا چهار پسر داد که اسم آنها را علی گذاشتند!^۴ چون علی را دوست داشت، با دیگران کاری ندارد؛ عاشق علی است! اینها لازمه تأسی و محبت است!

۱. تاریخ‌نامه طبری، ج ۲، ص ۸۲۶؛ مجمع‌التواریخ، ص ۲۵۱؛ شرح‌الکافی، مولا صالح

مازندرانی، ج ۶، ص ۲۶۵، تعلیقه؛ با قدری اختلاف در تمامی مصادر.

۲. الطبقات‌الکبری، ج ۱، ص ۱۰۷؛ المعارف، ص ۱۴۱؛ الهدایة‌الکبری، ص ۳۹.

۳. رجوع شود به الطبقات‌الکبری، ج ۳، ص ۱۴.

۴. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۵.

آن کسی که اسم بچه‌اش را اردشیر می‌گذارد، فرنگیز می‌گذارد، این آن مکتب را دوست دارد، مکتب زرتشت را دوست دارد، مجوس را دوست دارد! بر تو مبارک باشد! اما این یعنی چه که شیعه امیرالمؤمنین اسم بچه‌اش را بگذارد فرنگیز، شهلا، مهلا، گیتا، میترا یا اسمایی که انسان با یک اسطربلاب نمی‌تواند حلش بکند! آخر این چیست؟! آدم هرچه فکر می‌کند، می‌بیند که این اسم آن حقیقت را نشان می‌دهد! وقتی آقا شیخ محمد می‌گوییم، آقا شیخ محمد دارد آن حقیقت را نشان می‌دهد!

این بچه‌ای که متولد شده است، معصوم است و از عالم بهشت آمده است؛ چرا انسان یک مهر باطلی به پیشانی‌اش بزند و او را سیاه و تاریک کند؟! زهره و شهره یعنی چه؟! از اول، مهر بطلان به شناسنامه‌اش زده است و باطل کرده است! اما علی بگو، یعنی بلند مرتبه، یعنی متأسی به مکتب علی بن ابی‌طالب! اسمش را محمد بگذار، یعنی این شیعه حضرت رسول است و دنبال این مکتب است! اسمش را زینب بگذار، یعنی مرد آفرین روزگار، یعنی افتخار همه مردهای عالم! اسمش را فاطمه بگذار، یعنی سر پیغمبر! اسمش را صدیقه بگذار، اسمش را زهرا بگذار، حوراء بگذار، انسیه بگذار، راضیه یا مرضیه بگذار؛ اینها همه لقب‌های حضرت فاطمه است! علی، محمد، تقی، نقی، جعفر یا موسی بگذار؛ اینها همه اسم‌های ائمه است! این مکتب ائمه است!

اما اگر از این تجاوز کنید، آن روح هم تجاوز می‌کند! یعنی در وهله اول که سراغ اسم دیگر رفتید، روح از این اسم‌گذاری زودتر رفته است و خودت باطل شده‌ای؛ نه اینکه آن بچه بیچاره معصوم را باطل کرده‌ای! اولین چیزی که در روز قیامت می‌آید و گریبان‌ت را می‌گیرد، [همین بچه معصوم است] که می‌گوید: من بچه معصوم بودم؛ چرا مرا باطل کردی؟ این چه اسمی بود برای من گذاشتی؟ اول خودت را باطل کرده‌ای! این یک مسئله مهمی است!

یک وقت شخصی از من می‌پرسید: «آقا چرا فلان آخوند اسم بچه‌اش را فؤاد و فیصل گذاشته است؟» گفتم: من برایت می‌گویم: «اینها به اندازه‌ای در این بدبختی و بیچارگی و مادی‌گری زندگی کرده‌اند که هیچ چیزی جز تجمل و آقایی نمی‌بینند،

و چون این اسم‌ها را مظهر برای عیاشی و تکلیف و خودسری می‌بینند، دوست دارند اسم بچه‌هایشان را از این قبیل اسامی بگذارند! «این اسم‌گذاری، تمام شناسنامه آن اسم‌گذار را تا آخر عمر نشان می‌دهد؛ اخلاقش چیست، رفتارش چیست، مکتبش چیست و روشش چیست؟ خوب هم نشان می‌دهد! زندگی‌اش هم همین‌طور مطابق همین شناسنامه‌ای است که خودش برای خودش گرفته است، و بر همین اساس است! بچه را از پول سهم امام و خمس و هزارتا دروغ، بزرگ می‌کند تا فوراً به نکاح آقای دکتر و مهندس دریاورد! برای اینکه خود این بدبخت بیچاره این قدر بدبختی کشیده است و دنبال این دکتر و آن دکتر و آن مهندس رفته است و سلام کرده است، و آنها را بزرگ، و مرتبه خودش را کوچک دیده است! در اولین وهله‌ای که می‌خواهد پرواز کند، حالا که خودش نمی‌تواند پرواز کند، آن پرواز را به بال‌های بچه‌اش می‌کوبد؛ ولی این پرواز ضلالت است، نه پرواز عفت و نه پرواز حق!

لذا در حوزه‌های علمی و آنجاهایی که روحانی تربیت می‌کنند، باید شهریه‌ها را خیلی آبرومند به طلبه‌ها بدهند؛ نه اینکه طلبه خودش برای ماهی صد تومان و پنجاه تومان، دنبال این و دنبال آن برود! باید بیایند و به او بدهند، و به اندازه کافی و با کمال احترام بدهند؛ تا روح طلبه از اوّل با رشادت بار بیاید، عقیف بار بیاید و بزرگ بار بیاید، و از اوّل روح تکلیفی در آنها خمیره نشود!^۱ در حوزه‌های علمی ما بسیار زیاد نقص است، و این هم یکی از نواقص است.^۲ إن شاء الله خداوند همه جهات نقص ما را ترمیم و تبدیل به صحت کند! خلاصه ما خیلی جهات داریم که از جاده کناریم و خودمان هم متوجه نیستیم؛ بلاها بر سر ما می‌بارد و نمی‌دانیم از کجا دارد سرچشمه می‌گیرد!

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون تصحیح طریقه شهریّه طلاب علوم دینی رجوع شود به *وظیفه فرد مسلمان*، ص ۶۵، تعلیقه ۱، پیشنهاد نهم.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون اساس تشکیل حوزه‌های علمی و بایدها و نبایدهای آن رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۲۸۰-۳۲۶.

کسی که پیغمبرش را دوست دارد، می گوید: من شرافتم، اصالتم، حقیقتم، عفتم، عصمت و روحم را تابع این پیغمبر قرار داده‌ام! چرا انسان در کاری یک و دو کند؟! اگر انسان واقعاً او را می‌پسندد پس اسوه خود در تمام جهات قرار بدهند؛ و اگر نمی‌پسندد، چرا خودش را معطل کرده است؟! این همه مردمان مادی که قائل به خدا و روز قیامت نیستند، و در نقاط مختلف این دنیا به هزار کیف و به هزار عیش هستند و بند و بار همه چیز را هم پاره کرده‌اند! انسان بالأخره می‌میرد و آزاد می‌شود؛ پس چرا خودش را در یک قفس معطل کند؟! اگر حقیقت است، حقیقت دیگر قابل تشکیک نیست؛ این حرف را قبول دارم و آن را قبول ندارم، اینجا باید بحث بشود و آنجا نباید بحث بشود؛ هیچ کدام اینها درست نیست!

اگر انسان تأسی کند، آن اخلاق، آن رفتار، آن سلوک و آن روش پیغمبر در انسان پیاده می‌شود. اگر انسان در آینه‌ای نگاه کند، صورت خودش را در آن آینه می‌بیند؛ در آب صاف نگاه کند، می‌بیند؛ اگر انسان صورت پیغمبر را ببیند، شمایل پیغمبر را در وجود خود می‌بیند، اخلاقش را می‌بیند، رفتارش را می‌بیند، و از اینها بالاتر، ملکاتش را می‌بیند، عقایدش را می‌بیند و کم‌کم حالات پیغمبر در انسان پیدا می‌شود.

اگر انسان به پیغمبر تأسی نکند، به هر کس تأسی کند روح او در انسان جلوه می‌کند؛ این یک قاعده تکوینی است! خدا با مسلمان‌ها عقد برادری و خاله و خواهرزادگی نبسته است! این طور نیست که همین‌که بگویید: «ما مسلمانی!» شما را ببرد روی عرش بنشانند! نه خیر، حساب و کتاب است و سنت این عالم بر این اساس است.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾؛ «ای مسلمان‌ها، شما ماده تأسی

خودتان را پیغمبر قرار بدهید!»

ببینید پیغمبرتان کیست! پیغمبر شما می‌فرماید:

إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ! ^۱ «وقتی پاره‌های فتنه‌ها، افکار، ایده‌ها و مذاهب مختلفه مانند قطعه‌های تاریک ظلمانی و ابر سیاه بر سر شما می‌ریزد، به قرآن پناه ببرید!»

از قرآن چاره‌جویی کنید، مشکلات خود را با قرآن حل کنید، دواي خود را از قرآن در بیاورید و مسئله خود را از قرآن بپرسید!

آیا ما این کار را می‌کنیم؟! آیا در دو مسئله جزئی که با هم نزاع داریم فوراً بایستی که به مکتب دیگری مراجعه کنیم؟! در نزاع شخصی که با همدیگر داریم، آیا خوب نیست که آیه قرآن بین ما حکم بشود و ما با آنچه قرآن فرموده است، خصومت خود را حل کنیم؟ آیا به این معنا حاضر هستیم؟! یا اینکه نه، قرآن یک کنار می‌باشد و ما دنبال آراء و اهوای خود می‌رویم؛ آن وقت عنان به گردن خود ما می‌افتد! وای از آن زمانی که عنان این شتر یا اسب پاره بشود، و ساربان در باتلاق‌ها می‌افتد و فرو می‌رود و هر چه بخواهد خودش را در بیاورد بیشتر فرو می‌رود تا هلاک می‌شود!

خود این پیغمبر ما که آورنده قرآن است، چقدر از قرآن حظ می‌برد! می‌نشست و به عبدالله بن مسعود - که صدایش خوب بود - می‌گفت: «قرآن بخوان!» عبدالله بن مسعود برای پیغمبر قرآن می‌خواند؛ پیغمبر هم همین‌طور گریه می‌کرد! ^۲ چه بهره‌ای از قرآن می‌برد؟! امیرالمؤمنین چه قسم قرآن می‌خواند؟ حضرت سجّاد چه قسم قرآن می‌خواند؟ آن‌طور قرآن می‌خواند که مردمان رهگذر که در کوچه می‌آمدند و می‌رفتند، آن‌قدر معطل می‌شدند که راه بند می‌آمد! سقا با مشک پُر می‌ایستاد و آن سنگینی مشک را تحمل می‌کرد و دلش نمی‌آمد از صدای حضرت سجّاد که قرآن می‌خواندند تجاوز کند! ^۳ این قرآن، مکتب است و درس است! ما این را کنار گذاشته‌ایم، آن وقت همه‌اش می‌خواهیم خودمان را از غیر قرآن معالجه کنیم؛ مگر می‌شود؟! لایزید إلا بعداً!

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

ما می‌خواهیم سعادت‌مند باشیم، اما تمام آداب و رفتار و زندگی و اخلاق ما، آداب کفر است؛ مگر این می‌شود؟! نمی‌شود!

پیغمبر ما می‌فرماید: «لباس تنگ نپوشید؛ این لباس اهل ذلت است! لباس کوتاه نپوشید؛ این لباس اهل ذلت است!»^۱ ما لباس تنگ می‌پوشیم، آن قدر تنگ که بدن ما را فشار می‌دهد و تولید هزار مرض می‌کند! و تمام اطباء گفته‌اند: لباس تنگ برای بدن مضر است و لباس گشاد برای صحت بدن مفید است. ببینیم پیغمبر ما چه قسم لباس می‌پوشید،^۲ آن طور لباس بپوشیم. از روی ژورنال و... نباید لباس زن خودمان را در منزل به تنش کنیم؛ این تأسی به کفر است و حرام است! ما مسلمانیم، نماز خوانیم، قرآن در شبِ اِحیاء به سر می‌گیریم، امیرالمؤمنین را شفیع قرار می‌دهیم، هیئت درست می‌کنیم و سینه‌زنی می‌کنیم؛ اما وضع ما این است، یعنی رفتار و روش و عمل ما این طور است! این درست نیست و فایده‌ای ندارد!

روش عملی یک مرد مؤمن آن است که به سیره پیغمبر متأسی باشد و از سیره کفر منزجر باشد؛ روش پیغمبر را خوب بداند و روش غیر پیغمبر را بد بداند؛ کلام پیغمبر را حق بداند و کلامی که پیغمبر با آن مخالفت دارد را باطل بداند! چون از حق که بگذریم، باطل است؛ حق دوتا نمی‌شود! اکثر اسلام را قبول داریم، اما آن

۱. اللهوف، ص ۱۲۳:

«قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "ابْعُوا لِي ثَوْبًا لَا يُرْغَبُ فِيهِ، أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لئَلَّا أُجْرَدَ مِنْهُ!" فَأُتِيَ بِثِيَابٍ فَقَالَ: "لَا، ذَلِكَ لِيَأْسُ مَنْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ الذَّلَّةُ!"»

ترجمه: «امام حسین علیه السلام فرمود: "لباسی برایم بیابید که در آن رغبت نشود، تا آن را زیر لباس‌هایم بپوشم تا از تنم درآورده نشود!" برای حضرت تبانی (شلوار کوتاهی که طول لنگه‌های آن به قدر یک وجب است) آورده شد. حضرت فرمود: "نمی‌خواهم؛ این لباس کسی است که ذلت بر او زده شده است!"» (محقق)

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۵-۱۱۶؛ امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۴-۲۸۳.

مکتب را هم قبول داریم؛ حرف پیغمبر را قبول داریم و نماز را هم قبول داریم، اما فلان پرده سینما را هم قبول داریم؛ این نمی‌شود!

روح انسان از راه چشم و گوش و زبان و قوای عاطفی است که مطالبی را درک می‌کند و به عالم خارج متصل می‌شود؛ این پرده سینما که آن نقش خلاف عفت را به چشم انسان تحویل می‌دهد، نفس و روح انسان را می‌گیرد، و روح انسان بر آن اساس، بی‌عفت و غیر عقیف می‌شود؛ هیچ شکی هم وجود ندارد! و آثار بی‌عفتی در مردم بروز و ظهور می‌کند و فحشا زیاد می‌شود! مسلمان نباید نگاه بکند!

پیغمبر می‌گوید:

﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ﴾^۱ «اگر منظره‌ای بر خلاف عفت دیدید،

باید چشمتان را پایین بیندازید و به زن نامحرم نگاه تند نکنید!»

این روش پیغمبر بود و ما هم باید این‌طور باشیم! اما نیستیم، لذا نتیجه

خلاف می‌شود!

ابداً این‌طور نیست که کسی که اسمش مسلمان باشد، خدا تعهد کرده باشد به او آقایی و ریاست بدهد! به آن کسانی که به روش پیغمبر او نیستند و اسم مسلمانی هم روی خود گذاشته‌اند و خود را گول می‌زنند، ذلت می‌دهد! پس معنای تأسی چیست؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید:

كُنْتُ أَتْبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثْرَ أُمَّهِ، [يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَحْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي

بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ]^۲

«من به پیغمبر تأسی می‌کنم و از کوچکی دنبال پیغمبر می‌دویدم، عیناً مانند کره شتری که دنبال مادرش می‌دود! دنبال این مکتب را گرفتم، و هرچه

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۰.

۲. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۱۵۷.

بیشتر می‌دویدم، بابتی از علم برای من گشوده می‌شد؛ و هرچه بیشتر متابعت می‌کردم، بیشتر می‌فهمیدم.»

چقدر این امیرالمؤمنین عاشق پیغمبر بود! چقدر عاشق بود! اصلاً کسی هست که مانند امیرالمؤمنین از پیغمبر استفاده کرده باشد؟! چقدر پیغمبر را دوست داشت و در سفر و حضر دنبال پیغمبر بود! اصلاً گوش به زنگ بود، نفس پیغمبر دست امیرالمؤمنین بود؛ عیناً مانند نوکری که دنبال آقای خودش بدود، امیرالمؤمنین در جنگ‌ها، در حضر و در سفرها دنبال پیغمبر می‌دوید، مشک را آب می‌کرد، جای پیغمبر را درست می‌کرد، جارو می‌کرد و خیمه می‌زد.

این افرادی که می‌گویند:

مقام علی از پیغمبر بالاتر است! و علی آن کسی است که بر دوش پیغمبر پا گذاشت و مهر نبوت زیر پای علی قرار گرفت، و پیغمبر در عالم معراج مقصودش علی و شناختن علی بود!

هیچ نمی‌فهمند چه می‌گویند! می‌خواهند علی را با این حرف‌ها بالا بیاورند، ولیکن دارند او را خرد می‌کنند!

امیرالمؤمنین روی شانه پیغمبر پا گذاشت،^۱ اما عیناً مانند آقای که بچه خودش را بغل بگیرد و بگوید: «آقا جان، پایت را اینجا بگذار و آن را از بالای طاقچه به من بده!» این کار را کرد؛ و این از شدت التیام و اتحاد روح امیرالمؤمنین با پیغمبر بود، نه از نقطه نظر آقای و ریاست علی بر پیغمبر؛ این کفر است! پیغمبر که به معراج می‌رفت، به مقام ولایت می‌رفت؛ ولی ولایت، حقیقت امیرالمؤمنین و حقیقت خود حضرت رسول است، و نبوت پیغمبر ما از ولایت جدا نیست، نه اینکه پیغمبر نبی است و علی ولی؛ پیغمبر نبی است و ولی، و امیرالمؤمنین امام است و ولی، علی خلیفه است و ولی! پس در پیغمبر ما ولایت هست؛ یعنی این

۱. المصنّف، ابن‌ابی شیبۀ الکوفی، ج ۸، ص ۵۳۴؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۸۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۵۳.

ظاهر دنبال باطن می‌رفت، و باطن پیغمبر ما ولایت است! مسئله خیلی عالی است! انسان باید در عباراتش متوجه باشد؛ اگر انسان قدری عبارت را تکان بدهد، کفر تبدیل به اسلام، و اسلام تبدیل به کفر می‌شود!

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه خطبه‌ای دارد راجع به شخصی که می‌گفت: «خدایا ما به تو امید داریم! و چه می‌کنیم و...» حضرت فرمود:

قسم به خدا اینها دروغ می‌گویند! امید به خدا داری؛ چه امیدی؟! امیدهای کاذب! کسی که امید دارد، اثر امید در وجود او ظاهر می‌شود! کسی که از چیزی خوف دارد، اثر آن خوف در عمل او ظاهر می‌شود!

این مردم می‌گویند که از خدا خوف داریم، اما هیچ اثری در آنها نیست؛ امید به خدا داریم، اما هیچ اثری نیست؛ اما امید به غیر خدا اثرش ظاهر است، خوف از غیر خدا اثرش خیلی ظاهر است، ولی این که مهم نیست! آن کسی امید به خدا دارد که به پیغمبرش تاسی کند، و راهی که پیغمبر به سوی خدا رفته است، ببیناید، و معارف و اسرار که بر پیغمبرش منکشف شده است بر او منکشف بشود؛ نه اینکه علی العمیاء، راه کج را طی کند و به لفظ اکتفا کند که ما امید به خدا داریم و خدا چنین و چنان است! بعد حضرت می‌فرماید:

هیچ در اعمال پیغمبر خودت فکر کرده‌ای که چه قسم سلوک می‌کرد، چقدر صادق بود، چقدر عقیف بود، چقدر متحمل بود، چقدر واسع الصدر بود، چقدر علیم بود، چقدر حلیم بود؟! هیچ فکر کرده‌ای؟! بیا به پیغمبرت تاسی کن تا خدا رجاء تو را صادق کند و اثر رجاء در عملت پیدا بشود! و الا اگر می‌خواهی به حضرت موسی تاسی کنی، پس به حضرت موسی تاسی کن و بین روش آن پیغمبر چیست و در آن چهل شبی که به کوه طور رفت، چه حالاتی داشت! نخورد و نیاشامید! عشق خدا جان او را

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۱۶۹ - ۱۷۳؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۳۶ و ۳۷.

آتش زده بود و محبت خدا وجود او را سوزانده بود! و لقد كَانَتْ خُضْرَةً
 الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِنَاقِ بَطْنِهِ، هُزَّالِهِ وَ تَشَدُّبِ حَمِيهِ! «آنقدر لاغر شده
 بود که آثار سبزی گیاهان و برگ‌های درختی که می‌خورد، از پوست شکم
 او نمایان بود!» پیغمبر اولوالعزم است!
 اگر می‌خواهی به حضرت عیسی تأسی کن! بین این پیغمبر اولوالعزم
 چطور بود؟ خانه نساخت، خود را در زمستان‌ها در مشارق انوار (یعنی آن
 جاهایی که خورشید طلوع می‌کرد) گرم می‌کرد، چراغ شبش ماه بود، اسب
 سواری‌اش دو پا بود، خادمش دو دست‌های خودش، نه زنی داشت که او
 را به فتنه و فساد بیندازد و نه فرزندی که او را به غم و غصه در بیاورد!
 اگر می‌خواهی به حضرت داود تأسی کن! با آن مقام جلال و عظمت و
 سلطنتی که داشت، با دست خود از آهن و از لیف خرما زنبیل می‌بافت و
 به شاگردانش می‌گفت: «از شما کیست که برود و این را بفروشد و پولش
 را بیاورد؟» و از آن پول إعاشة زندگی خودش می‌کرد و نان جوین می‌خرد
 و می‌خورد.

بعد حضرت می‌فرماید:

فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ! «به پیغمبر خودت تأسی کن که از همه آنها
 پاک‌تر و طاهرتر و عالی‌تر است!»

پیغمبر خودت است! چرا به اینها تأسی کنی؟! حکومت تمام جزیره العرب
 در دستش بود و در همان زمان به شش کشور متمدن آن زمان کاغذ نوشت و آنها را
 به اسلام دعوت کرد! آنقدر مردم به او علاقه‌مند بودند که از راه‌های دور می‌آمدند
 و برای بردن آب وضوی آن حضرت برای تبرک، نزاع می‌کردند! در تمام عمر نشد
 که سوار اسب بشود و کسی سوار الاغ، پایین‌تر از او باشد و در رکاب او حرکت

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۵۶.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۴۴.

۳. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۹.

کند، یا آن حضرت سواره برود و کسی دنبالش پیاده برود،^۱ یا مهمان در خانه‌اش، پایین دست او بنشیند،^۲ یا در خانه‌اش فراشی داشته باشد؛ این پیغمبر شما فراش نداشت، نصف اطاقش خاک بود و نصف دیگرش از لیف خرما برای خود فراشی داشت!^۳ تا آخر عمر نان جوین می‌خورد؛^۴ و بعد از فوت پیغمبر گفتند: عایشه روایت کرده است: «پیغمبر یک شکم سیر از نان گندم نخورد!» امیرالمؤمنین فرمود: «دروغ می‌گوید! پیغمبر یک شکم سیر غذا و از نان جو نخورد؛ ولیکن نان گندم اصلاً نخورد!»^۵ نه اینکه در دسترس او نبود، همه چیز بود ولی تواضعاً لله بود؛ زهد هم نمی‌ورزید برای اینکه نعمت خدا را باطل کند و نخورد! نه، او عارف به خدا بود و نفس خود را آن قدر شریف می‌دانست که به چیزی غیر از خدا و غیر از مطالب عالی، بحث‌های عالی، عرفان، توحید، تکمیل بشر، اصلاح، امر به معروف، نهی از منکر، موعظه، خطبه، جهاد، حج، صرف نمی‌کرد و قدر و قیمت قائل نبود و دیگر برای پیغمبر وقت و فرصتی نمی‌ماند که بخواهد برای خود لباس درست کند! آنها برای دیگران است، برای مترف‌هین و متفک‌هین از دنیا است! به پیغمبر خودت تأسی کن و ببین پیغمبر خودت کیست!

يَكُونُ السِّرُّ عَلَىٰ بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ؛ فيقول: «يا فُلَانَةُ! (لإحدى

أزواجه) غَيَّبِي عَنِّي! فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَّارَ فَهَا.»^۶

«یک روز در خانه یکی از زن‌ها وارد شد و دید یکی از زن‌هایش پرده‌ای آویزان کرده است و روی آن پرده، عکس‌ها و تصاویری هست؛ فرمود:

۱. مکارم الأخلاق، ص ۲۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۲.

۳. الزهد، ص ۵۰؛ الأمالی، صدوق، ص ۴۶۶؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۵.

۴. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۶.

۵. مکارم الأخلاق، ص ۲۸؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۶؛ با قدری اختلاف.

۶. نهج البلاغة (عبد)، ج ۲، ص ۵۹.

”ای زن، زود این را از جلوی چشم من بردار! من هر وقت به این نگاه می‌کنم از دنیا یاد می‌کنم و من اصلاً دوست ندارم از دنیا یاد کنم!“
 خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَمْ يَضَعْ لِبَنَتِهِ عَلَى لَبِنَةٍ وَ لَا أَجْرَةَ عَلَى أَجْرَةٍ؛^۱ «از دنیا رفت و خشت روی خشت نگذاشت و یک آجر روی آجر نگذاشت.»

در میان مردم می‌نشست و در میان مردم صحبت می‌کرد، با مؤمنین می‌خندید، با مشرکین و کافرین گره‌به‌پیشانی و ابرو می‌کرد! زن‌ها پیغمبر را دوست داشتند، مردها دوست داشتند، با همه خلیط بود، تکبر نداشت، شخصیت نداشت، مثل یکی از آنها بود! می‌گفتند: ای محمد بیا! می‌آمد. می‌گفتند: برو! می‌رفت. پیغمبر را در منزل خودشان دعوت می‌کردند، می‌آمد و هیچ نگاه نمی‌کرد که این شخصی که او را دعوت کرده است شخص فقیر و بی‌بضاعتی است؛ دوست داشت و می‌آمد!^۲ اگر او را بر یک ران گوسفند دعوت می‌کردند، ولو در کُراع الغَمیم بود، می‌رفت؛^۳ یعنی اگر آدمی و یا بیوه‌زنی می‌گفت: ای محمد، امروز به منزل من بیا! و منزلش در کُراع الغَمیم^۴ - که دو فرسخ آن طرف مدینه است - بود، پیغمبر می‌رفت و می‌نشست و صحبت می‌کرد و گرم می‌گرفت و احوال‌پرسی می‌کرد، از احوالات او می‌پرسید، از احوالات فرزندانش می‌پرسید، اشکالاتش را رفع می‌کرد، مسائالش را می‌پرسید، اگر سوره قرآنی حفظ بود و اشتباه داشت، پیش پیغمبر می‌خواند و پیغمبر آن را تصحیح می‌کرد، عادی عادی! ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۵، راجع به این معنا است!

۱. همان، ص ۶۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۳۰؛ با قدری اختلاف.

۲. مکارم الأخلاق، ص ۱۶ - ۲۱؛ حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۳۱۱ - ۳۱۴.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۹۹.

۴. نام سرزمینی بین مکه و مدینه است که دو منزل با مکه فاصله دارد. (محقق)

۵. سوره قلم (۶۸) آیه ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۹۹:

«حقاً و حقیقتاً تو بر اخلاق عظیمی استوار می‌باشی!»

ای مسلمان، به پیغمبر خودت تأسی کن! دیدی پیغمبرت که بود؟! شب‌ها به عبادت برمی‌خاست و چه عبادت خوبی با اصحاب و با یاران و با اهل بیت خود انجام می‌داد! پیغمبر خیلی نمی‌خواستی، کم می‌خواستی و غالباً فراش پیغمبر بسته بود.^۲ آن کسانی که می‌گویند: «پیغمبر یک فیلسوف بوده است و شجاع و شمشیرزن بوده است، و دین، دین الهی نیست.» اینها آن معاندین و زنادقه‌ای از نصاری هستند که می‌خواهند با این حرف‌ها حقیقت اسلام را بپوشانند!

پیغمبر مرد حق بود و می‌فرمود: «خداوند حق است و اساس حق در توحید است و تمام قوانین و احکام براساس توحید است؛ و این راهی است که خودم رفته‌ام و همه افراد بشر باید از این سفره بهره‌مند شوند.» لذا جهاد پیغمبر بر این اساس بود. کجا پیغمبر جنگ کرد برای اینکه مالی بگیرد و غنیمتی ببرد؟! تا سرحد دشمن می‌آمد که بگوید: «اسلام [بیاورید]! دست از بت پرستی، دزدی، قمار، سرقت و تجاوز به حقوق بردارید!» بعد می‌گفت: «خدا حافظ شما! امروز برمی‌گردیم!»

هیچ در مکاتب دنیا دیده و شنیده‌اید و در تواریخ خوانده‌اید که شخصی این‌طور حرکت کند و جنگ و جهاد کند؟! لشکر حرکت بدهد، جوانان خود را حرکت بدهد، اقوام خود را حرکت بدهد، مسلمان‌ها و جوان‌های مسلمانی را که پیغمبر آن‌چنان آنها را تربیت کرده بود که ارزش هر کدامشان برای پیغمبر، از دنیا و آخرت بیشتر بود، حرکت بدهد و مخارج اینها را هم بدهد، خودش هم از شدت گرسنگی سنگ بر سینه بیند که احساس گرسنگی نکند!^۳ (چون وقتی انسان خیلی گرسنه و بی‌تاب می‌شود، اگر پهلوی خود را محکم بیند، معده و روده به هم فشار

۱. حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۵۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکارم اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶-۳۱۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۱-۱۵.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

می آورند و انسان کمتر احساس گرسنگی می کند؛ ولی وقتی کمربند نداشته باشد، معده باز و خالی است و مدام می پیچد و غذا می خواهد. حضرت از شدت گرسنگی سنگ بر شکم می بست که احساس گرسنگی نکند، درحالی که پیغمبر خدا بود! تمام اشراف مکه و مدینه می گویند: «پیغمبر برگرد و اینجا بیا! ما به تو تخت می دهیم، فرش می دهیم، مال می دهیم، تمام طلاهای خود را به تو می دهیم، اگر بهترین دختران زیبا را از دنیا بخواهی برایت می آوریم؛ راحت زندگی کن! فرمانت هم بر سر ما است و همه حرفها را هم قبول داریم؛ اما نگو: خدا یکی است و دست از این حرف بردار و به ما امر نکن!» پیغمبر می فرماید:

به خدا قسم، اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارید، [من از راه خودم دست بر نمی دارم]! قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَفْلِحُوا! «هیچ شکی وجود ندارد که خدا یکی است و شما هم باید بگویید که خدا یکی است!»

این قسم پیغمبر جمعیت را برای دفاع و جهاد حرکت می داد که مسلمان بشوید و همین که می گفتند: اسلام آوردیم! پیغمبر برمی گشت؛ جانشان محفوظ بود، مالشان محفوظ بود، و هیچ کدام از مسلمانان حق نداشتند دست به دامن یک زن دراز کنند یا یک خلخال از پای یک زن در بیاورند؛ چون مسلمان شده اند! تازه اگر مسلمان نیستند و می گویند: مسلمان نمی شویم! می فرمود: اگر مشرکید و اصلاً قائل به خدا نیستید، مفری از جنگ و جهاد نیست؛ اما اگر قائل به خدا هستید، مثل یهود و نصاری، شما می توانید به صندوق اسلام جزیه بدهید (برای اینکه پیغمبر از نقطه نظر این جزیه در میان شما تبلیغات کند و شما را مسلمان کند) و اگر جزیه بدهید، ما هم جنگ نمی کنیم! کدام مکتب این طور است؟

پیغمبر در زمان حیات خود عیالات متعدد گرفته بود، و در هنگام مردن نه

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۸، با قدری اختلاف.

عیال داشت! پیغمبر کدام عیالات را گرفته بود؟! پیغمبر کدام دختران سیزده ساله و چهارده ساله را گرفته بود؟! پیغمبر ما تا بیست و پنج سالگی زنی نگرفته بود، و حضرت خدیجه اولین زنی بود که پیغمبر در سن بیست و پنج سالگی گرفت. وقتی حضرت خدیجه را گرفت، حضرت خدیجه چهل ساله بود؛ حضرت خدیجه یک بیوه زن بود که از شوهر سابق خودش بیچه داشت! ابوهاله شوهر سابق حضرت خدیجه بود، و پسران زنهای پیغمبر معروف اند. پیغمبر تا هنگامی که خدیجه را در تحت حباله نکاح خود داشت، عیال نگرفت!^۱

خدیجه چند سال زندگی کرد تا از دار دنیا رفت؟ بعد از اینکه پیغمبر در سن بیست و پنج سالگی، خدیجه را به نکاح خود درآوردند، تا سن چهل سالگی که مبعوث به پیغمبری شدند، پانزده سال می شود. حضرت خدیجه در سنه دهم از بعثت از دار دنیا رفت، و اگر ده سال را روی چهل سال جمع کنید، سن پیغمبر پنجاه سال بود. سن حضرت خدیجه چند سال بود؟ چهل سال و پانزده سال، می شود: پنجاه و پنج سال؛ و ده سال، می شود: شصت و پنج سال.^۲ یعنی مردی که در زمان جوانی و در سن هجده و نوزده سالگی تا بیست و پنج سالگی زن نداشته است، بعد در سن بیست و پنج سالگی زن پیری گرفته است و بیست و پنج سال دیگر به پای او صبر می کند و زن نمی گیرد تا خدیجه از دار دنیا می رود؛ حالا این مرد شهوت ران است و این زن را از روی داعیه نفسی می گیرد؟! نه خیر، از روی حساب است!

آن وقت عیالاتی که پیغمبر بعداً گرفت، چه کسانی بودند؟! تمام اینها یک به یک

۱. السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۴۳.

۲. رجوع شود به تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۶۰ و ۱۶۱؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۱-۱۳ و ص ۱۷۴؛ المعارف، ص ۱۳۳.

۳. رجوع شود به الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۳۶.

در تاریخ و احادیث، سَنَشان و قَبیلَةُشان و وضعشان مشخص است.^۱ پیغمبر بعضی از آنها را گرفت برای اینکه آن قوم و قبیله مسلمان بشوند؛ پیغمبر [جویریة بنت حارث] را گرفت و به برکت او تمام آن قوم تسلیم شدند و مسلمان شدند.^۲ بعضی‌ها به خانه پیغمبر می‌آمدند و خودشان تقاضای ازدواج می‌کردند و می‌گفتند: «یا رسول الله! شوهر ما در جنگ کشته شده است و ما شریف قوم بودیم و شوهر ما مرد بزرگی بود و نمی‌توانیم زن دیگری بشویم؛ و شما را دوست داریم، اجازه می‌دهید ما در خانه شما به خدمتی مشغول باشیم؟» پیغمبر جواب اینها را چه بدهد؟ بسم الله، بفرماید! معلوم است دیگر! صفیه بنت حُیّی بنِ أَخْطَب و مادرش دختر یکی از بزرگان یهود از بنی قُرَیْظَه بود؛ پیغمبر او را دوست داشت و خودش هم تقاضای ازدواج کرد.^۳ ام سلمه که زن پیغمبر بود، یک زن پیری بود.^۴ حفصه که زن پیغمبر بود، آن قدر پیغمبر را اذیت کردند و پیغام آوردند تا پیغمبر مجبور شدند که او را هم بگیرند!

شوهرها در جنگ‌ها می‌رفتند و شهید می‌شدند و زن‌ها به پیغمبر پناه می‌آوردند؛^۵ پیغمبر پناه بود، پیغمبر دارد بار را می‌کشد، دارد بار تمام امت را می‌کشد و دارد همه را به آن عالم حرکت می‌دهد؛ این زن را باید حرکت بدهد، آن زن را حرکت بدهد، این مرد را حرکت بدهد، آن مرد را حرکت بدهد! پیغمبر در پیش وجدان خودش و در محضر پروردگار مسئول است! نه اینکه دل این را به دست بیاورد ولی دل او به درک، هر چه شد، شد؛ ما کار خودمان را می‌کنیم! حق ندارد پا روی یک مورچه بگذارد، یک

۱. رجوع شود به *الطبقات الكبرى*، ج ۸، ص ۴۲ - ۱۱۱؛ *أنساب الأشراف*، ج ۱، ص ۳۹۶ - ۴۶۴.

۲. *الطبقات الكبرى*، ج ۸، ص ۹۲.

۳. همان، ص ۹۵؛ *أنساب الأشراف*، ج ۱، ص ۴۴۲.

۴. *أنساب الأشراف*، ج ۱، ص ۴۳۱.

۵. جهت اطلاع بر دواعی و علل تعدد زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود به *المصطفی من سیرة المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم*، ج ۱، ص ۲۹۸ - ۳۰۰.

مورچه! پیغمبر حق ندارد! پیغمبر نمی‌تواند یک مورچه را زیر پا لگد کند!
حضرت سلیمان داشت با لشگریان خود حرکت می‌کرد، به وادی النمل رسید.
رئیس آن مورچه‌ها گفت: ای مورچه‌ها، زود در لانه‌تان بروید! این سلیمان و لشکریانش
الآن دارند می‌آیند و ما را پایمال می‌کنند، ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ «اینها نمی‌فهمند و
شعور ندارند!»^۱ یعنی اگر سلیمان و لشکرش شعور داشت، ما را پایمال نمی‌کرد! آن
مورچه به سلیمان نسبت عدم شعور داد!

پیغمبر ما فرموده است: شما بی‌جهت نمی‌توانید مورچه را بکشید و نباید
مورچه را آتش بزینید! اگر ضرر دارد باید دفع ضرر بکنید ولو به کشتن آنها باشد، ولی
نمی‌توانید آنها را بسوزانید! گربه منزل را نمی‌توانی بسوزانی، موش را نمی‌توانی
بسوزانی، پشه را نمی‌توانی بسوزانی! اگر ضرر دارند بکشید، اما اگر می‌خواهید
بکشید باید به یک ضرب بزینید و موش را بکشید؛ اما اگر موش را زنده نگه دارید و
او را آزار بدهید و او را با آزار بکشید، خودتان به جهنم می‌روید! یعنی خدا یک
انسان را به خاطر کشتن موش و گربه به جهنم می‌برد! انسان نمی‌تواند گوسفند و
گاو را آتش بزند، انسان حق سوزاندن هیچ حیوانی را ندارد! ما باید به پیغمبر
تأسی کنیم و پیغمبر اسوه ما است و این حق پیغمبر ما است!^۲

چقدر با زن‌ها مهربان و حلیم بود! زن‌ها هم زن‌های ملکوتی نبودند؛ از همه
قسم در آنها بود! وای به حال پیغمبر از دست این زن‌ها که چه می‌کردند! هر بلایی

۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۷ و ۱۸.

۲. النخصال، ج ۱، ص ۲۹۷ و ۳۲۷.

۳. قرب الإسناد، ص ۲۹۴.

۴. الجعفریات، ص ۱۴۲؛ ثواب الأعمال، ص ۲۷۸.

۵. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۵.

۶. جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم تأسی به پیغمبر رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۸-۲۸۳؛

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلوات الله علیه و علی آله اجمعین، ج ۱، ص ۳۵۷-۳۸۹؛ ج ۲، ص ۱۲۴.

که فرض کنید به سر پیغمبر می‌آوردند؛ حتی در غذای پیغمبر بعضی از مواد بدبو مانند سیر می‌ریختند که پیغمبر بخورد و دهانش بو بگیرد و زن‌های دیگر از او منزجر بشوند و پیغمبر سراغشان نرود! پیغمبر در اطاق عایشه بود، و آن زن در اطاق دیگری آش یا حریره‌ای می‌پخت و دوست داشت که پیغمبر هم از این غذا بخورد، در کاسه‌ای می‌کشید و می‌آورد؛ عایشه تا می‌دید که از آنجا این غذا را آورده‌اند و جلوی پیغمبر گذاشته‌اند، کاسه را برمی‌داشت و پرت می‌کرد، و کاسه می‌شکست و غذا می‌ریخت! حالا پیغمبر چه کار می‌کرد؟ با چوب دنبالشان می‌کرد؟ نه؛ می‌گفت: «چرا این کار را می‌کنی! این غذا که گناه ندارد، کاسه را شکستی و ضامن هم شدی!»^۲ حالا آن زن هم محبتی کرده است و غذا اینجا آورده است، کار بدی که نبوده است! انسان باید متحمل باشد و باید صبر کند! اینها معجزه پیغمبر است! اینها تحمل است! ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۳ در اینجاها معلوم می‌شود!^۴

آن وقت اثبات می‌کند که در عالم، عصمت زن باید به دست مرد باشد و مرد باید حافظ عصمت زن باشد و باید او را از خطرات و مهالک حفظ کند.

پیغمبر برای مردم خطبه می‌خواند و خطبه‌اش از توحید و معاد و موعظه بود. مردم و آن کسانی که اسلام می‌آوردند، می‌فهمیدند و ادراک می‌کردند؛ یعنی از انوار ملکوتی ادراک می‌کردند و مسلمان می‌شدند.

پیغمبر بالای منبر برای مردم صحبت می‌کرد، یک مرتبه دعوی قبیله‌ای بین مردم می‌شد؛ اوس و خزرج به جان همدیگر می‌افتادند، چون با همدیگر سابقه

۱. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۶۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۲۸.

۲. مسند أحمد، ج ۶، ص ۲۷۷.

۳. سوره قلم (۶۸) آیه ۴.

۴. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکارم اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶ - ۳۱۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۱ - ۱۵.

داشتند! در مجلس و در حضور پیغمبر، نعالها را برمی داشتند و این دسته به آن دسته می زد؛ پیغمبر هم روی منبر بود! پیغمبر آنها را آرام می کرد.^۱ در مقابل پیغمبر می ایستادند و جرّ و بحث می کردند!

در روایات کثیری از شیعه داریم، و سنّی ها هم نقل کرده اند، حتّی من در سیره حلبیه که از سیره نویسان سنّی است دیدم که:

عایشه وقتی عصبانی می شد، نسبت به پیغمبر می گفت: «أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ!»^۲ «تو آن کسی هستی که گمان می کنی پیغمبر خدا هستی!»
تو می گویی: من پیغمبر خدا هستم، و این کار را می کنی؟!^۳

حفصه دختر عمر با پیغمبر دعوا می کرد، ایشان را ناراحت می کرد، اذیت می کرد، کارشکنی می کرد، زن ها را به جان هم می انداخت و آشوب به پا می کرد، پیغمبر هم به کسی دستور می دادند که او را به فلان جا بیاورند و بین خودشان و بین او حکم می گرفتند؛ دنبال جناب آقای والدش، آقای عمر می فرستادند که بیاید و بین پیغمبر و بین دخترش قاضی بشود! آن وقت قداست اینها را ببین! این رسول ما بود! عمر بعضی اوقات دخترش را می زد که چرا با پیغمبر هم چنین کاری می کنی!^۴ این طور می کرد! یک چنین کسی بود!

حالا بر سر ام سلمه چه آوردند، دیگر باشد!^۵ اگر خوب می خواهید بدانید که

۱. السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۶۱۴.

۲. السیره الحلّیه، ج ۳، ص ۳۱۳.

۳. جهت اطلاع بر گوشه ای از مخالفت ها و اذیت های عایشه نسبت به پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رجوع شود به جواهر التّاریخ، ج ۳، ص ۶۰۶-۶۰۸.

۴. رجوع شود به مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۵؛ مسند أبی یعلیٰ، ج ۱، ص ۱۶۰؛ جامع البیان، ج ۲۲، ص ۴۱.

۵. رجوع شود به سنن النسائی، ج ۷، ص ۷۰؛ الطبقات الکبریٰ، ج ۸، ص ۶۳ و ۱۳۶؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۲۵؛ المستدرک، ج ۴، ص ۱۰۵؛ صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۲؛ ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۶۹؛ الکشف و البیان، ج ۹، ص ۸۱.

اینها چه بر سر فاطمه زهرا آوردند، در شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، این مرد سنی مذهب شافعی معتزلی، خوب بیان می‌کند: «اگر بخواهید بدانید که چرا عایشه با فاطمه زهرا دشمنی داشت، من از استادم پرسیدم و او برای من چنین و چنان گفت!» و عللش را مفصلاً شرح می‌دهد؛ خیلی متقن و محکم.^۱

پیغمبر چقدر عجیب بود! خیلی عجیب بود! این چه تحمل و چه سعه‌ای بود که در مقابل چشم خود اصلاً حقیقت کارهایی را که شخصی بعداً می‌خواهد انجام بدهد، می‌دید و با این حال، دست از پا خطا نمی‌کرد، حتی یک جمله، یک کلمه و یا یک حرف اشتباه!

یک روز پیغمبر متأثر شد و زن‌ها هم پیش پیغمبر نشسته بودند، فرمود:

لَيْتَ شِعْرِي أَيُّتُكُنَّ صَاحِبَةَ الْجَمَلِ الْأَدْبِيِّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ؛^۲

«نمی‌دانم کدام یک از شما است که روی آن شتر سرخ‌مو و بزرگ سوار شده است و دارد می‌رود و سگ‌های حوآب دارند به این شتر حمله می‌کنند و عوعو می‌کنند؟!»

پیغمبر این جمله را فرمود؛ زن‌ها همه در فکر رفتند که چه وقتی این اتفاق می‌افتد، و کدام یک از ما روی شتر سرخ‌مو سوار می‌شود و از محلی به اسم حوآب عبور می‌کند و سگ‌ها به او حمله می‌کنند و پیغمبر از این امر ما ناراحت است؟

شیعه و سنی همه نوشته‌اند و مورخین مهم مانند طبری نوشته‌اند:

عایشه وقتی سوار شتر شد و به بصره آمد تا با امیرالمؤمنین جنگ کند، مهار ناقه را خواهرزاده‌اش عبدالله بن زبیر داشت؛ یک مرتبه به سرزمینی در وسط راه رسیدند و سگ‌ها به شتر عایشه حمله کردند. عایشه خیلی زیرک بود، فوراً پرسید: «اینجا کجا است و اسم این زمین را چه می‌گویند؟» گفتند: «اینجا حوآب است.»

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۹۲.

۲. الإيضاح، ابن‌شاذان، ص ۷۵؛ معانی الأخبار، ص ۳۰۵.

گفت: «ای وای بر من! من مورد مصداق کلام پیغمبر "أَيُّكُمْ [صَاحِبَةُ

الْجَمَلِ الْأَدَبِيِّ تَبَعَهَا كِلَابُ الْحَوَابِ]" شدم!»

عبدالله به او گفت: «چه می‌گویی؟! این حرف‌ها چیست؟! شاید حوآب

مکان و محلّ دیگری باشد، و شاید آن شتر غیر از این شتر باشد! حالا

می‌خواهی دست برداری؟ بیا و برویم!»^۱

عین همان قضیه واقع شد و آن کلاب به عایشه حمله کردند!

پیغمبر فاطمه زهرا را دوست داشتند و این دوستی به خاطر سر پیغمبر بودن بود؛

فاطمه زهرا دختر پیغمبر و سر پیغمبر بود! او را از زینب، دختر دیگرشان بیشتر دوست

داشتند، از سایر اولادشان بیشتر دوست داشتند؛ از همه آنها بیشتر دوست داشتند!

گذشته از اینکه از خدیجه بود و در زمان بعثت و بعد از اینکه خداوند علیّ اعلیٰ مسئله

نبوت را به پیغمبر داده بودند، متولد شده بودند.^۲ فاطمه زهرا یک نمونه‌ای بود! اگر

اجمالاً می‌خواهید بدانید، ائمه علیهم السلام از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا هستند؛

یعنی فاطمه زهرا آن قدر باید دارای طهارت و عصمت باشد که امام زمان، مظهر عدل و

مظهر توحید، باید از رحم فاطمه زهرا متولد بشود، سیدالشهدا باید از شکم فاطمه

بیرون بیاید؛ عالم نمی‌تواند سیدالشهدا را از غیر این شکم ببیند! امام رضا باید از اینجا

باشد، موسی بن جعفر باید از اینجا باشد، امام محمد تقی باید از اینجا باشد؛ همه ائمه

باید از اینجا باشند! پدر ائمه امیرالمؤمنین است که خودش ترجمه حال زندگی

خودش را از زمان کودکی تا هنگام فوت برای ما بیان می‌کند،^۳ و مادرشان هم باید این

باشد، که این هم سر پیغمبر است! «سر پیغمبر است» یعنی پیغمبر است، متنها پیغمبر

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۶۹؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۵۷؛

المصنّف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۶۵؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۵۲.

با قدری اختلاف.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ الهدایة الکبری، ص ۱۷۵.

۳. رجوع شود به نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۶ - ۱۶۰.

کوچک و پیغمبر هیجده ساله؛ معنایش این است که اصلاً تمام آن روحيات و اخلاق و معنویات و توحید در او پیاده شده است!

نظر پیغمبر نظر ظاهری نیست، نظر واقعی او نظر ملکوتی است. پیغمبر هر وقت می خواهد سفر برود، از حجره عیالات نمی رود، از حجره دخترش می رود؛ وقتی هم که از سفر برمی گردد، اول به خانه فاطمه می آید و می ایستد و سلام می کند، بعداً به منزل خودش می رود.^۱ فاطمه را می بوسد، دست فاطمه را می بوسد، سینه فاطمه را می بوسد.^۲ هر وقت فاطمه پیش پدرش می آید، پدر از جای خود بلند می شود و فاطمه را سر جای خودش می نشاند.^۳ اینها بر آن زنهایی که خودشان بچه ندارند و می بینند که شوهر با بچه زن متوفایش دارد این طور می کند، خیلی گران است!

یک وقت آن زن مثل ام سلمه، زن مؤمنه ای است، و هرچه پیغمبر به فاطمه زهرا بیشتر محبت می کند، او بیشتر خوشحال می شود، چون خودش وارد در حرم است؛ اما یک وقت زن آلوده ای است، یعنی در روح او غش هست و موجب کینه می شود، کارشکنی می کند، اذیت می کند، سعایت می کند، حرف زشت می زند و پیغمبر را به بدی نسبت می دهد! چگونه می تواند ببیند که پیغمبر اولاد دختر خود را روی زانو می نشاند و او خودش بچه ندارد؟! این می خواهد که پیغمبر هم به او همین قسم محبت کند که به فاطمه زهرا محبت می کند؛ اما پیغمبر نمی تواند، پیغمبر دید ملکوتی دارد، پیغمبر شهوی نیست، پیغمبر زنان را براساس شهوت نمی گرفت! عایشه به خانه پیغمبر آمد و دختر هم بود، ولیکن پیغمبر حساب او را با حساب فاطمه یکی قرار نمی داد؛ این سر خودش است و ملکوت، آن جسم است و ظاهر! آنها می گویند: نه، همین که ما زن شدیم باید ما را در یک ترازو و او را در

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۹۴.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۷۵؛ الأمالی، طوسی، ص ۴۰۰؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳. الأمالی، طوسی، ص ۴۰۰؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۹۶.

یک ترازو قرار دهد! ولی در یک ترازو قرار نمی‌گیرند؛ جهل و علم در یک ترازو قرار نمی‌گیرند، نور و ظلمت در یک ترازو قرار نمی‌گیرند و پیغمبر نمی‌تواند قرار بدهد! پیغمبر باید حق هر کس را در حدود خودش حفظ کند، لذا این موجب کینه می‌شد و اذیت می‌کردند؛ بعضی اوقات فاطمه زهرا به در خانه پیغمبر می‌آمد، به او می‌گفتند: «پیغمبر نیست!» و در را باز نمی‌کردند!^۱

چه گذشت! چه گذشت! و این رشته از داخل به خارج سرایت کرد؛ حزب مخالف اهل بیت که در داخل خانه پیغمبر و متشکل از ام‌حبیبه و حفصه و عایشه و بعضی دیگر بود، با خارج و با ابوسفیان و عمر و ابوبکر و معاویه و اینها مرتبط بودند و با همدیگر شبکه‌ها و ارتباطاتی داشتند و اسرار داخل خانه پیغمبر را به خارج می‌بردند.^۲ در سوره تحریم است که:

﴿پیغمبر [بعضی] زنان خود را حاضر کرد و فرمود: «من نگفتم که کلمات داخل را به خارج نبرید! چرا بردید؟!» گفتند: «نبردیم!» پیغمبر آیه قرآن را برای آنها خواند. گفتند: «چه کسی به تو خبر داده است؟» پیغمبر فرمودند: «جبرئیل خبر داده است!»﴾^۳

اینها نمی‌توانند براساس آن تقوا و عدالت و آن نورانیت و طهارت با فاطمه زهرا دشمنی کنند؛ لذا می‌آیند و فاطمه زهرا را در سن جوانی می‌کشند، می‌آیند و

۱. این جریان در **الإحتجاج**، ج ۱، ص ۱۹۷، فی مابین امیرالمؤمنین علیه السلام و عایشه است. (محقق)

۲. **صحیح البخاری**، ج ۳، ص ۱۳۲: «عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة: إن نساء رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم كنّ حزبن: فحزب في عائشة و حفصة و صفية و سودة؛ و الحزب الآخر أم سلمة و سائر نساء رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم.»

السيرة النبوية، النجاشي الطائي، طبع قدیم، ج ۲، ص ۲۵۵: «... و كانت عائشة و حفصة عينين لأبويهما في منزل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في جميع القضايا.»

۳. سوره تحریم (۶۶) آیه ۳: ﴿وَ إِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به **تفسیر القمی**، ج ۲، ص ۳۷۵؛ **معاد شناسی**، ج ۷، ص ۱۰۸.

محسنتش را سقط می‌کنند، می‌آیند و فدکش را می‌برند، می‌آیند و تازیانه می‌زنند! این تازیانه‌زدن‌ها به آن معنویت و به آن مقام صدمه نمی‌زند؛ فاطمه زهرا را قطعه قطعه کنید، فاطمه زهرا است، در تمام عوالم شفیع امت است، لوادار توحید در روز قیامت است، مرکز عصمت و طهارت حضرت علی است! او را قطعه قطعه بکنید یا نکنید، امام حسین پسر او است؛ خودتان را بکشید و بخواهید ثابت کنید که به امام حسین نگویند: «ابن رسول الله؛ پسر پیغمبر!» اما امام حسین، امام حسین بود و از فاطمه زهرا است و فاطمه زهرا هم دختر پیغمبر است، حالا می‌خواهید پسر پیغمبر به او بگویید یا نگویند، این خارج که تغییر نمی‌کند!

موجودی در دنیا به وجود بیاید و خانمی پا به این عالم بگذارد که آن قدر به پدرش محبت دارد و آن قدر عاشق است و آن قدر به پیغمبر خود و به پدر خود تأسی کرده است که روحش روح پیغمبر شده است، و سرش سر پیغمبر شده است؛ اما واقعاً حیف است! که اینها جاهل‌اند و نمی‌دانند و می‌خواهند دنبال آن اساس را بزنند، می‌آیند اینجا را از بین می‌برند، ولی اینجا قابل از بین بردن و قابل حذف شدن نیست!

پیغمبر از سفر برگشت و اوّل به خانه فاطمه آمد و دید پرده‌ای آویزان است، از در خانه فاطمه به مسجد برگشت. اینجا فاطمه زود ادراک کرد که پیغمبر برای چه برگشت؛ همیشه در خانه می‌آمد و می‌نشست! صدا زد: «سلمان بیا این دستبند نقره مرا بگیر!» پرده هم آویزان بود، پرده آویزان را هم باز کرد، و با دستبند به سلمان داد و گفت: «برو این را خدمت پدرم تقدیم کن و بگو این را درباره فقرا قسمت کند!»

سلمان دستبند و پرده را آورد و به پیغمبر داد، پیغمبر فرمودند: «چه کسی

۱. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۶؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۰؛ الهدایة الكبرى، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۷۱، به نقل از نظام؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

داد؟» گفت: «دخترت داد.» حضرت فرمودند: «فاطمه چرا اینها را داد؟» سلمان عرض کرد: «یا رسول الله! فاطمه گفت: "پدرم در خانه وارد نشد؛ و من هرچه تفحص کردم، غیر از این دو چیز علامتی برای عدم ورود او ندیدم!"

پیغمبر فرمود: "جان من فدای فاطمه باد که از سر و فکر من خبر دارد!"^۱ این تأسی است!

لشکر اسلام جهاد کرده است و آنقدر از زنها و مردها به عنوان اسارت آورده‌اند که مدینه پُر از زن و مرد اسیر است؛ اما فاطمه یک غلام یا یک کنیز ندارد، در همان منزل محقر، خودش باید پشم را بریسد و ببافد، خودش باید گندم را با دستاس آسیا کند و خمیر کند و بپزد، و خودش باید امام حسین را شیر بدهد! آمدند و گفتند: «یا فاطمه! خب به پدرت بگو: یکی از این زنها که به عنوان اسارت آورده است، در منزل بیاورد و به شما بدهد تا کارهای شما را بکند!» و اصرار و ابرام کردند.

یک شخص از طرف فاطمه برای پیغمبر خبر آورد که: «یا رسول الله، شما این همه زنها را میان مسلمانها قسمت می‌کنید، آخر این دختر شما هم حقّی دارد!» پیغمبر خودش به خانه فاطمه آمد و گفت: «ای دختر من! ما سهمیه مسلمانها را می‌دهیم، اما دوست دارم تو بر این مشکلات صبر کنی! می‌دانی که در روز قیامت، درجاتی برای مؤمنین است که به آن نمی‌رسند مگر با صبر! حالا می‌خواهی من از آن برای تو چیز بهتری بدهم؟»

فاطمه گفت: «یا رسول الله، برای من مرحمت کنید!»

حضرت فرمودند: «بعد از نمازها این تسبیحات را بگو! و بر این تسبیحات مداومت داشته باش تا به آن مقام برسی!» (همین تسبیحات حضرت زهرا.)

۱. الأُمّالی، صدوق، ص ۲۳۴.

فاطمه گفت: «من خادم و کلفت می‌خواهم چه کار؟! من رضای شما را می‌خواهم!»^۱

پیغمبر کارهای بیرون را قسمت کرده بود و همان شبی که دست فاطمه را در دست علی گذاشت، فرمود: «ای فاطمه، کارهای داخل منزل به عهده تو، و کارهای خارج به عهده علی است!»^۲ تهیه غذا و کاشتن درخت‌ها و چیدن خرما و جاری کردن نهرها و جنگ و جهاد و... به عهده علی است، و خانه‌داری و تکفل امور داخل منزل به عهده فاطمه است؛^۳ و این قسمتی است که پیغمبر برای او کرده است و فاطمه هم سیر پیغمبر است و راضی است!

غالب تواریخ نوشته‌اند:

وقتی فاطمه زهرا را برای امیرالمؤمنین زفاف کردند، سن آن حضرت نه سال بود،^۴ و هنگامی که از دار دنیا رفتند، هجده ساله بودند؛^۵ آن وقت فاطمه زهرا در همین مدت مختصر، پنج اولاد آورد: یکی حضرت امام حسن، یکی حضرت امام حسین، یکی حضرت زینب و یکی حضرت ام‌کلثوم؛ اما محسش هم که ما به او محسن می‌گوییم، به دنیا نیامد!^۶ حالا اگر محسن به دنیا آمده بود، چه می‌دانیم که از امام حسین کمتر بود، و از

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۶۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۳۶ و ۱۵۳؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۲۹؛ الدعاء، طبرانی، ص ۹۶؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۱؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۵۵؛ با قدری اختلاف در مصادر.

۲. قرب الإسناد، ص ۵۲.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۳۴۰؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۷؛ إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۸۴.

۵. تاریخ أهل البيت، ص ۷۱ و ۷۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷ و ۴۵۸؛ الهدایة الکبری، ص ۱۷۶.

۶. الهدایة الکبری، ص ۱۸۰؛ تاریخ أهل البيت، ص ۹۳؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۸؛ تاج الموالید، ص ۷۶.

امام حسن کمتر بود؟! او هم اولاد علی و فاطمه است دیگر! اما او را همان‌طور در همان نطفه‌بودن کشتند! در همان جنین‌بودن، بین در و دیوار له کردند!^۱

پیغمبر دارد از دار دنیا می‌رود و فاطمه خیلی گریه می‌کند و ناراحت است و این شعرها را می‌خواند:

و أَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ ثَمَّ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ
یعنی «ای پدر بزرگوار، تو ابر سفیدی بودی که بر فراز آسمان آن دانه‌های باران رحمت از تو فرومی‌ریخت، و بر تمام یتیم‌ها و زنان بیوه و مستمندان مانند ابر رحمتی بودی.»
پیغمبر فرمود:

ای فاطمه بیا! چرا این شعر را می‌خوانی؟ آیه قرآن را بخوان: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۲.

فاطمه خیلی ناراحت بود، همه زن‌های پیغمبر اطراف ایستاده‌اند و تماشا می‌کنند؛ پیغمبر گفت: «فاطمه بیا!» فاطمه را بغل گرفت و او را بوسید و یک جمله کوتاه گفت؛ فاطمه با لبخند از روی سینه پیغمبر بلند شد. از فاطمه سؤال کردند:

۱. رجوع شود به *الهدایة الکبریٰ*، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ *الإختصاص*، ص ۱۸۵؛ *الإحتجاج*، ج ۱، ص ۸۳؛ *دلائل الإمامة*، ص ۱۳۴؛ *الملل و النحل*، شهرستانی، ج ۱، ص ۷۱، به نقل از نظام؛ *میزان الاعتدال*، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴. *امام شناسی* ج ۱۳، ص ۱۹:

«و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده‌اند و درگذشته‌اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‌های پای خود به عقب واژگون می‌شوید؟! و هرکس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به‌هیچ‌وجه به خداوند ضرری نمی‌رساند، و خداوند به زودی پاداش سپاس‌گزاران را می‌دهد.»

۳. *أنساب الأشراف*، ج ۱، ص ۵۵۳.

«پیغمبر به تو چه گفت که از آن حال إبتهاال به حال تبسّم در آمدی؟» فاطمه فرمود:
 پیغمبر فرمود: «چرا غصّه می خوری؟ بعد از چند روز، با من خواهی بود، و
 تو اولین کسی از اهل بیت من هستی که به من ملحق می شود!»^۱
 ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳.

۱. الاِرشاد، ج ۱، ص ۱۸۶؛ اِعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۷. هم چنین رجوع شود به مسند اُحمد، ج ۶، ص ۷۷ و ۲۴۰؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱.
 ۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.
 ۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

مجلس پنجم

چند توصیه اخلاقی در سوره اسراء
طهران، مسجد قائم

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال اللهُ الحكيم في كتابه الكريم:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾^١

و در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾^٢

بین این دو آیه شانزده آیه فاصله است، و این آیه و آن آیه با آن پانزده آیه مجموعاً هجده آیه می شود؛ یعنی آیه اول: آیه بیست و دوم از سوره اسراء، و آیه آخر: آیه سی و نهم از سوره اسراء است. إن شاء الله که مراجعه می کنید! هفته قبل

١. سوره اسراء (١٧) آیه ٢٢. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١٥٣:

«و هیچ گاه با خدا معبود دیگری را قرار مده، که در این صورت ملامت شده، و سرافکنده در کنج خِذْلان و ذَلَّت می نشینی!»

٢. سوره اسراء (١٧) آیه ٣٩. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٢١٩:

«و با الله معبود دیگری را قرار مده، که در آن صورت به طور ملامت شده و دور افکنده گردیده، در جهنم فرو خواهی افتاد!»

درباره این آیات قدری صحبت شد.^۱

سورهٔ اسراء از آن سوره‌های جانانه قرآن است! همهٔ سوره‌های قرآن جانانه است، اما بعضی از سوره‌ها است که آدم همیشه واقعاً دلش می‌خواهد که آن سوره‌ها را بخواند! ما بعضی اوقات که کمی سوره‌های بلند در نماز می‌خوانیم مورد اعتراض واقع می‌شویم که آقا پیمان درد می‌کند، آقا عجله داریم! آقا جان، اگر ضرورت دارد و عجله داری یا پایت درد می‌کند، نمازت را فردی کن و برو! و یا اگر پایت درد می‌کند بنشین! امام جماعت قرائتش را می‌خواند و هر جا پایتان درد گرفت و خسته شد، بنشینید و گوش کنید و وقتی پایتان خوب شد، دو مرتبه بلند شوید!^۲

۱. متأسفانه این جلسه یافت نشد. (محقق)

۲. *الكافی*، ج ۳، ص ۴۱۰: «عن جميل بن درّاج، أنّه سأل أبا عبد الله عليه السلام: ما حدّ المريض الذي يصلّي قاعداً؟ فقال: «إنّ الرجل ليوعك ويخرج، ولكنه هو أعلم بنفسه؛ ولكن إذا قوى فليقم.»» ترجمه: «جميل بن درّاج از امام صادق علیه السلام پرسید: حدّ مریضی که نمازش را نشسته می‌خواند چیست؟ حضرت فرمودند: «همانا شخص به رنج و حرج می‌افتد [اگر ایستاده بخواند]، و همانا خودش به خودش آگاه‌تر است؛ اما هرگاه که قوت و توانایی یافت بایستد.»» (محقق)

الكافی، ج ۳، ص ۴۱۱: «عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قلت: الرجل يصلّي و هو قاعد فيقرأ السورة، فإذا أراد أن يختمها قام فركع بأخرها. قال: «صلاّته صلاة القائم.»»

ترجمه: «زراره گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: شخصی نشسته نماز می‌خواند، سوره را که می‌خواند، قبل از اینکه آن را به پایان برساند، می‌ایستد و در انتهای قرائتش رکوع را بجای می‌آورد؛ [نمازش چگونه است]؟ حضرت فرمودند: «نماز او نماز شخص ایستاده است.»» (محقق)

من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۶۴: «و قال حمّاد بن عثمان: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: قد اشتدّ عليّ القيام في الصلّاة. فقال: «إذا أردت أن تُدرِكَ صَلَاةَ الْقَائِمِ فَأَقْرَأْ وَأَنْتَ جَالِسٌ، فَإِذَا بَقِيَ مِنَ السُّورَةِ آيَاتَانِ فَقُمْ وَأَتِمَّ مَا بَقِيَ، وَارْكَعْ وَاسْجُدْ؛ فَذَلِكَ صَلَاةُ الْقَائِمِ.»»

ترجمه: «حمّاد بن عثمان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همانا برای من قیام در نماز سخت شده است. حضرت فرمودند: «اگر می‌خواهی ثواب نماز ایستاده را دریابی، پس قرائت را نشسته انجام بده و چون از سوره دو آیه باقی ماند، بایستد و قرائت را تمام کن و سپس رکوع و سجود را انجام بده؛ و آن نمازت نماز شخص ایستاده خواهد بود.»» (محقق)

قاعدۀ اش این است که انسان نمی تواند امام را ملزم کند به اینکه حتماً مطابق میل من بخوان! آن هم که گفته اند: «انسان بایستی أضعف مأمومين را ملاحظه کند.»^۱ أضعف مأمومين اصلاً می گویند: نماز نخوان! راحت! أضعف مأمومين این است! أضعف مأمومين نسبت به سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۲ که نیست؛ بلکه نسبت به سوره های بلندی است که معروف و مشهور بود و می خواندند.^۳

و الا انسان هنگامی که به دکان سبزی فروشی می رود و می گوید: آقا این یک دسته تره چند است؟ این یک دسته اسفناج چند است؟ این بادمجان چند است؟ کمتر می دهی یا نمی دهی؟ نیم ساعت وقت طول می کشد و این پا و آن پا می کند؛ ولی آقا کمرش درد نمی کند، معده اش درد نمی کند، تب ندارد و رماتیسم ندارد؛ اما وقت دو رکعت نماز، همه این دردها می آید! عجله ها هم اینجا می آید! درحالتی که از اوّل سوره جمعه تا آخر سوره جمعه - که در وقت نماز جمعه خوانده می شود -

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۹۰.

۲. سوره إخلاص (۱۱۲).

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۹۰.

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: و كان مُعَاذٌ يُؤمُّ في مسجدٍ على عهد رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم و يُطيلُ القراءة، و آتته مرّ به رجلٌ فافتتح سورة طويلاً، فقرأ الرجل لنفسه و صَلَّى ثم ركب راحلته؛ فبلغ ذلك النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم فبعث إلى مُعَاذٍ فقال: "يا مُعَاذُ، إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةً! عَلَيْكَ بِ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ و ذَوَاتِهَا!"»

لوامع صاحب قرآنی، ج ۴، ص ۴۳۳: «و منقول است که معاذ بن جبل در مسجدی در زمان آن حضرت صَلَّى اللهُ عليه و آله امامت می کرد و نماز را طول می داد. اتفاقاً شخصی بر او گذشت و خواست که نماز را جماعت بخواند، دید معاذ شروع به خواندن سوره ای طولانی نموده است. آن مرد قصد انفراد کرد و خود سوره ای را قرائت نمود و نماز را تمام نمود و بر راحله اش سوار شد و رفت. خبر این واقعه به آن حضرت رسید، حضرت شخصی را به سوی معاذ فرستاد که: "زَنهار، چنین مباش که مردم را به سختی و مشقت بیندازی! بر تو باد که سوره هایی مثل سوره وَالشَّمْسِ و امثال آن را بخوانی!"»

من گمان نمی‌کنم پنج دقیقه طول بکشد! پنج دقیقه هم طول نمی‌کشد؛ شاید سه دقیقه طول بکشد! آیا این اصلاً به حساب می‌آید؟!

علاوه بر این، ما تابع شرعیم، و وقتی دستور داده شده است که در شب جمعه باید امام در نمازش سوره جمعه بخواند؛^۱ حالا مأموم می‌خواهد طاقت بیاورد، می‌خواهد طاقت بیاورد! در روز جمعه در رکعت اول: سوره جمعه و در رکعت دوّم: سوره منافقین وارد شده است و امام باید بخواند و مأموم باید منتظر بشود.^۲ در صبح روز دوشنبه و روز پنج‌شنبه در رکعت اول: سوره ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ﴾^۳ و در رکعت دوّم: سوره ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيِّ﴾^۴ وارد است^۵ و امام باید این سوره‌ها را بخواند. و در اوقات دیگر در صبح جمعه رکعت اول: سوره جمعه، و رکعت دوّم: سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۶ وارد است.^۷

از آن گذشته، روزها در ظهر و عصر مستحب است که امام سوره‌های کوتاه، مثل: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾^۸، ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيِّ﴾^۹، ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾^{۱۰}، ﴿سَبِّحْ أَسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^{۱۱} و... بخواند!

در مغرب قدری سوره‌های طولانی‌تر بخواند، مثل: ﴿وَالنَّازِعَاتِ﴾^{۱۲} و ﴿وَيَلِّ﴾

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ترغیب بر قرائت سوره جمعه در شب‌های جمعه رجوع شود به *وسائل الشیعه*، ج ۶، ص ۱۱۷ - ۱۲۱.
۲. *الکافی*، ج ۳، ص ۴۲۴.
۳. سوره انسان (۷۶).
۴. سوره غاشیه (۸۸).
۵. *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۳۰۷.
۶. *الکافی*، ج ۳، ص ۴۲۵.
۷. سوره لیل (۹۲).
۸. سوره شمس (۹۱).
۹. سوره اعلیٰ (۸۷).
۱۰. سوره نازعات (۷۹).

لِلْمُطَفِّينَ^۱، و در نمازهای عشاء قدری بلندتر، مثل: ﴿عَمَّ﴾^۲، سورة دهر: ﴿هَلْ أُنِّي عَلَى
الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ﴾، سورة الحاقّة، سورة ﴿يَأْتِيهَا الْمُرْمِلُ﴾^۳، ﴿يَأْتِيهَا الْمُدْتِرُّ﴾^۴ و
در نماز صبح سوره‌های بلندتر بخواند، مثل: سورة حشر، سورة ﴿تَبْرَكَ الَّذِي
بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۵، سورة الرَّحْمٰن و سوره‌هایی که وارد شده است!^۶

حالا شما بیايید به مردم بگوئید: آقا جان، در نماز همیشه سورة ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ
أَحَدٌ﴾ نخوانید، آنچه وارد شده است این است که در شبانه‌روز سورة ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾
ترک نشود!^۷ اگر انسان همیشه سورة ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ بخواند، قرآن مهجور و متروک
می‌شود! روایتی در *علل الشرائع* از حضرت امام رضا علیه السلام است که فرمودند:
أَمَرَ النَّاسَ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لِئَلَّا يَكُونَ الْقُرْآنُ مَهْجُورًا [مُضَيِّعًا، بَلْ يَكُونَ
مَحْفُوظًا مَدْرُوسًا].^۸

«مردم امر شدند که آیات قرآن را در نمازها بخوانند تا اینکه قرآن، کتاب
خدا در سینه‌ها بماند و مهجور نشود و دور نیفتد، و مردم همیشه با آیات
قرآن سرو کار داشته باشند.»

عزیز من، اگر انسان همیشه سورة ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند - کما اینکه همه
ما این کار را می‌کنیم - قرآن را دور انداخته‌ایم! خُب بگوئید: این سورة ﴿هَلْ أَتَاكَ
حَدِيثُ الْعَدِثِيَّةِ﴾ معنایش چیست و برای چه آمده است؟ ﴿هَلْ أُنِّي عَلَى الْإِنْسَانِ﴾ برای

۱. سورة مطفّين (۸۳).

۲. سورة نبأ (۷۸).

۳. سورة مزمل (۷۳).

۴. سورة مدثر (۷۴).

۵. سورة ملك (۶۷).

۶. رجوع شود به *وسائل الشيعة*، ج ۶، ص ۱۱۶ - ۱۱۸ و ۱۴۱ - ۱۵۰.

۷. *الكافي*، ج ۲، ص ۶۲۲.

۸. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۶۰.

چيست؟ سورة منافقون براي چيست؟ سورة جمعه براي چيست؟ اگر انسان هميشه اينها را بخواند، قرآن با معاني اش درون سينه اش مي ماند! قرآن در سينه ها زنده است، نه در بين كتاب ها! پس اگر قرآن بين كتاب ها برود، از قرآن دور افتاده ايم.^۱

اين آيه سورة اسراء را كه امروز قرائت كرديم، تفسيرش را با چند آيه دنباله اش در هفته پيش گفتيم و گذشتيم؛ حالا چند آيه دنباله اش را بيان مي كنيم.

چه قدر اين آيات شيرين است! به جان شما قسم، از عسل شيرين تر است! عسل كجا به گردش مي رسد؟! آدم در نماز بايستد و شروع به خواندن سورة بنی اسرائیل (اسراء) كند و كيف كند! و ما هم بعضی اوقات كه با رفقای خصوصی هستيم، همان هايی كه پایشان درد نمی گیرد، كمرشان درد نمی گیرد و حوصله شان سر نمی رود، از اين سوره ها می خوانيم.

يك مرتبه در مشهد بوديم و سورة ابراهيم را با چند نفر از اهل بيت و أرحام و قوم و خویش ها خوانديم؛ والله اينها نگفتند كه كمر ما درد گرفت! اما در سفری كه در مكه بوديم، از سوره های بزرگ می خوانديم؛ وقتی وارد مكه شديم، من هوس كردم كه سورة ابراهيم را در نماز بخوانم و گفتم: رفقا حال داريد سورة ابراهيم بخوانم يا حال نداريد؟ شش، هفت صفحه است. اما مثل اينكه بعضی ها مقداری حال نداشتند؛ خلاصه از سوره گذشتيم! اما سورة ابراهيم عجيب است؛ آدم را آن بالاها می برد و می گرداند و خبرهايی می آورد! خیلی عجيب است!

سورة اسراء عجيب آياتی دارد! آدم روی هر آيه ای بايد چشمش را ببندد و رد بشود؛ همين! و غير از اين چاره ای نيست؛ اگر بخوهد در معنا و بطنش و در اين امور وارد بشود، برای هر کدامش بايستی انسان را يك ميليون سال در عوالم نوری عبور بدهد، تازه حق آن عالم را هم اداء نكرده است!

علیٰ كل تقدیر، اول اين آيه را شروع می كنيم، و مجموعاً سيزده آيه می شود:

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملكوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۲ - ۳۲۷.

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا﴾؛^۱ «با خدا، خدای دیگری انتخاب نکن و قرار نده! اگر خدای دیگر را با خدا شریک قرار بدهی، نشسته و افتاده می شوی، دیگر قدرت قائم نیست و روی پای خودت سوار نیستی، تو سری خورده و کوفته می شوی!»

تفسیر این آیه را گفتیم:

﴿فَتَقْعَدَ﴾؛ «می نشینی» ﴿مَذْمُومًا﴾؛ «درحالی که مورد مذمتی و تمام این عالم ملک و ملکوت تو را مذمت می کنند» و ﴿مَخْذُولًا﴾؛ «ذلیل و توسری خورده می شوی و خذلان دامن تو را می گیرد!»

قرآن مجید عجیب بیان می کند:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۲ «کسانی که ایمان به خدا دارند و با خدا شریکی نمی آورند، اینها عزیزند و سرشان بلند است؛ چون به خدا پیوسته اند! (اما آنهایی که به خدا پیوسته نیستند، بریده اند!)»

قرآن مجید عجیب تأکید بسیار می کند! در سوره رعد هم چند آیه راجع به مخلصین بیان می کند که خیلی عجیب است! دیگر بگذریم و از این آیات تجاوز نکنیم:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾؛ «خدا حکم کرده است که غیر از او کسی را عبادت نکنید!»

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛ «و به پدر و مادر خیلی نیکی و احسان کنید!»
﴿إِنَّمَا يَنْبَغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرُ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾؛^۳

«اگر یکی از پدر و مادرت و یا هر دو پیر شدند،»

طبعاً انسان که پیر می شود ضعیف می شود، و مریض هم که می شود ضعیف می شود، و این دو جهت ضعف در او پیدا می شود و تحملش کم می شود و به

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۲.

۲. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

۳. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۳.

سرو صدا و ناله می‌افتد و داد و بیداد می‌کند، و ما اسمش را غُرغر می‌گذاریم! اما به حساب آیه، غُرغر نیست، بلکه استعداد رفته است و سرو صدایش بلند شده است. مثل این ماشین‌هایی که کهنه شده و در و زوارش در رفته است، تا بخواهی این ماشین را راه بیندازی صدا می‌کند! شما هر چه بیاید و این ماشین را نصیحت کنید که آقا جان من، عزیز من، آخر چرا این چنین شدی؟! تو در این دنیا عمر کردی تا کمال پیدا کنی؛ آن روز که تو را از کمپانی آوردم، وقتی آدم سوارت می‌شد مثل حجله عروس می‌رفتی! حالا چطور شده است که تا انسان گاز می‌دهد: قار، قار، قار! این چه حسابی است؟! این ماشین جواب انسان را می‌دهد: آقا جان پیر شده‌ام! خدا مرحوم آقا شیخ محمد بهاری را رحمت کند! آقای میرزا محمد مجاهد برادر عیال ایشان و پسر خاله ما - که از علمای نجف و نوه مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی بود و همان شخصی بود که در سن نود سالگی به اینجا آمد و فوت کرد - ایشان گفتند:

ایشان یک روز در نجف در دکان سبزی‌فروشی بود، ما هم رفته بودیم سبزی بخریم و دیدیم که او هم ایستاده است تا سبزی بخرد. گفتم: آقا حال شما چطور است؟ گفت: «آه! آقا نگو! حال کجاست؟! نه کمر داریم و نه قوه داریم، هیچ چیزی نداریم!» بعد این شعر را برای من خواند:

در جوانی کسی به من می‌گفت شیر اگر پیر هم بود شیر است
چون به پیری رسیدم و دیدم پیر اگر شیر هم بود پیر است^۱

بنابراین ما وقتی پیر و شکسته و مریض می‌شویم، به سرو صدا می‌افتیم. اگر راننده این ماشین وقتی دید این ماشین غُرغر می‌کند، پایین بیاید و عصبانی بشود و دوتا لگد هم به این ماشین بزند، هم پای خودش را به درد آورده است و هم ماشین را خراب کرده است! این شخص باید اینجای ماشین را نگاه کند، آنجایش را نگاه کند، روغنش را بریزد، دستمال بمالد، پیچش را باز کند، بعضی جاهایش را عوض کند،

۱. منسوب به سنائی.

سعی کند این ماشین را در سنگلاخ راه نبرد، بار زیاد به آن نزند و... تا اینکه بتواند چند روزی از این ماشین استفاده کند. با مادر و پدر هم باید همین کار را بکنید و بگویید: عزیزم، جانم، صبر کن، دنیا همین طور است! رختخوابش را درست کنید، آب دستش بدهید، غذایش را بیاورید، امرش را اطاعت کنید و... قرآن این طور دارد می گوید! حالا ما این آیه را مجمل و مختصر معنا می کنیم. بعد از اینکه می گوید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾

خیلی عجیب است! یک مرتبه از خودش و عبادت خودش، سراغ پدر و مادر

می آید:

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛ «خدا حکم کرد که غیر از او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید!»

﴿إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ﴾؛ «اف به آنها نگو، آخ به آنها نگو! (فقط بگو: سمعاً و طاعتاً!)»

﴿وَلَا تَنْهَرُهُمَا﴾؛ «آنها را از خود نرنجان و دور نکن! سرشان داد نزن و آزرده نکن! نهرشان نکن! (نهر به هاء هَوَّز: یعنی پرخاش) به آنها پرخاش نکن!»
﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾؛ «آرام، بزرگوارانه، شرافت مندانه، کریمانه و بزرگ منش با آنها صحبت کن، و از میدان به در نرو! (بگذار آنها هر کاری می خواهند بکنند، تو از میدان به در نرو!)»

﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾؛^۲ «در مقابل آنها دو بال ذلت (در مقابل عزت) را پایین بیاور! در مقابل آنها آقایی نکن و سرت را بلند نکن! در مقابل آنها کوچکی کن!»

بعضی از جاها کوچکی کردن مطلوب است. انسان باید عزیز باشد، اما نه

پیش پدر و مادرش!

در روایات داریم که پیغمبر فرمود:

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۳.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴.

بهترین زن‌های شما آن زنی است که در خانه شوهر در مقابل شوهر، ذلیل باشد و در پیش اهلش عزیز باشد!

ذلیل یعنی پیش شوهر نرم باشد، مطیع باشد، اوامر او را با آغوش باز استقبال کند، در مقابل شوهر خشن و چماق نباشد! اینها حساب دارد! اما پیش اهلش که می‌رود سربلند و عزیز باشد، پیش بستگان خودش که می‌رود از آنها حرف گوش نکند! و بدترین زن‌های شما آن زنی است که پیش شوهر عزیز باشد و پیش اهلش ذلیل باشد!^۱

پیش شوهرش حال تمکین و تسلیم و اطاعت و انقیاد در او نباشد: یکی تو بگو و یکی من بگویم، تو بگو و من بگویم، تو بگو و من بگویم! اما پیش اهل خودش ذلیل باشد و هرچه بگویند در گوشش فرو برود و آنها را به رخ شوهر بکشد.

﴿وَأُخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾^۲ «بال‌های رحمت خود را از روی فروتنی و تواضع و خشوع (نه از روی غیظ و غضب و ناچاری) بر آنها پایین بیاور!»

همین‌طور که وقتی می‌خواهید مرغ را بگیرید، از روی اضطراب و ناچاری بال‌هایش را جمع می‌کند و تسلیم می‌شود، شما بال‌های قدرت خود را در مقابل پدر و مادر بشکنید، فرود بیاورید و پایین بیاورید، اما از روی رحمت! قدرت دارید بال بزنید و بپرید و از دست فرمان آنها پرواز کنید و خود را راحت کنید، اما این کار را نکنید!

مادر پیر شده است، پدر پیر شده است، آنها را در خانه با یک کلفت و یک نوکر که خدمتشان کند، تنها نگذار! آنها را در خانه‌ای که خودت دوست داری بیاور. آن اطاق پذیرایی عالی در بهترین طبقه را برای آنها بگذار! اطاقی که مایلی برای خودت باشد، نه اینکه اطاقی که دم در است برای آنها باشد و اطاق عالی برای خودت! این کار

۱. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۰۰.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴.

را نکن؛ این کار لطف ندارد، یمن ندارد، برکت ندارد، روح و جان ندارد!

﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾^۱ «و علاوه بر این، همیشه آنها را دعا کن و بگو: خدایا بر این دو رحمت بفرست، همین طوری که این دو من را در دوران کودکی تربیت کردند و پرورش دادند!»

اگر اینها نبودند من کجا بودم؟ این «من» با این همه سنگینی که ترازوهای شیطان واقعاً نمی‌تواند این منیت را بکشد و شیطان از دست این منیت من عاجز می‌شود، اما اینها مرا تربیت کردند، از کوچکی من را درست کردند و تربیت کردند، این دست و آن دست کردند و بدون توقع مرا تربیت و بزرگ کردند! خدایا همیشه بر آنها رحمت بفرست، چه درحالتی که زنده‌اند و چه درحالتی که از دنیا رفته‌اند!

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا﴾^۲

«خدا می‌داند شما چه کاره هستید و در نفس‌های خود چه ذخیره کرده‌اید! اگر از پدر و مادرتان رنجیده باشید و آنها شما را رنجانده باشند، و الآن بخواهید به سوی خدا برگردید و توبه کنید و تغییر روش بدهید، خدا از شما قبول می‌کند.»

تابه حال این مطالب و این آیات قرآن به گوش‌تان نخورده بود و با پدر و مادر کج سلوکی می‌کردید؛ الآن که فهمیدید، برگردید! خدا می‌داند و از قلب شما آگاه است که الآن می‌خواهید برگردید یا نه! اگر صلاح و راه رشد و رقاء را برای خود انتخاب کنید، خداوند برای بازگشتگان و رجوع‌کنندگان به سوی خود، بال‌های رحمت و مغفرت خود را باز کرده است و همه را می‌پذیرد؛ برگرد تا او بپذیرد.^۳

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۵.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون وجوب احسان به پدر و مادر و آثار و برکات مترتب بر آن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۴۷.

﴿وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾؛^۱ «حق نزدیکان و ابن سبیل

و مساکین را به آنها بده!»

آنها هم حقی دارند!

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ

وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾.^۲

«وقتی می خواهید از دار دنیا بروید، مال را فقط برای ورثه نگذارید (که تنها

فلان آقا و یا فلان خانم و مخدره محلله جلیله حلیله و ورثه جناب عالی از

نقطه نظر ظاهری ارث ببرد)، بلکه برای ذوی القربای خود هم وصیت کنید!»

بگو: از این سرمایه من به آن دختر خاله من که بینوا است، حقی بدهید! به آن

دختر عمه ام حقی بدهید! به عموی من حقی بدهید! به آن نوه دایی من حقی بدهید!

اینها اقربین هستند و ندارند، برای اینها حقی قرار بده!

چقدر مساعدت به أرحام و نزدیکان خوب است! کلید یکی از [قفل های]

آسمان که خیلی خیلی محکم است و به واسطه رسیدگی به اقربا و نزدیکان باز

می شود، همین صله رحم است!

آیا معنای صله رحم این است که اوّل افطار ماه رمضان، انسان و همه

عیالاتش بلند بشوند و بروند در خانه خواهر انسان را بزنند و بریزند در آن خانه، و

آنها کلافه بشوند؟! غذا برای خودشان ندارند، خسته و آبرومند هستند، حالا

جماعتی هم اینجا آمده است و ریخته است برای صله رحم! بعد می نشینند و تا

نزدیک اذان صبح صحبت می کنند و آنها را از کار و بار و زندگی و دعا و همه چیز

می اندازند! این صله رحم شد؟! آقا جان، این قطع رحم است! صله رحم به دست

آوردن دل او و خشنود کردن او است، و به طریق أحسن، قضای حوائج او است.

اگر می خواهی سرزده آنجا بروی و سرزده ناراحت می شود، حداقل خبر بده

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۶.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰.

تا آب آبگوشتش را زیاد کند و اقلأً خجالت نکشد! نگو شأن من نیست که باخبر بیایم! نه خیر؛ شما می‌خواهی این قدر خودت را بالا ببری که بگویی شأنم نیست که باخبر بیایم! اصلاً من این قدر آقا هستم که می‌خواهم بی‌خبر وارد بشوم و نگویم! هر جا صلاح می‌دانی که بروی، برو؛ و هر جا صلاح می‌دانی که نروی، نرو؛ هر کدام بهتر است! به بعضی‌ها باید کمک کنی بدون اینکه بفهمند کمک از ناحیه تو است، و به بعضی‌ها باید کمک کنی تا بفهمند که این مکنت از ناحیه تو است؛ صور و اشکال صله رحم فرق می‌کند.

ذوی‌القربی هم این‌طور شد. از این ماهی‌ای که سرخ کرده‌ای و دودش بلند شده است، اگر نوه عمّه‌ات یا دختر خاله‌ات اطلاع پیدا کرد، یک تکه به او هم بده؛ اشکال ندارد، از گنج خدا نترس و باک هم نداشته باش! این حال شرک است که در انسان پیدا می‌شود و انسان از انفاق می‌ترسد و جلوی خودش را می‌گیرد و مدام ترمز می‌کند! آیه شریفه می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ أَنُّم تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ﴾.^۱

«ای پیغمبر، به این مشرکین بگو: این نفس خبیث و این نفس شقی و این نفس بخیلی که شما دارید، اگر تمام خزاین رحمت خدای مرا مالک بشود و کلید تمام انبارهای دنیا را به شما بدهند (انبارهای گندم، انبارهای جو، انبارهای برنج، انبارهای روغن، انبارهای طلا، انبارهای دوا، انبارهای کتاب و انبارهای سعادت، همه را به شما بدهند)، باز هم دلتان نمی‌آید انفاق کنید و می‌ترسید انفاق کنید!»

[مال با انفاق] کم نمی‌آید، زیادت‌تر هم می‌شود!

﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِ السَّبِيلِ﴾؛ «حق ابن‌السبیل و ذالقربی

و مساکین را به آنها بده!»

﴿وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِيرًا﴾؛^۱ «زیاده‌روی نکن!»

۱. سوره‌ اسراء (۱۷) آیه ۱۰۰.

[اما] حالا که می‌دهی، صحیح نیست که هرچه داری بدهی؛ عیالات خود را گرسنه نگذار! نگو: من چون آدم لوطی منشی هستم، یک مرتبه تمام اموال خودم را در راه خدا انفاق می‌کنم! این هم غلط است و صحیح نیست. خداوند علیّاً اعلیٰ تو را سرپرست و کفیل امر عیالاتت قرار داده است، و باید از عهده اداره آنها هم بریایی! این کار صحیح نیست. ما دوست داریم که تمام منافع هرچه درمی‌آوریم، در فلان هیئت صرف کنیم و یا با فلان هیئت، کربلا و نجف و مشهد برویم و برگردیم؛ ولی وقتی زن خانه در استیصال و در شدت زندگی می‌کند، این گناه است و ثواب نیست، این اعوجاج طریق است، این زیارت امام نیست و این حرکت به سوی ضد امام و به راه ضد امام است!

﴿وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِّيراً﴾؛ «انفاق کن، ولی کم بده و برای خود هم بگذار!»

همه را جمع نکن و همه را هم نده! افراط و تفریط هر دو غلط است؛ خیرُ
الأُمور أوسطها.^۲

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ﴾؛ «آن کسانی که تبذیر می‌کنند و زیاد
می‌دهند، اینها برادران شیطان‌اند!»

﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً﴾؛^۳ «و شیطان نسبت به پروردگار خود خیلی
کفران نعمت می‌کند؛ یا اسراف می‌کند و یا تبذیر!»

اسراف: یعنی زیاده از حد مصرف کردن. تبذیر: یعنی در غیر مورد صرف کردن. پولی که درمی‌آوری پای سینما بگذاری، این تبذیر است؛ پای قمار بدهی، پای شرب خمر بدهی، این تبذیر است؛ به این اسراف نمی‌گویند، این تبذیر است. کسانی که این کارها را می‌کنند إخوان شیاطین هستند. عرق می‌ریزی و زحمت می‌کشی و پول درمی‌آوری، بعد می‌روی یک رادیو و یا یک تلویزیون می‌خری و

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۶.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۵۴۱.

۳. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۷.

در منزل خودت می‌گذاری، این تبتذیر و گناه است! علاوه بر مفسد دیگر، خود این کار، کار غلطی است و تبتذیر است!

﴿إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ﴾؛ «اینها عقد اخوت با شیطان بسته‌اند!»
چون بالأخره انسان باید عقد اخوت ببندد! انسان نمی‌تواند در دنیا یک برادر نداشته باشد!

پیغمبر اکرم یک عقد اخوت در مکه بین مهاجرین بستند، و یک عقد اخوت در مدینه بین مهاجر و انصار بستند.^۱ ابوبکر برادر می‌خواهد، جناب عمر برای ابوبکر برادر است؛ عثمان برادر می‌خواهد، عبدالرحمن بن عوف را برای او برادر قرار دادند؛ و [سلمان را برای] ابوذر غفاری، [و مقداد] را برای عمّار برادر قرار دادند؛ در همه یک سنخیت ملاحظه شده بود. امیرالمؤمنین آخر صف ماند و کلافه شد؛ پیغمبر برای همه اصحاب، برادر قرار داده است اما برای امیرالمؤمنین هنوز قرار نداده است! در بعضی از روایات داریم: «دل امیرالمؤمنین گرفت!» رسول خدا چند روزی همین‌طور برادر قرار می‌دادند، اما برای امیرالمؤمنین برادری قرار نمی‌دهند. امیرالمؤمنین حرکت کرد و در یکی از نواحی مدینه آمد، بادهای تندی هم می‌آمد و خاک می‌آورد، حضرت کنار دیواری سرش را گذاشته بود و خوابیده بود، غصه‌دار هم که بود، بادهای هم آمد و روی امیرالمؤمنین مقداری از این گرد و خاک‌ها ریخت.

پیغمبر گفتند: «برادرم علی کجا است؟» گفتند: بیرون و در فلان جا رفته است. حضرت خودشان آمدند و نگاه کردند و دیدند که امیرالمؤمنین خوابیده است و اوقاتش هم تلخ است؛ به امیرالمؤمنین پا زدند و فرمودند: «بلند شو، بلند شو یا اباتراب!» این لقبی است که پیغمبر به امیرالمؤمنین دادند؛ یعنی «ای صاحب خاک! ای خاک‌نشین! ای رفیق خاک!» انسان خوب نیست که أباذهب و أبافضّه باشد،

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۸؛ أسد الغابۃ، ج ۳، ص ۵۸۸.

رفیق طلا و نقره باشد، رفیق جواهر و الماس باشد! ای اباتراب؛ ای رفیق خاک! خیلی خوب لقبی است! بعد فرمودند: «من تو را برادر برای خودم قرار دادم؛ اَمَا تَرْضَىٰ أَنْ تَكُونَ أَخِي؟!»^۱ «تو راضی نیستی برادر من باشی؟!»^۱

خلاصه سنخیت باید ملاحظه بشود! سنخ پیغمبر در دنیا غیر از امیرالمؤمنین نیست، و سنخ امیرالمؤمنین هم غیر از پیغمبر نیست!
﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ﴾^۲ «مبدرین برادران شیطان اند!»
اینجا هم عقد اخوتی بین اینها و شیطان بسته شده است.

﴿وَأَمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا﴾^۳
«اگر پول نداری که به اقوام و خویشاوندانت کمک کنی و حوائج آنها را برآورده کنی،»

مثلاً یکی از خویشاوندانت مریض است و نمی‌توانی او را بیمارستان ببری و یا برای او طبیب ببری یا دوا ببری یا غذا ببری، به عیادتش برو و تحفه مختصری برایش ببر، یک سیخ کباب ببر، یک دانه به ببر و او را با همین خوشحالش کن! اگر آن را هم نداری ببری، زبان خوش که داری، برو پیشش بنشین و با خوبی با او صحبت بکن!

﴿وَأَمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ﴾؛ «اگر نمی‌توانی به آنها کمک کنی،»
﴿أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا﴾؛ «و دنبال رحمت خدا می‌گردی که کاری کنی،»

اگر بخواهی پولی به آنها بدهی یا سر و صورتشان را بشویی تا بتوانی به آن رحمت خدا برسی، سرانجامی ندارد! بلکه به آنها تندی نکن، اخم نکن و آنها را

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۳۹؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۹؛ با قدری اختلاف.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۷.

۳. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۸.

نرنجان! اگر یک وقت آنها ندار بودند و رخت و لباسشان پاره و وصله‌ای بود و به منزل تو آمدند، آنها را در دهلیز خانه نشان! باور کنید اگر آنها روی نیمکت و مبل شما بنشینند، از میز و نیمکت شما کم نمی‌شود، برکت هم پیدا می‌کند! بگذار اینها در خانه بیایند و خانه را پُر کنند، بیایند و بروند و رفت و آمد کنند؛ نه اینکه در اطاق میهمان‌خانه بسته باشد و آنها رنگ منزل را نبینند!

ما اگر هم بخواهیم انفاق کنیم خشکه می‌دهیم، خشکه برنج و روغن می‌دهیم! خشکه از همان خشکه‌های آهنی که جهنم به سر انسان می‌خورد! خشکه به درد نمی‌خورد؛ چُدن خشکه و فولاد خشکه خوب نیست! آهن باید در کوره برود و نرم بشود؛ اما اگر کمی تیتانیوم و مولیبدن و مواد فسفری و مواد ذغالی قاطی کنید خشکه می‌شود. خشکه خیلی عجیب است؛ آهن را می‌بُرد! و اگر چماق بشود، بر سر آدم می‌خورد! خشکه را انفاق نکن! گوسفند را در منزلت بکش، غذا را در منزل طبخ کن، دیگ را بار بگذار تا دود کند، تا آنها بیایند و از دودش و از خود غذا در داخل منزل بخورند؛ این خوب است! خدا نمی‌خواهد تو به آنها تنها کمک مادی کنی، اگر تنها کمک مادی منظور بود که خدا آنها را هم سیر می‌کرد؛ خدا می‌خواهد دل‌ها به هم بیوند، ولی دل‌ها به این قسم به هم نمی‌پیوندند.

اگر خواستی برای آفازاده‌ات عروسی و یا عقدکنان بگیری، بگو داخل منزل بیایند و غذا بخورند؛ جشن هم در منزل بگیر، در تالار بگیر! این تالارها مجهول‌الهوویه است؛ این ساعت ساز می‌زنند و عرق می‌خورند و ساعت دیگر هم چه عرض کنیم، این ساعت بوق گرامافون کوچک است و ساعت دیگر هم نوحه می‌گذارند!

۱. از آنجا که بسیاری از دوستان و تلامذه مرحوم علامه طهرانی از این حقیر درباره کیفیت برگزاری مجالس جشن و عروسی و ترحیم و نیز مجالس تبری، از دیدگاه و منظر ایشان سؤال و استفسار می‌نمودند، لذا بر آن شدم نکاتی را که مورد توجه و نظر ایشان بوده است به عرض برسانم؛ امید آنکه خداوند متعال جمیع احبه و اعزّه را در پیمودن صراط مستقیم و طریق قویم اولیای الهی موفق و مؤید بدارد.

مجالس عقد و عروسی:

ابتدائاً باید دانسته شود که ازدواج و عقد نکاح، سنت رسول الله است و نفس عقد ازدواج از نظر شارع مقدس ممدوح و مرغوب است، و انجام آن در هر زمان و مناسبتی حتی در ایام شهادت اهل بیت علیهم السلام بلاشکال می‌باشد. آری، بهتر است در ایام قمر در عقرب انجام نگردد. حتی مرحوم والد - قدس سره - می‌فرمودند: «در شب عاشوراء نیز انجام عقد ازدواج، هیچ مانعی ندارد.»

بلی، شادی و سرور و صرف شیرینی در ایام شهادت و سوگواری اهل بیت عصمت علیهم السلام خلاف ادب، و توهین به مناسبت خاص تلقی می‌گردد و حتماً باید ترک شود. و نیز مؤکداً می‌فرمودند: «فاصله بین عقد و عروسی نباید طولانی شود، و بیش از دو تا سه ماه صلاح نمی‌باشد.»

می‌فرمودند: «مجلس عقد و عروسی مجلس اتصال دو نفس به یکدیگر و در نتیجه، ایجاد ارتباط و وصل با پروردگار است؛ و از این جهت باید فضای مجلس، فضای نورانی و روحانی باشد. و صد البته نباید در جهت افراط، حالت سرور و نشاط و شادی از بین برود و فضای مجلس به یک فضای خشک و قبض و گرفته تبدیل شود. اعتدال در هر چیز بهترین روش و سنت است.»

از نواختن آلات موسیقی - گرچه در همه جا حرام است - علی‌الخصوص در این فضای روحانی باید اجتناب شود، مگر دف که از جهت شرعی نمی‌توان حکم به حرمت نمود، ولی در عین حال بهتر است از وسیله دیگری استفاده گردد.

در انشاء شعر باید ذکر اهل بیت علیهم السلام و تکرار صلوات، روح‌بخش این محفل انس باشد؛ و سرودن اشعار مطایبه و مزاح تا جایی که از حفظ حریم و حرمت و رعایت ادب و نزاکت تجاوز ننماید، ایرادی ندارد.

تفریح و ایجاد شور و نشاط و پرداختن به حرکات موزون در حدی که موجب تحریک شهوانی نشود و از حالت طبیعی به جنبه نفسانی خارج نسازد، مانعی ندارد.

کیفیت لباس در مجلس عقد و عروسی باید با نزاکت و متانت باشد، و از پوشیدن لباس‌های بدن‌نما و تحریک‌کننده باید پرهیز شود.

در مجالس زنانه از شرکت پسر بچه‌هایی که قادر به تشخیص موقعیت خانم‌ها و کیفیت پوشش می‌باشند و می‌توانند صحنه‌ها و تصویرها را در حافظه خود نگهداری نمایند، پرهیز شود؛ و ایشان برای این مسئله، سن کمتر از سه سال را تعیین کرده بودند، اما حقیر با توجه به ملاکی که از ایشان در دست دارم و با خود ایشان در این مسئله صحبت کرده‌ام، همان نکته و حد مذکور را پیشنهاد ←

﴿ می‌نمایم. بنابراین قطعاً شرکت پسر بچه‌ها با بیش از سه سال جایز نمی‌باشد، و نسبت به کمتر از سه سال نیز باید این توجه و دقت را مبذول نمود.

صدای مخدرات نباید به حدی باشد که به سمع آقایان برسد.

ایشان می‌فرمودند: «مجلس عروسی بهتر است در شب به مقدار مختصر و فقط از خویشاوندان طرفین برگزار شود و زود خاتمه پیدا کند، و ولیمه عروسی را به ظهر فردا موکول نمایند؛ و از ایجاد سرو صدا و بوق‌زدن ماشین‌ها و ایجاد مزاحمت برای مردم پرهیز شود.»

ذبح گوسفند در شب مکروه است و اگر قرار است قربانی صورت بگیرد بهتر است در روز باشد. برقراری مجالس جشن بهتر است در منزل و مکان شخصی باشد و از برگزاری مجلس در تالارها، مخصوصاً تالارهایی که معمولاً افراد غیر متدین و غیر ملتزم با وضعیّت نامناسب شرکت می‌نمایند، اجتناب گردد؛ زیرا روح و فضای آلوده در چنین مکان‌هایی، بر روح و حال و هوای ملکوتی مجلس تأثیر سوء خواهد داشت، و پیوندی که بر اساس سنت الهی و منهج رسول خدا باید بنیاد نهاده شود، متأثر از آثار سوء این حال و هوا واقع می‌گردد و آن نتیجه و اثر مطلوب را از دست خواهد داد. و اگر منزل و مکان‌های شخصی امکان انعقاد چنین حجمی از جمعیت را ندارد، به افراد و شرکت‌کنندگانی کمتر اکتفاء نمود.

کارت دعوت با «بسم الله الرحمن الرحيم» و یا هر نام و نعت پروردگار باشد، و از عبارات سبک و جلف در متن دعوت‌نامه استفاده نگردد، و بهتر است از ذکر نام زن خودداری شود، و تاریخ مذکور در کارت دعوت باید هجری قمری باشد و نیازی به ذکر تاریخ شمسی در کنار تاریخ قمری نمی‌باشد.

داماد و عروس در شب عروسی باید با دو رکعت نماز و توکل بر پروردگار و التجاء به سوی او در تشکیل زندگی جدید، خود را رهرو مسیر تکامل انسانی و سیر در طریق وصول به ذات الهی قرار دهند، و از ورود در عالم کثرات و اعتباریّات و چشم و هم‌چشمی‌ها پرهیز نمایند؛ و این وصلت را بهترین فرصت برای سیر تکاملی خود به سوی عالم انوار بپندارند. از باب مثال: مجلس پای‌تختی اشکالی ندارد، و افرادی که قصد اهدای هدیه‌ای به این ازدواج دارند می‌توانند در آن مجلس بیاورند، ولی نباید آن هدیه را جلوی سایرین باز کنند و به رخ بکشانند؛ این کار خلاف است. باید هدیه‌ها را در گوشه‌ای بگذارند و اسم خود را بر روی آنها بنویسند، و زوجین بعداً از آنها تشکر نمایند. و به زندگی و کیفیت معاشرت دیگران توجه نکنند و در هر لحظه‌ای فقط رضای الهی را مد نظر قرار دهند، و در امور زندگی از افراد صالح و با تجربه در مشورت و حلّ مشکلات بهره‌مند شوند و با هر کس و ناکسی ارتباط برقرار ننمایند و از دام شیاطین انس و ﴿

﴿ رهزنان طریق که در کسوت نصیحت و ملاحظت تظاهر می‌نمایند، به شدت پرهیز نمایند. خلاصه اینکه: عقد ازدواج، سنت رسول خدا است و بر اساس وحدت و توحید و اتحاد نفوس و قلوب، پایه‌گذاری شده است؛ و در مسیر زندگی باید سنت و روش رسول خدا و ائمه اطهار سلام الله علیهم رعایت شود که از جمله آن، مهر اندک؛ و بهترین مهر، مهر السنّة - مهریّه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها - می‌باشد.

ناگفته نماند ان شاء الله رساله‌ای درباره مهر السنّة از این حقیر منتشر خواهد شد.^۱

مجالس ترحیم:

سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای انعقاد مجلس فاتحه و ترحیم، سه روز است، که در منزل خود آن مرحوم اقامه می‌شود؛ و باید در مجلس به قرائت قرآن و ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام پرداخته شود؛ و از تعریف و تمجید متوقفاً و شرح شئون اجتماعی و امور شخصیّه و اعتباریات دنیای دنی خودداری گردد.

از نصب پرچم سیاه و پارچه‌های تسلیت و تعزیت جداً جلوگیری به عمل آید؛ زیرا پرچم و پارچه سیاه مخصوص عزای اهل بیت است، و مجلس سایر افراد در این خصوص باید با مجلس معصوم علیه السلام متفاوت باشد. مجلس ترحیم باید عادی باشد، و مردم به استماع قرآن و قرائت آن و فاتحه مشغول باشند، و از صحبت کردن با یکدیگر پرهیز کنند.

امروزه رسم شده است که مردم با کفش وارد مجلس ترحیم می‌شوند و بر روی صندلی و مبل، به سخن گفتن با یکدیگر و خنده و شوخی می‌پردازند؛ و اصلاً به قرائت قرآن توسط قاری توجه نمی‌کنند! همه اینها خلاف است. در مجلس ترحیم باید روی زمین بنشینند، و با یکدیگر سخن نگویند، و ذکر و فکر خود را به یاد آخرت و مال خویش بگذرانند، و تصور کنند که این مجلس روزی برای آنان نیز منعقد خواهد گردید.

استفاده از دوربین‌های فیلم‌برداری به نحو آشکار و در منظر همگان، مخلّ به مقصود و منظور از انعقاد چنین مجالسی می‌باشد.

ذکر اسامی اشخاص و تشکر از حضور آنان هیچ لزومی ندارد.

اطعام حاضرین در مجلس ترحیم سنت نیست؛ بلکه مناسب است که خویشان و همسایگان برای مصیبت‌زدگان تا سه روز غذا تهیه نمایند.

آوردن دسته‌های گل در این مجلس، خلاف روح انعقاد این چنین مجالسی است و باید ترک گردد. چنانچه مشاهده می‌شود در قبرستان‌ها به جای پند و اندرز از کیفیت آن مکان و فضای مناسب با یاد موت و سرای آخرت، به کاشت درخت و گل‌های متنوع و سبزه و جاری ساختن ﴿

⇐ نهر آب می‌پردازند، درحالی‌که این امور منافی با حال و هوای قبرستان است و انسان را از تذکر و تنبّه باز می‌دارد و به تماشای گل‌ها و ریاحین مشغول می‌نماید.^۲

لباس اهل مجلس نباید سیاه باشد و رنگ سیاه مکروه است، بلکه اگر قدری تیره باشد اشکالی ندارد؛ و پس از انقضای سه روز باید از تن خود درآورند و به امور عادی روزمره و زندگی خود مشغول شوند. حتی مجالس عقد و عروسی را به تأخیر نیندازند و به واسطه رعایت آداب جاهلی و سنن موهون، موجب عُسر و حرج و گرفتاری خویشان و فامیل و بستگان نگردند.

نام مجلس ترحیم، به بزرگداشت و نکوداشت و تجلیل تغییر نکند؛ و اگر بنا است ذکری از متوفّا به میان آید، از اموری که در راستای حرکت به سوی آخرت و دیار باقی است سخن گفته شود. انعقاد مجلس ترحیم در مسجد و حسینیه مانعی ندارد، مشروط بر اینکه رعایت مطالبی که گذشت بشود و از طرفی مانع نماز برای واردین نگردد.

اگر مجلس ترحیم مصادف با یکی از اعیاد اسلامی گردید، نباید آن مناسبت تحت الشعاع مجلس ترحیم قرار گیرد. آری، صرف شیرینی را به جهت مناسبت مجلس می‌توان حذف نمود و به جای آن از خرما و حلوا استفاده کرد؛ ولی از ذکر مصیبت باید خودداری نمود و به ذکر اشعار و مناقب آن مناسبت پرداخته شود.

در مجالس ترحیم از قاب و قدح نباید استفاده شود، و از ایستادن هر چه بیشتر افراد و صاحبان مصیبت و غیر آنها برای پرشکوه جلوه دادن موقعیت متوفّا اجتناب کرد.

حاضرین در مجلس، بیشتر وقت خود را به قرائت فاتحه و سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ سپری نمایند. و از پخش قرآن به صورت جزوه خودداری گردد؛ چه این روش در زمان یزید - لعنه الله - رواج پیدا نمود. قرآن باید به صورت کامل باشد و به طور کامل در دسترس افراد واقع شود.

و اما مجلس «هفت» و «سال» و «اربعین»، هیچ کدام از ناحیه شرع امضاء نشده است؛ علی‌الخصوص مجلس اربعین که می‌توان گفت از جهت اختصاص اربعین به حضرت سیدالشهدا علیه السلام و اینکه هیچ کدام از چهارده معصوم دیگر مجلس و مراسم اربعین نداشته‌اند، شبهه مخالفت با شرع و عدم رضایت شارع را داشته باشد. و بناءً علی هذا باید از تشکیل این مجالس علی‌الخصوص از مجلس اربعین جداً خودداری نمود.^۳

مقصود از تشکیل این مجالس، طلب مغفرت برای متوفّا و تسلیت خاطر بازماندگان و تعظیم شعائر دینی است؛ و این منظور هنگامی حاصل می‌شود که دقیقاً مراسم و امور جاریه منطبق بر آموزه‌ها و دستورات شرع انور باشند، و به خاطر مصالح دنیوی و رعایت سلاقی و افکار دیگران و تظاهر و خودنمایی، از آن منهج و روش ستوده فاصله نگیریم، و امور را بر هر آنچه از ناحیه ⇐

﴿ رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین وارد شده است قرار دهیم. در سنت دین و روش اهل بیت، مراسم سالگرد وجود نداشته است؛ یعنی از زمان ظهور اسلام تا زمان غیبت کبری که قریب سیصد سال می‌گذرد، هیچ‌گاه در تاریخ و آثار گذشتگان ذکری از برقراری مجالس سنوی برای افراد عادی و اصحاب ائمه علیهم السلام به میان نیامده است. مع‌الأسف امروزه شاهدیم که مردم برای متوفای خویش تا سال‌های سال همین‌طور به برگزاری مجالس و صرف مخارج عجیب و غریب و تبلیغات در شهرها و امکنه مختلفه می‌پردازند، و آن را تعظیم شاعر به حساب می‌آورند؛ غافل از اینکه روح آن متوفای از این امور در اذیت و فشار است و به اندازه سرسوزنی راضی به این مسائل نمی‌باشد.

در مکتب تشیع، شاخص در ظهور و بروز شعائر، حضرات معصومین می‌باشند و سایر مناسبت‌ها نباید در این قضیه تأثیر بگذارد.

ایرادی ندارد که انسان ذکری از متوفای خویش به میان آورد و برای او طلب رحمت و مغفرت کند، ولی باید در مجلس و محفلی باشد که به نام یکی از معصومین علیهم السلام منعقد شده باشد، نه مستقلاً برای آن متوفای.

بنابراین سالگردها و کنگره‌ها و سمینارهایی که برای بزرگان از علما و عرفای الهی منعقد می‌شود باید تحت ملاحظه و رعایت این مسئله تشکیل گردند. مثلاً اگر قرار است که برای عارفی از عرفای الهی کنگره و سمیناری تشکیل شود و در آثار و افکار آن عارف بزرگ تحقیق و تفحص شود، باید زمانی برای این قضیه در نظر گرفته شود که منطبق بر موالید یکی از حضرات معصومین علیهم السلام باشد، مانند امیرالمؤمنین یا امام صادق یا امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام و أمثالهم. و یا اگر برای فقیهی از فقهای بزرگوار قرار است مجلسی منعقد گردد و یادی از آثار و افکار او بشود، مناسب است مثلاً میلاد امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام مد نظر قرار گیرد؛ و بر همین قیاس. و محوریت در این کنگره‌ها اولاً بلا اول، به افکار و منهای و ممشای آن امام همام داده شود و سپس به شرح افکار آن بزرگ پرداخته شود.

مجالس اعیاد و وفیات معصومین علیهم السلام:

این مجالس باید بدون هیاهو و تبلیغات و نصب آگهی و پوستر و امثال ذلک باشد. در این مجالس صرفاً به بیان معارف دینی و مطالبی بر محوریت آن معصوم پرداخته شود، و از ذکر و تعریف و تمجید بانی احتراز گردد.

ملاح و ذاکر، پیش از منبری به ذکر مناقب و اشعار مناسب مقام پردازد؛ و چه بهتر که از اشعار اهل معرفت، همچون جناب حافظ شیرازی و سنائی و مولانا جلال‌الدین رومی و عطار نیشابوری، ﴿

◀ و بزرگانی چون حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی و مرحوم کمپانی و حجّة‌الاسلام نیر تبریزی و فؤاد کرمانی و فیض کاشانی و دیگران بهره‌مند گردد.

در مجلس اهل بیت از کف زدن خودداری شود و به جای آن، به ذکر صلوات پرداخته شود، و از انشاء اشعار سبک و موهون و چه بسا موهن خودداری گردد، و متانت و وقار لازم مجلس اهل بیت پیوسته مدّ نظر قرار گیرد؛ و لذا خانم‌ها باید از لباس وزین در این مجالس استفاده کنند و از پوشش نامناسب خودداری کنند. و از تقلید مدّاحان فاقد صلاحیت در طرز انشاء شعر و نوحه‌سرایی و اقامه عزا پرهیز گردد.

هیچ رحجانی برای بیرون آوردن لباس هنگام سینه‌زنی وجود ندارد، و از داد و بیداد و فریادهای گوش‌خراش و نعره‌های دهشتناک پرهیز شود.

مجلس امام علیه السلام باید وزین و منضبط و سنگین باشد، و باید از منبر به جای صندلی و مبل استفاده شود؛ تریبون از ره‌آوردهای غرب، و مذموم است و نباید در محافل ذکر و مجالس عزاداری مورد استفاده واقع گردد.

اگر روضه و مجلس جشن ائمه در منزل برگزار می‌شود، مناسب است یک منبر سه‌پله برای آنجا تهیه شود.

در ایام جشن و شادی، آثار سرور در مجلس ظاهر باشد و در هنگام عزاداری و مصیبت، علائم عزا در فضای مجلس مشهود باشد؛ البته افراط در سیاه‌پوش کردن نیز صحیح نیست و هر چیز باید به حدّ اعتدال باشد. و از طولانی شدن عزاداری اجتناب گردد.

پس از انعقاد مجلس، دیگر کسی وارد مجلس نشود، و موبایل همراه خود نیاورد. افراد در ضبط فرزندان و کودکان خویش اهتمام داشته باشند و هر کس کودک خود را پهلوی خویش قرار دهد. منبری پس از ذاکر، به تبیین مبانی مکتب تشیع بپردازد و از بیان حواشی و اموری که خارج از محطّ بحث و تبیین است، دوری گزیند؛ مردم تشنه معارف اهل بیت می‌باشند و از تکرار مکررات خسته شده‌اند. مردم پس از استماع سخنان خطیب باید احساس کنند به درک بهتر و انکشاف حقایق بیشتری دسترسی پیدا کرده‌اند.

اشعار و به‌خصوص نوحه‌ها باید دارای محتوا و مفاهیمی جان‌بخش و الهام‌گونه باشد. و صدای ذاکر و خطیب نباید به بیرون از مکان برگزاری برود و موجب اذیت و آزار همسایگان گردد. و بر همین اساس، دسته‌جات سینه‌زنی باید پیش از موقع استراحت مردم به جایگاه‌های خود باز گردند و از استفاده طبل و شیپور و آلات موسیقی پرهیز کنند و علاماتی را که نشان صلیب بر خود دارند، حمل نکنند.

◀

◀ اطعام در مجالس اهل بیت باید مانند اطعام در مراسم دیگر باشد و کیفیتی را که در سایر مناسبت‌ها مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، در مجالس اهل بیت نیز رعایت شود.

از جمله مطالب مهم اینکه: مجالس اهل بیت باید موجب نشاط و انبساط و شوق و رغبت نفس گردد؛ ولی تکرار زیاد در انعقاد این گونه مجالس موجب عادت و دلسردی و عدم رغبت می‌شود. بنابراین باید در همان حد متعارف از برگزاری این مجالس اکتفا نمود و به عناوین مختلف، از نذر و عادت و تظاهر بین افراد، به تکرار و استمرار این مجالس نپرداخت.

از دیگر مجالسی که منعقد می‌شود، «مجلس تبری» است. در این گونه مجالس باید به ذکر حکایات و سخنان پیشوایان و تبیین مواضع شیعه و اهل بیت پرداخته شود، و از استعمال الفاظ رکیک و مستهجن و هتک حرمت و شئون افراد پرهیز شود.

شوخی و مزاح در حد اعتدال اشکال ندارد، ولی بیان تعابیر موهون و اشعار مستهجن درباره گذشتگان صحیح نمی‌باشد. وزانت و متانت مؤمن در همه جا و در همه احوال باید محفوظ باشد.

مجلس جشن تولد:

مجلس دیگر، مجلس جشن تولد است که امروزه علاوه بر یک فرهنگ غربی، در میان ملل مسلمان نیز رواج یافته است، که البته مناسب است با مجلس جشن و سرور به مناسبت بلوغ تغییر یابد. و در این قضیه از این جهت که انسان شایسته و مستعد برای خطاب تکلیف از جانب حضرت حق می‌شود، باید شاد و خرم باشد؛ زیرا با تعلق تکلیف، راه به سوی حقیقت عبودیت که همان ورود در حرم کبریایی حق است، هموار می‌شود و اذن به حرکت و سیر در مسیر کمال و سلوک الی الله به او داده می‌شود، و از این جهت باید خدا را شاکر باشد و با همتی عالی و نیتی خالص و ضمیری صاف و قلبی متصل به رحمت و عنایت حق، در این مسیر گام بگذارد و سیر به سوی معبود را آغاز کند، که بزرگان فرموده‌اند: «سیر جوان به سوی کمالات معنوی و عبور از موانع نفس اماره و دنیای دنی، بسیار بسیار سریع‌تر و با شتاب‌تر از سیر و حرکت سایر افراد می‌باشد.» (معلق)

۱) رجوع شود به **مطلع انوار**، ج ۷، ص ۲۹۶، تعلیقه. همچنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به **مطلع انوار**، ج ۷، ص ۲۹۶؛ ج ۱۰، ص ۴۹۶؛ **وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام**، ص ۶۵، تعلیقه، پیشنهاد هجدهم.

۲) جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به **معادشناسی**، ج ۱، ص ۲۶۹؛ **سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلوات الله علیه و علی آله اجمعین**، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳) رجوع شود به **اربعین در فرهنگ شیعه**، ص ۷۵.

ما از پیغمبر دستور داریم که زن‌های خود را به حمام‌های عمومی، به مجالس عمومی و به عروسی‌های عمومی نفرستید! خدا مردی را که زن خود را به مجالس عمومی و عروسی‌ها و عزاخانه‌ها و حمام‌های عمومی بفرستد، لعنت کرده است! خدا کسی را که برای زنش لباس‌های نازک بخرد، لعنت کرده است! این روایت إطلاق دارد، نه اینکه حتماً مرد اجنبی او را ببیند. منتها این قدر این مطالب کم گفته می‌شود که اصلاً انسان خیال نمی‌کند که اینها جزء متن اسلام باشد!

قوم و خویش‌هایت را در منزل دعوت کن! اگر عیالت نمی‌تواند از عهده بریاید، بگو خود آنها بیایند و مردها گوسفند را می‌کشند و زن‌ها می‌نشینند و تکه‌تکه می‌کنند؛ خودشان با همدیگر می‌نشینند و غذا می‌خورند و چه کیف‌ها می‌کنند! این خوب است! چقدر سابقاً خوب بود؛ این زن‌ها یک روز در این منزل، یک روز در آن منزل جمع می‌شدند و یکی سبزی خرد می‌کرد، یکی رشته می‌برید، یکی نخود و لوبیا پاک می‌کرد، یکی سوره قرآن می‌خواند، خلاصه آش رشته را بار می‌کردند؛ یک آش ابودرداء! همه با همدیگر از صبح تا غروب می‌نشستند، نه غیبتی و نه تهمت‌ی، و روز خودشان را هم به این قسم می‌گذرانند. دل‌ها هم با همدیگر بود؛ نه دخترخاله با دخترخاله دشمن بود، نه مادرشوهر با عروس، نه خواهرشوهر و... بلکه همه اینها با همدیگر یک دل و صمیمی بودند. اما حالا دوتا برادر نمی‌توانند در صورت همدیگر نگاه کنند! این از این طرف می‌رود، آن از آن طرف می‌رود، این به این طرف نگاه می‌کند، آن به آن طرف، که همدیگر را نگاه نکنند! ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا﴾^۲؛ اینها احوالات جهنمی‌ها است!

حالا نمی‌توانی از دوستان و مساکین و ذوی‌القربی و ابن‌السبیل و قوم و خویشان

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۱۷.

۲. سوره أعراف (۷) آیه ۳۸. ترجمه:

«هرگاه امتی (به دوزخ) برود، گروه هم‌عقیده خویش را لعنت می‌کنند.» (محقق)

دست‌گیری کنی، لااقل ارتباط خود را از دست نده! بعضی اوقات برو و به آنها سر بزنی: «حال شما چطور است؟ حال شما ان شاء الله خوب است، ان شاء الله این طور باشید، ما هم مثل شما، گرفتاری برای همه هست، یک روز بالا است و یک روز پایین!» دلش به دست می‌آید و قلبش به رحم می‌آید.

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾؛^۱

«حالا که می‌خواهی انفاق کنی، نه آن قدر انفاق کن که هرچه داری بدهی و نه آن قدر انفاق نکن که مانند دست‌های به گردن بسته شده و غل‌زده شده، هیچ دستت باز نشود!»

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾؛ «دستت را غل‌زده به گردنت آویزان

نکن!»

این دستت را باز کن! در جیب کن و دستش را بگیر! تند تند پول در بیاور، و قدری این طور باش!

﴿وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾؛ «خیلی هم دستت را باز نکن (که پیراهنت را هم

از تو بگیرند)!»

﴿فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾؛ «ملامت‌زده و حسرت‌زده شده می‌نشینی!»

اگر هرچه داری بدهی، بچه‌ات از تو می‌خواهد و می‌گوید: خداوند علیّ اعلیٰ، من را رعیت تو قرار داد و تو را کفیل من؛ چرا از عهده من بر نیامدی؟ چرا از عهده تربیت من بر نیامدی؟ چرا بدن من کمبود پیدا کرد؟ روح من و اخلاق من کمبود پیدا کرد؟ چرا من را مدرسه اسلامی نگذاشتی؟ باباجان چرا خدا و پیغمبر را در گوش من نخواندی؟ چرا من را جایی گذاشتی که حرف‌هایی به من بزنند که دین من را خراب کنند؟ من که معصوم بودم و اصلاً اختیار نداشتم، تو من را در اینجاها گذاشتی و به اینجاها آوردی!

بنابراین اگر ماهی هزار تومان یا دو هزار تومان برای بچه‌ات پول بدهی تا

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.

مسلمان بار بیاید، باید این کار را بکنی؛ و اگر نکردی و آن هزار تومان یا دو هزار تومان را به هیئت دادی، آن خلاف راه و خلاف طریق است!

هرچه پول به دست می‌آورد در مصالح خودتان خرج کنید! مصالح یعنی کمالتان، انسانیتان، شرفتان، عزتتان، عصمتتان، اخلاقتان و تربیتتان را با آن پول حفظ کنید؛ در این صورت هرچه مصرف کنید گناه ندارد. اما اگر نه، قدری جلوی پول را باز کنید و عزت و شرف و عصمت و اخلاق را با آن حفظ نکنید، ولو اینکه جلوی پول مختصری را نگیرید، می‌گویند: چرا پولتان را بی‌جا خرج کردید؟!

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾^۱ «ای

پیغمبر، بدان که خدا روزی را بر مردم باز می‌کند و خدا به هر کس که بخواهد

سعه معیشت می‌دهد و هر کس را که بخواهد روزی او را تنگ می‌کند.»

اینکه دستور داده شده است که به بقیه انفاق کنید، برای امتحان مردم است که مردم از آن حالت خست و بخل و حرص و شح بیرون بیایند؛ این کثافات آهن پاک بشود و ذغال‌هایش بریزد، این طلا تیزآبی بشود و پاک بشود؛ نه اینکه خدا می‌خواست به مردم انفاق کند و از شما استمداد کرده است که حالا که شما رنج بردید، عرق ریخته‌اید، زحمت کشیده‌اید، گندم و جویی به دست آورده‌اید و قدری به خزائن ما کمک کرده‌اید، حالا هم فلان فقیر را گرسنه نگذارید و کمکش کنید! و آبروی ما را محض رضای خدا جلوی فلان فقیر نبرید! نه، این طور نیست!

تا اینجا هفته پیش اجمالاً قدری صحبت شد.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً

كَبِيرًا﴾^۲ «اولاد خودتان را از ترس گرسنگی نکشید؛ ما آنها و شما را روزی

می‌دهیم! کشتن اولاد گناه بسیار بزرگ و خطای بسیار بزرگی است!»

این آیات که به نظر ما می‌رسید، می‌گفتیم: الحمدلله ما که از اعراب جاهلی

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۰.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۱.

نیستیم که فرزندان خود را از ترس فقر و گرسنگی بکشیم؛ این کار آن اعراب جاهلی بود که دختران خود را زنده‌زنده زیر زمین می‌کردند که مبادا یک روز فقیر بشوند و از عهدهٔ مخارج آنها برنیایند!^۱ اولاد خود را از ترسِ اِملاق نکشید! قتل جنین قتل اولاد است!^۲ زن آبستن اگر بچّهٔ خود را سقط کند، معصیت کبیره و قتل نفس است! قتل نفس محترمه و مؤمن‌کُشی است!^۳ از ترس فقر این کار را نکنید! آقا دوتا اولاد دارم بس است! سه‌تا دارم بس است! پدرم درآمد! نمی‌توانم از عهدهٔ خرجشان بریایم! اگر انسان بخواهد اتکا به خودش کند از عهدهٔ یکی‌اش هم بر نمی‌آید، از عهدهٔ خودش هم بر نمی‌آید! اما اگر به خدا بسپرد صدتای آن هم باشد کم است، دویست‌تای آن هم باشد کم است!

انسان چه می‌گوید و فکرش کجا است؟! آن خدایی که دارد آسمان را می‌گرداند، زمین را می‌گرداند، خورشید را می‌گرداند، مریخ را می‌گرداند، زحل و مشتری و کواکب و افلاک و سیارات را می‌گرداند، ماهی‌های دریا [را روزی می‌دهد]، و اصلاً چه خبرها و چه عجائب‌المخلوقات هست؛ آن‌وقت از چهار مثقال برنج یا نیم لیتر شیر برای این بچّهٔ معصوم، درخزاین او بسته شده است و دیگر نمی‌تواند به ما روزی بدهد!

اینها همه تبلیغات کفر است: «اولاد کمتر زندگی بهتر!» خُب این زن چه کند؟ این زن باید آبستن بشود یا نه؟ اگر آبستن نشود هزارتا مرض می‌گیرد! زن اگر آبستن نشود، به هر قسمی که باشد، مریض می‌شود! قرص بخورد مریض می‌شود، مرض اعصاب می‌گیرد، مرض قلب می‌گیرد، مرض جنون می‌گیرد، مرض‌های غیر

۱. رجوع شود به *تفسیر السمرقندی*، ج ۳، ص ۵۲۹: *تفسیر القرآن العظیم*، ابن‌ابی‌حاتم الرازی،

ج ۱۰، ص ۳۴۰۳: *الکشف و البیان*، ج ۱۰، ص ۱۳۹.

۲. رجوع شود به *رسالهٔ نکاحیه*، ص ۱۹ و ۳۶.

۳. رجوع شود به *رسالهٔ نکاحیه*، ص ۲۲ - ۳۲.

قابل معالجه می‌گیرد! زن‌هایی که قرص می‌خورند تا عادت زنانگی شان جلو و عقب بیفتد، همه مریض می‌شوند! اگر دستگاه استعمال کنند برای اینکه رحم نطفه نپذیرد، به امراض مبتلا می‌شوند و سرطان رحم می‌گیرند! غالب زن‌هایی که امراض رحمی و یا سرطان رحم دارند به خاطر همین جلوگیری‌ها است! هر قسمی که باشد، مریض می‌شوند. زنی که حائض می‌شود، سلامتت به این است که آبستن بشود و بزیاید. زن از هنگامی که بالغ می‌شود تا هنگامی که یائسه می‌شود باید آبستن بشود و بچه بیاورد و بزیاید؛ حالا در این دوره بیست تا، پانزده تا، ده تا، پنج تا، هر چه سلامت مزاج این زن است؛ وگرنه زن مریض می‌شود، مرض اعصاب می‌گیرد، مرض قلب می‌گیرد، کلیه‌اش ورم می‌کند و دق می‌کند! چرا الآن عمرها اگر پنجاه یا پنجاه و یک بشود، می‌گویند: حُبُّ الحمد لله عمری کرده است و مسنّ بود؟! چرا این طور می‌شود؟

خدا نمی‌تواند از عهده روزی بریاید؟! «دوتا یا سه تا» هم نوشته‌اند؛ نوشته‌اند: «دوتا کافیه!» [اما برعکس است؛] اولاد کمتر زندگی پُر مخمسه‌تر و زندگی شیطانی‌تر! اینها رحمت‌اند! پیغمبر می‌گوید:

تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتَرُوا؛ فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ!^۱
يَقِفُ مُحْبَطًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقَالُ لَهُ: ادْخُلْ! فَيَقُولُ: لا، حَتَّى يَدْخُلَ مَعِيَ
أَبَوَايَ قَبْلِي!^۲

«ازدواج کنید و در ازدیاد نسل بکوشید تا [در روز قیامت، روی مرا به گویندگان "لا إله إلا الله" سفید کنید! من افتخار می‌کنم به آن بچه مؤمنی که بدون اختیار سقط شده است و از دنیا رفته است! این بچه مؤمن (چون پدر و مادرش مؤمن بودند) روز قیامت کنار بهشت

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله نکاحیه، ص ۳۹ - ۴۱.

۲. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۳۴.

می آید و مثل آقاها می ایستد و دست به کمرش می زند و سینه و شکمش را هم جلو می آورد؛ ملائکه می گویند: آقازاده بفرما بهشت! می گوید: من نمی روم تا پدر و مادرم را زودتر داخل بهشت کنم!»
 بچه سقط، روز قیامت از پدر و مادرش شفاعت می کند! اینها را ما می خوانیم، اما در مقام عمل به آن مانده ایم!

در مجالس می خوانیم:

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: النِّکَاحُ سُنَّتِي، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي! «نکاح سنت من است، کسی که از سنت من إعراض کند از من نیست!»

با چه کسی ازدواج کنم؟ با چه شرایطی؟

﴿وَأَنْكَحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.^۲

ای مردها، ای خانمها، ای اولیا! بچه هایتان را به هم بدهید، فکر فقر هم نکنید! اگر کسی به خواستگاری دخترتان آمد و دیدید فقیر است، بدهید و نگویند: آقا مال از کجا می آورید؟! نگویند: سرمایه از کجا می آورید!؟

﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

می گویند: آقا سلام علیکم و رحمة الله، حالا بفرمایید این داماد شما چه کاره است؟ از کجا نان می آورد؟ شغلشان چیست؟ درآمدشان چقدر است؟ خانه شخصی دارند؟ اصلاً اولین صحبتی که در مجالس می کنند این است! نمی گوید:

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱.

۲. سوره نور (۲۴) آیه ۳۲. رساله نکاحیه، ص ۵۰:

«و به نکاح در آورید مردان بی زن و زنان بی شوهر را که از خودتان هستند، و شایستگان از غلامهای خودتان و از کنیزهای خود را! و اگر آنها فقیر باشند (باکی نیست، زیرا) خداوند از فضل خود آنها را بی نیاز می نماید؛ و خداوند واسع (پر ظرفیت و متحمل)، و علیم (دانا) است.»

حالا آقا ایمانش چقدر است؟ تقوایش چقدر است؟ اخلاقش چطور است؟ این داماد غیرت دارد یا ندارد؟ من دخترم را می‌خواهم به او بدهم، آیا شرف دارد یا ندارد؟ می‌تواند عصمت خدا را حفظ کند یا نه؟ هیچ از این صحبت‌ها نیست! پس ما همین طوری می‌خوانیم: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ اما خودمان هیچ فکر می‌کنیم که خودمان هم در تحت این خطابیم!

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾^۱ «بچه‌هایتان را از ترس گرسنگی نکشید!»

سقط جنین، کشتن بچه و قتل نفس محترمه است، و از گناهانی است که قابل عفو نیست! در قرآن مجید آیه داریم:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾^۲ «کسی که نفس محترمی را بکشد مخلد در آتش خواهد بود!»

حالا می‌خواهد بچه در شکم مادر نفس بکشد یا نکشد! کمتر از چهار ماه باشد یا بیشتر باشد! علقه باشد یا مضعه باشد یا جنین باشد! وقتی نطفه در رحم منعقد شد، حتی نطفه دو روزه که رحم آن را به‌عنوان بچه پذیرفته است، انسان نمی‌تواند آن را سقط کند، به هیچ عنوان و به هیچ صورت و به هیچ کیفیتی!^۳ بچه را نگه دارید و از ترس گرسنگی نکشید!

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۱.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۹۳.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۱:

«عن إسحاق بن عمار قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: المرأة تخاف الحبل فتسرب الدواء فتلقى ما في بطنها. فقال: "لا". فقلت إنما هو نطفة. قال: "إن أول ما يُخلَق نطفة."»

ترجمه: «اسحاق بن عمار گوید: از امام کاظم علیه السلام راجع به زنی پرسیدم که از باردار شدن می‌ترسد و دارویی می‌خورد و آنچه در رحم دارد سقط می‌کند؛ حضرت فرمودند: "نکند!" عرض کردم: این فقط یک نطفه است! فرمودند: "اولین چیزی که خلق می‌شود نطفه است!"» (محقق)

یک آیه در قرآن داریم:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقِي نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾^۱ «ما شما را روزی می‌دهیم و ما آنها را روزی می‌دهیم.»

و این آیه دارد:

﴿نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾^۲ «ما آنها را روزی می‌دهیم و ما شما را روزی می‌دهیم.»
خیلی عجیب است! می‌فرماید: روزی دست ما است؛ زیر آسمان را باز می‌کنیم، تمام صحراها سبز می‌شود و درخت‌ها پرمیوه می‌شود؛ آن‌قدر فراوانی و آن‌قدر نعمت می‌شود که اصلاً نمی‌شود حساب کرد! این زمین است؛ چطور می‌شود که شما [نعمت از آن] به دست بیاورید؟! هر جا بزیند می‌بینید در بسته است! دست ما است؛ سراغ ما بیاید تا کار را درست کنیم.

﴿إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾^۳ «کشتن آنها گناه بزرگی است!»
﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِتْنَهُ، كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾^۴ «اصلاً به زنا نزدیک نشوید!»
نه اینکه زنا نکنید؛ نزدیک زنا هم نشوید و خیال زنا هم نکنید؛ نه زنا چشم، نه زنا گوش و نه زنا دست! [در روایت است]:

زنا دست، دست زدن به زن نامحرم است؛ زنا چشم، نگاه کردن است؛
و زنا گوش، گوش دادن به حرف زن نامحرم است.^۵

یک تلفن می‌کنید و آن خانم با شما آهسته و رقیق صحبت می‌کند، این زنا است! این زنی که صدایش را در تلفن آهسته می‌کند، دارد زنا می‌کند؛ این زنا سَمَع است! قرآن می‌گوید:

۱. سوره أنعام (۶) آیه ۱۵۱.

۲. سوره إسراء (۱۷) آیه ۳۱.

۳. سوره إسراء (۱۷) آیه ۳۱.

۴. سوره إسراء (۱۷) آیه ۳۲.

۵. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۴۵.

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾^۱ «زن‌ها که می‌خواهند صحبت کنند، صدایشان را آهسته نکنند، درشت صحبت کنند!»
صدای آهسته زن جذب می‌کند. حالا صدای زن آهسته است، این هم می‌آید آهسته‌تر می‌کند! فکر نمی‌کنید جهنم هم هست؟ خیال می‌کنید که اینها از خدا جلو می‌افتند؟!

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾^۲ «آن کسانی که تن به گناه می‌دهند و خیال می‌کنند به واسطه سیئه دارند از ما جلو می‌افتند، نه‌خیر، خیلی بد حکم می‌کنند!»

چرا نزدیک زنا نروید؟

﴿إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً﴾؛ «کار و رفتار خیلی بد، و فاحشه‌ی خیلی بدی است!»

﴿وَسَاءَ سَبِيلًا﴾؛^۳ «زنا راه بدی است!»

این راه بد است، این راه از بین بردن عصمت و عفت است، از بین رفتن نسب است، از بین رفتن عواطف است، از بین رفتن انسانیت است؛ خیلی بد است! دنبال این کار نروید!

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾؛^۴ «نفس محترمه‌ای را که

خداوند علی‌اعلیٰ او را محترم شمرده است، نکشید مگر به حق!»

کشتن به حق: یعنی جزای نفس محترمه‌ای که آدمی کشته است، این است که او را بکشند و اگر انسان این نفس محترمه را کشت، به حق کشته است؛ یا کسی جنایتی مرتکب شده است که در قانون اسلام، حاکم شرع باید او را بکشد، مثلاً

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۲. *اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۲۱۷:

«پس هنگام سخن گفتن صدای خود را نازک نکنید که این امر موجب تحریک افراد مریض و آلوده خواهد شد.»

۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴.

۳. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۲.

۴. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۳.

مرتد شده است، در این صورت دیگر این نفس محترمه نیست و حکم إرتداد و حکم به قتلش صادر می‌شود؛ یا در زمین فساد کرد و امثال اینها.

﴿نفس محترمه‌ای را نکشید﴾؛ چه نفس خودتان و چه نفس غیر خودتان. انسان در شریعت اسلام مختار نیست خودش را بکشد و بگوید: من از جان خودم سیر شده‌ام و می‌خواهم خودم را بکشم! چنین حقی به انسان داده نشده است. اگر انسان إنتحار کند، در جهنم مخلد است؛ چون انسان مالک خودش نیست. این اختصاص به قانون الهی دارد، و در هیچ‌یک از قوانین دنیا نیست که إنتحار حرام است؛ وقتی کسی إنتحار کرد، کدام قانون می‌تواند جلوی او را بگیرد؟! این إنتحار کرد و خودش را کشت! قوانین ظاهری متکفل امر باطن نیست و نمی‌تواند باشد! هیچ‌یک از قوانین ظاهری متکفل امر باطن نیست، اما قانون باطن یک امر دیگری است؛ می‌گوید: ای انسان، تو مالک خودت نیستی، کما اینکه مالک چیزهای دیگر هم نیستی! خدا مالک تو و مالک چیزهای دیگر است؛ و خدا به تو اجازه إنتحار نداده است و گفته است: اگر خودکشی کنی در جهنم مخلد خواهی بود!

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾؛ نفس خود انسان هم نفس محترمه است، و نفس دیگر هم نفس محترمه است؛ پس انسان نمی‌تواند بکشد.

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾؛^۲ «اگر کسی را بی‌گناه کشتند، ما برای ولی‌دم او قدرت و سلطان و حق قصاص قرار دادیم که بتواند قاتل را بکشد.»

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾.^۳

﴿فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾؛ «حالا ولی‌دم که می‌خواهد این شخص قاتل را

۱. رجوع شود به رساله نکاحیه، ص ۲۴ - ۲۷.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۳.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۷۳:

«ای صاحبان خرد و اندیشه، از برای شما در قصاص، زندگی و حیات است.»

بکشد، پس فقط قاتل را بکشد و اسراف در قتل نکند!»

یعنی نرود و برادرش را هم بکشد، زنش را هم بکشد، و اگر قدرت دارد برود تمام آن دهی که قاتل در بین آن بوده است، همه ده و همه مردم آن را هم بکشد؛ چنین حقی نیست! اسراف در قتل نیست؛ قاتل یک نفر را کشته است، ولی دم فقط می‌تواند آن قاتل را بکشد.

﴿إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾؛ «آن شخص مقتول که مظلوم واقع شده و زجر کشیده

است، مورد نصرت ما است.»

و ما با اعطای حق ولایتی که به ولی دم او برای گرفتن خون او کردیم، او را

ناصر قرار دادیم.

﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ «به مال یتیم نزدیک نشوید،

مگر به قسمی که آن قسم از همه اقسام بهتر است.»

باز هم نمی‌گویید که مال یتیم نخورید؛ می‌فرماید: نزدیک مال یتیم نشوید مگر به قسمی که اگر انسان نزدیک مال یتیم نشود مال یتیم ضایع می‌شود! مثلاً پدری از دنیا رفته است و مالش برای بچه صغیرش مانده است و اگر کسی نزدیک آن مال نشود، مال تلف می‌شود؛ خود بچه هم که نمی‌تواند مال خودش را اداره کند. پس باید آن قیم و یا آن وصی و یا مجتهد جامع الشرائط و یا در صورتی که نباشد، عدول مؤمنین، و یا در صورتی که مردمان عادل نباشند، فساق مؤمنین، بایستی که مال یتیم را اداره کنند؛

﴿يَا لَيْتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ «به قسم احسن و به طریقی که از همه آن طریق‌ها نیکوتر

است.»

مثلاً اگر فرشی برای این بچه مانده است، ببینند این فرش را چه قسم می‌توانند نگه دارند که خراب نشود؛ اگر بهتر است که این فرش را برای بچه تا سن بلوغ بگذارند بماند، پس فرش را بگذارند، و یا اگر این فرش تا سن بلوغ بماند

خراب می‌شود، پس فرش را بفروشد و به چیزی تبدیل کند که خراب نشود. اگر با آن مال بچه تجارت می‌کنند، تجارت‌هایی کنند که معمولاً ضرر ندارد یا ضررش کم است و منفعتش بیشتر است، و حصّه و منفعت را برای بچه در نظر بگیرند. خودشان هم که در مال یتیم تصرف می‌کنند، باید مصلحت بچه را منظور کنند. کسی از دنیا رفته است و انسان هم باید به منزل آن یتیم برود، حالا در هریک از اثاثیه زندگی اش که بود تصرف می‌کند؛ نه خیر، باید مصلحت بچه را منظور کند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا!

مجلس ششم

جامعیت اسلام در جمع بین حکم عفو و قصاص

بیاناتی پیرامون: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾

أعوذُ بالله من الشَّيطان الرَّجيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

یکی از آیات وارده در قرآن مجید این است:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾؛^۱ «سه دستورالعمل
است): عفو و گذشت و إغماض را پیشه کن و به کار نیکو و پسندیده امر
کن و از جاهلین إعراض کن!»

از امام علیه السّلام سؤال کردند که تفسیر این آیه چیست؟ حضرت فرمود

سه چیز است:

صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، أَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ، أَعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ؛^۲ «آن کسی که با تو
بریده است، تو به او وصل کن، و به آن کسی که تو را محروم کرده است
عطا و عنایت کن، و آن کسی را که به تو ظلم کرده است عفو کن!»

هم آن سه دستور اوّل به عنوان کلیّ از دستورات است، و هم این سه تفسیری
که امام علیه السّلام بیان فرموده‌اند از دستوراتی است که انسان باید عمل کند! ولیکن

۱. سوره أعراف (۷) آیه ۱۹۹.

۲. الأُمالی، شیخ طوسی، ص ۶۴۴، با قدری اختلاف.

آیا این دستورات، دستورات وجوبی و الزامی است، یا دستورات اخلاقی است و انسان براساس استحسان و رجحانی که در موضوع اینها هست، بایستی که عمل کند؟ قوانین حقوقی که در قانون مقدس اسلام جعل شده است، حقی است که خداوند برای طرف مقابل معین فرموده است؛ ولی اجرای آن حق را به دست آن طرف داده است که می‌خواهد اجرا کند و یا می‌خواهد عفو کند! به خلاف اینکه انسان در اجرای آن قانون مجبور باشد یا اینکه انسان در عفو کردن مجبور باشد.

مثلاً در بعضی از قوانین هست که اگر کسی به دیگری جنایتی وارد کند حتماً او باید قصاص کند!^۱ و در دستورات/انجیل وارد است که اگر کسی به انسان جنایتی کند، انسان حتماً باید او را عفو کند! حتی نص صریح/انجیل است که:

اگر کسی سیلی به طرف راست تو زد، طرف چپ را هم پیش بیاور! و اگر کسی عبای تو را بُرد، قبایت را هم بده!^۲

اما قانون مقدس اسلام این‌طور نیست؛ قصاص را حق متعین برای ذی‌حق

قرار داده است:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾^۳ «اگر کسی شما را عتابی کرد،

اذیتتی کرد، صدمه‌ای زد، شما می‌توانید عین آن صدمه را به او برگردانید.»

کما اینکه داریم:

۱. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۷۱، تعلیقه:

«و ما در فقره ۲۳ از اصحاح ۲۱ از اصحاحات خروج، از تورات موجود در دست یهود و نصاری در این ایام یافتیم بدین عبارت:

”إِنْ حَصَلَتْ أذِيَّةٌ تُعْطَى نَفْسًا بِنَفْسٍ وَ عَيْنًا بِعَيْنٍ وَ سِنًا بِسِنَّةٍ وَ يَدًا بِيَدٍ وَ رِجْلًا بِرِجْلٍ وَ كَيْئًا بِكَيٍّْ وَ جَرْحًا بِجَرْحٍ وَ رَضًا بِرَضٍّ؛ اگر اذیتتی پدیدار گردد جان را به جان می‌دهد، و چشم را به چشم، و دندان را به دندان، و دست را به دست، و پا را به پا، و داغ نهادن را به داغ نهادن، و زخم زدن را به زخم زدن، و کوبیدن را به کوبیدن.“

۲. انجیل متی، باب ۵: «موعظة سر کوه، راز خوشبختی»، بند ۳۸ - ۴۰.

۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶.

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالتَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾.^۱

اگر کسی چشم دیگری را البته عمدی دریاورد، آن شخص می‌تواند عین این عمل را بر او وارد کند؛ اگر کسی عمداً بزند دندان کسی را بشکند، آن شخصی که این ظلم بر او واقع شده است می‌تواند همان دندان دندان‌شکننده را بشکند؛ اگر کسی دست کسی را به بریدن عمدی ببرد، آن شخص ذی‌حق می‌تواند دست بُرنده را ببرد؛ اگر کسی به کسی سیلی بزند، می‌تواند انسان برگرداند؛ اگر کسی لگد بزند، انسان می‌تواند همان لگد را به او برگرداند. این قانون قصاص است.

در کتب فقه، یکی از کتاب‌هایی که روی آن مفصل بحث می‌شود همین قصاص است، و حکم جزئیات قصاص معین شده است؛ حتی اگر کسی به دست دیگری خراشی وارد کند یا اینکه دیگری را بزند به طوری که صورت او فقط قرمز و سرخ بشود، اگر عمدی نباشد دیه‌اش چقدر است و اگر عمدی باشد و شخص نخواهد قصاص کند و به دیه حاضر بشود، دیه‌اش چقدر است.^۲

در تمام این خصوصیات حکمش معین شده است، ولیکن این حقی است که به انسان داده‌اند و اجرایش به دست خود انسان است، نه به دست دیگری و حتی به دست حاکم شرع هم نیست! اگر کسی به دیگری سیلی زد، آن شخص می‌تواند

۱. سوره مائده (۵) آیه ۴۵. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۴۲:

«و ما بر آنها به طور قانون و حکم در تورات، ثبت و ضبط کرده‌ایم که در امر قصاص باید جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در مقابل بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در مقابل دندان، و بر هر یک از اعضاء و جوارح هر زخم و جراحتی وارد شود، باید در مقابل فقط همان عضو و جارحه و به مانند همان زخم و جراحت، قصاص شود!»

۲. جهت اطلاع از روایات و احکام دیه در شریعت اسلام، رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۸۹ - ۴۰۴، کتاب الذیات؛ و الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (کلانتر)، ج ۱۰، ص ۱۰۵ - ۳۲۹، کتاب الذیات.

سیلی بزند و اگر هم بخواهد می‌تواند عفو کند. در سیلی زدن اجبار ندارد، بلکه حقّی است که برای اوست؛ می‌تواند حقّ خودش را اعمال کند، می‌تواند عفو کند و صرف نظر کند.

این عالی‌ترین قسم از اقسام قانونی است که متصور است! چون اگر به انسان بگویند: «حتماً باید قصاص کنی!» [صحیح نیست]؛ چون انسان در بعضی از موارد می‌خواهد عفو کند، و آن شخص ولو اینکه از روی عمد این کار را بجا آورده است، ولی بعداً صددرصد پشیمان شده است، و از عفو کردن هم ضرری پیدا نمی‌شود، قانونی هم شکسته نمی‌شود، به جامعه هم از نقطه نظر حقّ عمومی صدمه‌ای نمی‌خورد. و اگر به انسان بگویند: «حتماً باید عفو کنی!» این هم صحیح نیست؛ چون مردم در جنایت متجرّی می‌شوند! و یکی از راه‌هایی که جنایت را برای مردم سهل و آسان کرده، همین است که حقّ قصاص را از مردم می‌گیرند و شخصی که جنایتی واقع می‌سازد می‌داند که قصاص نمی‌شود و یا باید زندان بشود یا بایستی به مقداری از پول مصالحه کند، و آن هم می‌گوید ما که ثروتمندیم و از این پول‌ها زیاد می‌دهیم، برای ما مهم نیست! اما اگر شخص ثروتمندی که در درجه اعلای از ثروت هم باشد ولی بداند اگر یک کشیده یا یک پس گردنی به نوکر یا به کلفت خودش بزند، او حقّ دارد همین را به او پس بدهد، دیگر تجرّی نمی‌کند و نمی‌تواند نسبت به حقوق غیر، دست باز کند و بی‌محابا آنها را مورد جنایات و تعدّیات خود بگیرد!

بنابراین قانون قصاص، مسلّم است و اسلام قانون قصاص را دارد و حقّ لازم انسان قرار داده است، به طوری که اگر حاکم شرع هم بخواهد جلوگیری کند، چنین حقّی ندارد! اگر کسی دست کسی را برید و آن کسی که دستش بریده شده بخواهد قصاص کند، حاکم شرع نمی‌تواند جلوگیری کند و از طرفی اگر بخواهد عفو بکند، حاکم شرع او را مجبور به قصاص نمی‌کند؛ حقّی است که به آن شخص داده شده است، می‌خواهد اعمال کند و می‌خواهد اعمال نکند! و این در درجه اعلای از تقنین قانون است که اسلام برای این موضوع مقرر فرموده است.

اما همین که حق قصاص در بین مردم آمد و مردم دانستند که اگر جنایتی کنند آن مجنی علیه حق قصاص دارد، همین اطلاع کافی است که جلوی آنها را از جنایت بگیرد؛ چون ممکن است مجنی علیه عفو نکند یا به دیه راضی نشود و قاتل را بکشد، یا دست کسی که دست کسی را بریده است، ببرد! بنابراین خود اطلاع بر این قانون، از جنایت جلوگیری می‌کند. ولیکن حق عفو هم هست و اگر کسی بخواهد عفو کند حق با اوست. لذا در قتل عمدی، ورثه آن شخصی که جنایت بر او واقع شده است می‌توانند قاتل را قصاص کنند، و می‌توانند تنازل کنند و دیه بگیرند، و می‌توانند به کلی عفو کنند؛ اختیار با خود آنها است!

این آیه مبارکه: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۲ یک مطلب لطیف‌تر و رقیق‌تری را بیان می‌کند، می‌گوید: از اخلاقیات انسان که خداوند علی‌اعلیٰ بر فراز این قانون مسلم به ما دستور می‌دهد این است که اگر انسان، آقامنشی و بزرگواری کند و با افراد جاهلی که برخورد می‌کند، در صورتی که آنها به او جسارتی کردند یا حق او را بردند یا قطع کردند یا ظلم کردند، از آنها صرف نظر کند، این کار لازمه مقام کرامت و بزرگواری یک انسان است! و انسان اجبار ندارد کسی را که با انسان قطع کرده است او هم قطع کند، کسی که به انسان ظلم کرده است انسان پاداش نکند، یا کسی که انسان را در محرومیت قرار داده است انسان هم مقابله به مثل کند. پس این دستورات علاوه بر اینکه با آن قانون اصلی منافات ندارد، یک درجه اخلاقی را در عالمی لطیف‌تر و رقیق‌تر بیان می‌کند!

ابن ملجم مرادی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زد. حضرت در این دو روز در ضمن وصیت‌هایی که دارند، چندین مرتبه درباره او وصیت می‌کنند. اولاً قبل از شب نوزدهم ماه رمضان که امیرالمؤمنین غالباً خبر می‌دادند بر اینکه

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۷ - ۵۵.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۹.

ابن ملجم مرادی مرا می‌کشد، اصحاب عرض می‌کردند که: «پس چرا شما الآن او را نمی‌کشید؟!» چند نفر از اصحاب به خود حضرت این را ایراد کردند.
حضرت فرمودند:

وَيَحْكُم؛ وای بر شما! این چه حرفی است که شما می‌زنید؟! من الآن او را به چه گناهی بکشم؟! هنوز جنایتی واقع نساخته تا اینکه من قصاص کنم و قصاص قبل الجنایة که معنا ندارد!

اگر کسی قبل از جنایت قصاص کند، خود او جانی است نه آن شخصی که بعداً می‌خواهد جنایت کند. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام ابن ملجم را می‌کشتند درحالتی که جنایت نکرده بود، آن وقت در این صورت آن حضرت جنایت‌کار حساب می‌شد و حق قصاص با ابن ملجم بود! پس در اسلام، قصاص قبل الجنایة نیست.
حضرت این‌طور جواب دادند؛ و به علاوه فرمودند:

من چگونه قاتل خود را بکشم؟!!

یعنی این حرفی که شما می‌زنید که: «ابن ملجم مرادی را که قاتل توست، بکش»، این حرف اصلاً ریشه صحیحی ندارد و از نقطه نظر تفکر فلسفی غلط غلط است؛ برای اینکه اگر او قاتل من باشد پس او قاتل من است، اگر من او را کشتم دیگر او قاتل من نیست. پس در عالم قضا و قدر پروردگار که روی یک سلسله اسباب و مسبباتی مقدر شده است که او من را بکشد، محال است که من بتوانم او را بکشم. و اگر من او را کشتم، شخص بی‌گناهی را کشته‌ام، قاتل خود را نکشته‌ام؛ قاتل من آن کسی است که مرا به قتل برساند و بعد من او را بکشم، اما هنوز که مرا به قتل نرسانده است که قاتل من نیست، پس من شخص بی‌گناهی را کشته‌ام!
حضرت این‌طور جواب دادند و بعضی از اوقات که خود ابن ملجم خدمت

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۵ به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام، به اسناد خودش از لوط بن یحیی، از مشایخش.

حضرت می آمد و می گفت:

یا امیرالمؤمنین! چنین شنیدم که شما درباره من این طور فرموده‌اید! این شمشیر حاضر است، مرا قصاص کن!^۱
حضرت به همین عبارت او را جواب می گفتند و دو خط شعر هم درباره او می خواندند.^۲

از این موضوع بگذریم. وقتی که امیرالمؤمنین ضربت خوردند، به حضرت امام حسن علیه السلام وصیّت کردند که:

اگر من از این زخم شفا پیدا کردم، خودم می دانم و او، و البته عفو می کنم؛ زیرا که خدا عفو کنندگان را دوست دارد! و اگر از این ضربت شهادت یافتم، ولی دم من شما هستید می خواهید قصاص کنید، می خواهید عفو کنید؛ اما اگر قصاص کردید همان ضربتی که بر من وارد کرده، باید همان ضربت را بر او وارد کنید (یعنی یک شمشیر زده، باید یک شمشیر بزیند)، دست و پای او را نباید ببرید، چشم و گوش او را نباید ببرید، او را نباید زنده آتش یزیند؛ اینها در شرع اسلام حرام است! قصاص به همان ضربتی که بر من وارد ساخته به او ضربت بزیند، اگر خواستید قصاص کنید و اگر هم خواستید عفو کنید برای شما بهتر است!^۳

این وصیّت امیرالمؤمنین است. حال ما بیاییم روی این جهت حساب کنیم که اولاً امیرالمؤمنین علیه السلام چرا می خواست عفو کند؟ اگر احیاناً از این زخم - بنا بر فرض - شفا پیدا می کردند، چرا عفو می کردند؟ چون امیرالمؤمنین علیه السلام امام است؛ امام کینه ندارد، بخل ندارد، حقد ندارد، حکومت خود را براساس زینت‌های دنیا و آرزوهای باطله قرار نمی دهد، شخص مستکبری نیست، معصوم

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ۲۶۲.

۲. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۱ - ۱۳، با قدری اختلاف.

۳. الإرشاد، ج ۱، ص ۲۱؛ الإختصاص، ص ۱۵۰؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵ و ۲۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

است، کارهایش همه براساس حقّ است!

ابن ملجم که به آن حضرت ضربه زد، مثل این است که کسی به دیگری ضربه‌ای می‌زند؛ این ضربه به حقوق شخصی حضرت صدمه زد و سر آن حضرت را شکافت. دستور اسلام در این باره چیست؟ اگر ما از پیغمبر بپرسیم که: «اگر کسی به دیگری ضربه بزند حکمش چیست»، پیغمبر برای ما چه بیان می‌کنند؟ می‌گویند که اگر می‌خواهید قصاص کنید، و اگر عفو کنید برای شما بهتر است!

امیرالمؤمنین عین این کار را کرد؛ یعنی در این مسندی که هست و در این حکومتی که جای دارد و شرق و غرب عالم در تحت حکومت اوست، به اندازه سرسوزنی عنوان هوی در آن حضرت نیست که این شمشیری که بر سر آن حضرت واقع شده است، حضرت انتقام بگیرد و از آن دستوری که پیغمبر و اساس شریعت بر آن دستور وارد شده است تجاوز کند! می‌فرماید: «شمشیری زده است، حقّ قصاص دارم و اگر بخواهم عفو می‌کنم، و چون عفو کردن بهتر است و ما هم خاندان عفو هستیم، عفو می‌کنم!» پس این کاملاً صحیح است و نمی‌شود غیر از این تصوّر کرد!

و اما وصیّتی که بر حضرت امام حسن کردند در اینکه:

او را محبوس داشتی، از خوراک و از طعام او کم نگذارید؛ او زندانی در زیر دست شما است، او را گرسنه و تشنه نگذارید؛^۱

این لازمه مقام رحمت آن حضرت است! آخر امیرالمؤمنین که آمده است تا دنیا را اداره کند و تا روز قیامت تمام افراد را زیر لوای این رحمت و رأفت در بیاورد، او با یک دیده‌ای نگاه می‌کند! این فرمایشات حضرت، تصنّعی نیست و

۱. قرب الإسناد، ص ۱۴۳؛ الجعفریات (الأشعّیّات)، ص ۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۸ به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام، به إسناد خودش از لوط بن یحیی، از مشایخش؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵ و ۲۷.

عنوان آموزش ندارد، بلکه حال آن حضرت این طور بود که به ابن ملجم که اسیر در دست خود است، نگاه می کرده و می گفت:

باید به اسیر ترحم کرد! هر جنایتی کرده است، الآن اسیر است؛ او را نباید تشنه گذاشت، او را نباید گرسنه گذاشت! و وقتی من از دار دنیا رفتم، او را آتش نزنید، دست و پای او را نبرید که در شرع اسلام حرام است!^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۷ به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام، به اسناد خودش از لوط بن یحیی، از مشایخش:

«... ثُمَّ التَفَّتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى وَدَيْهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ:

”ارْفُقْ يَا وَدَى بِأَسِيرِكَ وَارْحَمْهُ وَأَحْسِنْ إِلَيْهِ وَأَشْفِقْ عَلَيْهِ! أَلَا تَرَى إِلَى عَيْنَيْهِ قَد طَارَتَا فِي أُمَّ رَأْسِهِ وَ قَلْبُهُ يَرْجُفُ خَوْفًا وَرُعبًا وَفَزَعًا!“

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”يَا أَبَاهُ، قَدْ قَتَلَكَ هَذَا اللَّعِينُ الْفَاجِرُ وَأَفْجَعَنَا فِيكَ، وَأَنْتَ تَأْمُرُنَا بِالرَّفْقِ بِهِ!“

فَقَالَ لَهُ: ”نَعَمْ يَا بَنِيَّ! نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَزْدَادُ عَلَى الْمُنْذِبِ إِلَيْنَا إِلَّا كَرَمًا وَعَفْوًا؛ وَالرَّحْمَةُ وَالشَّفَقَةُ مِنْ شِمَتِنَا لَا مِنْ شِمَتِهِ! بِحَقِّي عَلَيْكَ فَاطْعِمُهُ يَا بَنِيَّ مِمَّا تَأْكُلُهُ وَاسْقِهِ مِمَّا تَشْرَبُ، وَلَا تُقَيِّدْ لَهُ قَدَمًا وَلَا تَغْلُلْ لَهُ يَدًا!“

فَإِن أَنَا مِتُّ فَاقْتَصَّ مِنْهُ بِأَن تَقْتُلَهُ وَتَضْرِبَهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً وَتُحْرِقَهُ بِالنَّارِ، وَلَا تُكَمِّلْ بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَالمُثَلَّةَ، وَلو بِالْكَلبِ الْعَقُورِ!» وَ إِن أَنَا عِشْتُ فَأَنَا أَوْلَى بِالْعَفْوِ عَنْهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِهَا أَفْعَلُ بِهِ؛ فَإِن عَفَوْتُ فَتَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَزْدَادُ عَلَى الْمُنْذِبِ إِلَيْنَا إِلَّا عَفْوًا وَ كَرَمًا!“

«حضرت علی رو به فرزندش امام حسن علیهما السلام نمود و به او فرمود: ”ای فرزندم، با اسیرت مدارا کن و به او احسان نما و با او با دلسوزی و شفقت رفتار کن! آیا نمی بینی که چشمانش چگونه در سرش می گردد و قلبش از ترس و وحشت و اضطراب می لرزد؟!“

امام حسن علیه السلام عرض کرد: ”پدرجان، این ملعون فاجر گناهکار، تو را کشته است و ما را به مصیبت قتل تو مبتلا و دردمند نموده است، و تو به ما امر می کنی که با وی مدارا نماییم؟!“

حضرت فرمود: ”بله ای فرزندم، ما اهل بیتی هستیم که نسبت به کسی که به ما بدی کرده باشد جز با کرم و عفو و بخشش رفتار نمی کنیم، و رحمت و شفقت و دلسوزی از اخلاق و صفات ماست، ﴿

آن وقت امیرالمؤمنین چگونه امام باشد و وصی پیغمبر آخرالزمان باشد و اجازه بدهد که: شما بعد از من اگر خواستید او را بسوزانید، قطعه‌قطعه کنید، اختیار با شما است؟! تصوّر این امر اصلاً محال است! پس این را هم که وصیت کرده، عین واقع است.

و اما از اینکه فرموده است: «اگر عفو بکنید برای شما بهتر است!» این هم درست است؛ چون حضرت هم طبق قرآن و سنت پیغمبر بیان می‌کند، و قانون اسلام این است که اگر انسان، جانی را قصاص کند حق دارد و اگر عفو کند بهتر است!

اما حضرت امام حسن چرا عفو نکردند؟ چون حقی است برای امام حسن و حضرت امام حسن الزام به عفو ندارند؛ اگر الزام به عفو داشتند که قانون شکسته می‌شد! بالأخص در آن زمان که حکومت معاویه از طرف شام دارد کوفه را تهدید می‌کند و بسیاری را گول زده و برده است، در چنین نقطه حسّاسی اگر امام حسن عفو می‌کردند، این عفو دلیل بر ضعف شمرده می‌شد و دلالت بر آن کرم نفس حضرت و بزرگواری نفس حضرت نمی‌کرد که: الآن اسیر در دست من گرفتار است و من او را رها می‌کنم! حضرت امام حسن مجتبیٰ هزارتا مانند ابن ملجم را رها می‌کند و اصلاً باکی هم ندارد؛ اما در این موقعیت حسّاس، وظیفه حضرت امام

نه اخلاق او. تو را قسم می‌دهم به حقی که بر تو دارم، که از آنچه می‌خوری به او غذا بده و از آنچه می‌نوشی او را سیراب نما! و پاهایش را در بند نکش و دستانش را در غل و زنجیر نکن! اگر من از دنیا رفتم او را قصاص نما بدین نحو که وی را بکشی و فقط یک ضربه بزنی و سپس آتش بزنی؛ و این مرد را مثله نکن (یعنی دست و پا و چشم و گوش و بینی‌اش را نبر)؛ چون من از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: «بپرهیزید از مثله کردن، گرچه درباره سگ گزنده هار باشد!»

و اگر من زنده ماندم، نسبت به عفو وی سزاوارترم و خودم بهتر می‌دانم که چگونه با او رفتار کنم؛ پس اگر عفو نمایم، ما اهل بیتی هستیم که نسبت به کسی که به ما بدی کرده باشد جز با عفو و کرم رفتار نمی‌کنیم!»

حسن علیه السلام بود که او را قصاص کنند، برای حفظ حکومت مسلمین و جامعه مسلمین از اینکه متشنج و مضطرب شود تا اینکه همه مردم بگویند: یک نفر خارجی آمد و امام مسلمین را در مسجد کوفه ضربت زد و پسرش که خلیفه بود از عهده برنیامد، ترسید و او را رها کرد! این انعکاس در جامعه بود؛ لذا حضرت امام حسن علیه السلام قصاص کردند.^۱

به مسئله امروز ما خوب توجه کردید؟! سه چیز بود: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۲، با این شرحی که پیرامون آن داده شد.
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. قرب الإسناد، ص ۱۴۴: الإرشاد، ج ۱، ص ۲۲.

۲. سوره أعراف (۷) آیه ۱۹۹.

مجلس هفتم

فلسفه دعا و شرایط استجابت (۱)

طهران، مسجد قائم، شب ۱۹ رمضان المبارک سال ۱۳۹۷ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ، خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ،
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا
لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^١.

از چیزهایی که دارای هیچ شک و تردیدی نیست، دعا است. دعا عبادت است،
و روح دین عبادت است، و روح عبادت هم دعا است.^٢ دعا اتصال قلب شخص
دعاکننده به مبدأ اعلیٰ و تقاضا کردن از او برای منویات و حاجات خود است.
در این آیه می فرماید:

«زمانی که بندگان من از من سؤالی کنند و چیزی درخواست کنند، من به
آنها نزدیکم و خواست و تقاضای دعاکننده را برمی آورم؛ بنابراین اگر به
من متوجه بشوند و از من چیزی بخواهند، من به آنها می دهم؛ و باید

١. سوره بقره (٢) آیه ١٨٦.

٢. الدعوات، رواندی، ص ١٨ و ١٩.

ایمانشان به من زیاد باشد، و این راه رشد و راه سعادت است.»^۱

در اخبار ائمه علیهم السّلام مطالب بسیاری راجع به دعا داریم، و تمام این مطالب بر یک محور دور می‌زند و آن محور «خلوص» است؛ یعنی اگر شخص دعاکننده کاری کند که قلبش در حال دعا کردن پاک باشد و از صمیم قلب دعا کند و غلّ و غشی در قلبش نباشد، این دعا مستجاب می‌شود.^۱

مجموع شرایطی که برای استجاب دعا در روایات ذکر شده است و یک وقت هم که من استقصاء کرده بودم، به بیست و چهار شرط رسیده بود، اجمالاً این است:

یکی از آن شرایط این است که انسان با وضو باشد.^۲

یکی از آن شرایط این است که انسان رو به قبله بنشیند.^۳

یکی از آن شرایط این است که انسان روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند،^۴ یا سه روز روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند.^۵

یکی از شرایط این است که در اوّل دعا و آخر دعا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد؛ زیرا صلوات دعا است و خداوند علیّ اعلیٰ این دعا را مسلماً مستجاب می‌کند؛ چون درخواست درود و تحیت به بهترین افراد عالم است، و خداوند خجالت می‌کشد که اوّل دعا و آخر دعا را که صلوات است مستجاب نکند، ولی بین این دعا را مستجاب نکند و او را رها کند.^۶

۱. رجوع شود به *عده الداعی*، ص ۱۶-۴۳؛ *فلاح السائل*، ص ۲۷-۲۹؛ *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۵۴.

۲. *الکافی*، ج ۳، ص ۴۷۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۸۱.

۴. همان، ج ۳، ص ۴۷۹.

۵. همان، ص ۴۷۷.

۶. همان، ج ۲، ص ۴۹۴.

یکی از شرایط دعا این است که انسان در اوقات خوش دعا کند؛ مثل شب جمعه، روز جمعه، ایام متبرکه و لیالی متبرکه که اثرش بیشتر است.^۱

یکی از شرایط این است که در مکان‌های مبارک و مقدّس، مثل مکه، مدینه، مسجد کوفه، حرم‌های ائمه علیهم السلام و مساجد دعا کند؛ اینها مکان‌های مقدّس است و دعا در اینجاها مستجاب‌تر است.^۲

یکی از شرایط دعا این است که انسان در بین جماعت دعا کند؛ یک نفر دعا کند و همه آمین بگویند. خدا چنین دعایی را که مؤمنین کنار همدیگر جمع بشوند و یک‌دل با همدیگر مطلبی را از پروردگار تقاضا کنند و بخواهند، خیلی دوست دارد و این دعا به اجابت خیلی نزدیک‌تر است.^۳

یکی از شرایط دعا این است که انسان در حال دعا گریه کند؛ خدا گریه بنده خود را دوست دارد و حتی در روایات داریم: «اگر نمی‌توانید گریه کنید، حال حزن و تباکی به خود بگیرید.»^۴ چون خدا می‌فرماید:

أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ؛^۵ «جای من آن دل شکسته است.»

دلی که دارای استکبار و منیت باشد جای خدا نیست؛ و چون جای خدا نیست نباید از آن دل توقع دعای مستجاب داشت.^۶

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۸؛ ج ۳، ص ۴۱۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۰؛ عده الداعی، ص ۴۷ و ۴۸؛ معانی الأخبار، ص ۳۹۹.

۲. عده الداعی، ص ۵۷؛ مصباح الزائر، ص ۴۶۸ - ۴۷۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۷.

۴. همان، ص ۳۲۹ و ۴۷۴ و ۴۷۸ و ۴۸۲؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۸؛ تحف العقول، ص ۴۹۰؛ عده الداعی، ص ۱۶۹؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۳.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۳ و ۴۸۴؛ عده الداعی، ص ۱۷۳.

۶. منیه المرید، ص ۱۲۳.

۷. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۴.

یکی دیگر از شرایط دعا، در آنجایی که جمعیتی است و آمین می‌گویند، بلند دعا کردن است؛ و در آنجایی که کسی نیست، آهسته دعا کردن است.^۱ لذا دعا در روایات هم به‌عنوان مناجات و آهسته صحبت کردن و تقاضا کردن آمده است، و هم به‌عنوان ندا: ﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ﴾^۲ آمده است.^۳

یکی از شرایط دعا این است که انسان قلب خود را از کینه برادران مسلمان پاک کند. اگر غلّ و غشی نسبت به کسی دارد آن را پاک کند؛ و درحالی که می‌خواهد دعا کند کدورتی از برادران مؤمن و از اقوام و دوستان در دل او نباشد، و امر را به خدا واگذار کند.

از شرایط دیگر دعا این است که اگر کسی از انسان طلبی دارد و بر گردن انسان دینی است، انسان حقوق مردم را بدهد و اداء کند و بعد دعا کند؛ و اگر نمی‌تواند، لااقل از طرف استرضاء کند و مهلت بگیرد تا زمانی که می‌تواند بدهد؛ و اگر دسترسی به استرضاء هم ندارد، تصمیم بگیرد بر اینکه در اوّل وهله امکان حقّ دیگری را بدهد.^۴

یکی از شرایط دعا توسّل پیدا کردن به قلوب طاهره است؛ یعنی به دل‌های پاک، مثل پیغمبر، مثل امام و مثل اولیای خدا؛ لذا دعا بر سر قبور علما مستجاب است. در روایت داریم: «در حرم‌های مطهره دعا مستجاب است.»^۵ چون در آنجا انسان به قلب امام توجه پیدا می‌کند و قلب امام خیلی وسیع است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا﴾^۶ «آن کلمه طیبه است که تمام شاخه‌هایش

۱. همان، ص ۴۷۶؛ *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۵۳۰؛ *مکارم الأخلاق*، ص ۴۶۶.

۲. سوره مریم (۱۹) آیه ۳؛ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۳ و ۸۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۴۱.

۳. *الکافی*، ج ۲، ص ۴۶۸؛ *عده الداعی*، ص ۱۷۸ و ۲۱۸.

۴. *عده الداعی*، ص ۱۴۱؛ *مجموعه ورام*، ج ۱، ص ۵۵.

۵. *عده الداعی*، ص ۵۷.

۶. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۴ و ۲۵.

آسمان را گرفته است، و آسمان رحمت از هر نقطه به آن دل متصل است.»
و وقتی که انسان مطلبی را از پروردگار تقاضا کرد و امام را شفیع قرار داد، خداوند
علیّ اعلیٰ به انسان می دهد.

نمازی را که امروز برای نماز حاجت ذکر کردیم،^۱ که عبدالرحیم قصیر
خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد:

من دعایی اختراع کردم! حضرت فرمودند: «دَعْنِي مِنْ اخْتِرَاعِكَ!
"اختراعت را کنار بگذار، من را با اختراع تو چه کار؟!" وقتی می خواهی
دعا کنی به پیغمبر رحمت متوسّل شو، دو رکعت نماز (به همان کیفیت که
ذکر شد) بخوان و بعد بگو: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ! يَا مُحَمَّدُ يَا
نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ إِلَى اللَّهِ!»^۲

این جمله خیلی معنا دارد! یعنی بگو: پروردگارا، من از تو تقاضا می کنم به برکت
پیغمبرت، به شفاعت پیغمبرت، به توسّل پیغمبرت! بعد بگو: ای پیغمبر، ای نبی خدا،
ای رسول خدا! من از تو سؤال می کنم، ولیکن تو را واسطه برای سؤال از خدا قرار
می دهم! خلاصه، مسؤل خدا است، ولیکن انسان خدا را از راه نفس پیغمبر می خواند؛
و این خیلی مهم است! خیلی خیلی مهم است! بیشتر دعاهایی که مستجاب می شود بر
این اساس است که انسان یک ولی خدا را که قلبش پاک است، بین خود و بین خدا
شفیع قرار می دهد و خداوند علیّ اعلیٰ از آن ناحیه، نظر تلطّف می کند.

سید بن طاووس زیارتی را که انسان در حرم های مطهره می خواند روایت
می کند و بعد از آن، جملاتی می گوید که مفادش این است:

در بالای سر قرار بگیر و بگو: خدایا اگر من بهتر و پاک تر از این امام سراغ
داشتم، او را به سوی تو شفیع قرار می دادم! و حالا این امام را شفیع قرار
داده ام؛ زیرا دلی پاک تر و بنده ای مقرب تر از او سراغ ندارم!

۱. رجوع شود به *انوار الملکوت*، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. برگرفته از *الکافی*، ج ۳، ص ۴۷۷؛ ج ۲، ص ۵۵۲.

بعد سرت را به ضریح بگذار و بگو:

پروردگارا، من برای عرض حاجت به سوی تو از راه دور آمده‌ام، و این امام را بین خود و بین تو واسطه قرار دادم! إِذْ كَانَتِ الْقُلُوبُ إِلَيْكَ بِالْجَمِيلِ تُشِيرُ.^۱ و دعا مستجاب می‌شود.^۲

اینها از شرایط دعا است،^۳ و بسیاری از این شرایطی که گفتیم، امشب در ما جمع است:

اولاً: همه وضو داریم؛ ثانیاً: روزه گرفته‌ایم، و این روزهای ماه رمضان که ما روزه گرفته‌ایم برای خدا روزه گرفته‌ایم، نه برای غیر خدا؛ ایضاً عوض دو رکعت نماز، بیشتر نماز خوانده‌ایم؛ زمان هم زمان خیلی خوبی است، شب قدر است که از شب‌های بسیار ممتاز در بین تمام سال است؛ مکان هم مکان شریفی است، مسجد خانه خدا است و خدا ما را به این خانه خود دعوت کرده است و ما هم ملتزمیم، و بر عهده او است که دعای میهمانان خود را اجابت کند و تقاضای آنان را بدهد؛ و دیگر اینکه همه با همدیگر در این درخواست و دعا اجتماع کرده‌ایم، و بنابراین دل‌ها به یکدیگر پیوند می‌خورد و برای جلب رحمت پروردگار خیلی مؤثر است.

از اینها گذشته، اگر کسی دینی و یا حقی بر گردن انسان دارد، انسان الآن تصمیم بگیرد که آن حق را ادا کند؛ و اگر کینه‌ای از برادران مؤمن در دل انسان است انسان به خدا واگذار کند، خدا خیلی بهتر می‌تواند از عهده بر بیاید. ما نه این قدر عمر داریم و نه حال و مجال داریم که دل‌های خود را از کینه‌های برادران مسلمان

۱. *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۳۵۸، تعلیقه:

«زیرا دل‌های ما همگی تو را به کردار جمیل و زیبا می‌شناسند (و به رحمت و عطف نسبت به بندگان اشارت می‌نمایند).»

۲. *مصباح الزائر*، ص ۴۶۸ - ۴۷۲.

۳. جهت اطلاع بیشتر از شرایط بیست و پنج گانه استجاب دعا رجوع شود به *انوار الملکوت*، ج ۲، نور ملکوت دعا، مجلس ۹، ص ۳۵۱ - ۴۱۲.

پر کنیم؛ چون آن کینه ما را سنگین و خسته می‌کند و از کار می‌اندازد، پس به خدا واگذار می‌کنیم و خدا خودش می‌داند. چرا ما خودمان را سنگین کنیم؟! خدا بهترین منتقم است! پس الآن تمام این دل‌ها را از هر کینه‌ای که هست پاک کنیم تا دعایی که می‌خواهیم بکنیم، مستجاب شود.

از طرف دیگر، امیرالمؤمنین را شفیع قرار می‌دهیم؛ چون امیرالمؤمنین قلب است، ولی خدا است، وصی پیغمبر آخر زمان است، نفسش خیلی واسع است و ولایتش خیلی قوی است. این منصبی که به امیرالمؤمنین داده شده است منصب تشریفاتی نیست، پروردگار یک خاصه در آن وجود مقدس قرار داده است که آن خاصه تحمل این علوم کثیر و این قدرت‌های کثیر را می‌کند. تمام ابتلائات که به هر پیغمبری داده شده است به امیرالمؤمنین داده شده است؛ چون تمام ابتلائات پیغمبران به پیغمبر آخرالزمان داده شده است، و ابتلائات پیغمبر به امیرالمؤمنین داده شده است. از طرفی، تمام معجزاتی که به دست انبیا صورت گرفته است، به دست پیغمبر صورت گرفته است و بعد به دست امیرالمؤمنین؛ یعنی به موازات ابتلائات، معجزات و کرامات داده شده است. این ناشی از آن خاصیت و خصوصیت در آن نفس مقدس است که در اثر ارتباط با پروردگار و تقرب و فنای در ذات او، ولایتش تا این حد گسترش پیدا کرده است، و روحش از نقطه نظر ولایت تکوینی و تشریحی بر تمام موجودات عوالم استیلاء دارد.

بزرگان اهل تسنن، در احوالات امیرالمؤمنین نوشته‌اند:

از جمله اخباری که آن حضرت راجع به غیب می‌دادند، اخبار راجع به شهادت خود در چندین مورد بود؛ که جای اشکال نیست.

و بعد می‌گویند:

از عجایبی که از امیرالمؤمنین علیه السلام سر زد این است که بعد از شهادت آن حضرت، هر سنگی که در بیت المقدس از زمین برداشتند، در زیر آن خون تازه بود!

بیت المقدّس یک مکان خیلی خیلی شریف است! بعد از مکه مکرمه و حرم مطهر حضرت رسول، شریف ترین مکان بیت المقدّس است.

این روایت را تنها شیعه‌ها نمی‌گویند؛^۱ سنّی‌ها هم نقل می‌کنند!^۲ ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه داستان‌هایی دارد.^۳

چرا خون جاری می‌شود؟ برای اینکه روح او بر تمام ارواح، حتّی ارواح جمادات استیلاء پیدا کرده است. حالا اگر انسان به این روح متّصل بشود و او را پیش خدا شفیع قرار بدهد، این روح نمی‌تواند برای انسان کار بکند؟! میثم تمّار می‌گوید:

یک شب با امیرالمؤمنین علیه السّلام از کوفه خارج شدیم، آن حضرت در مسجد جُعی آمدند، چهار رکعت نماز خواندند و بعد دست به دعا برداشتند: «إلهی کیف أدعوك و قد عصیتک، و کیف لا أدعوك و قد عرفتک؟! حُبک فی قلبی مکین!» - تا آخر دعا.

بعد حضرت از مسجد بیرون آمدند و من هم به دنبال آن حضرت بودم، تا در میان بیابان تاریک و نخلستان‌های کوفه آمدند، و من هم با آن حضرت می‌آمدم، حضرت گفتند: «ای میثم، دیگر بایست!» یک خطّی جلوی من کشیدند و گفتند: «از اینجا دیگر تجاوز نکن؛ مأذون نیستی!» من هم همان‌جا ایستادم و حضرت جلو رفتند و رفتند تا به اندازه‌ای که دیگر به چشم دیده نمی‌شدند و حسّی و اثری از آن حضرت نبود، مدت‌ها گذشت و هیچ خبری نبود!

من خیلی وحشت کردم، گفتم: مولای من امیرالمؤمنین در میان این بیابان رفت، در این شهری که پر از دشمن است، خوارج تشنه خون آن حضرت

۱. شرح الأخبار، ج ۲، ص ۴۴۷؛ الإختصاص، ص ۱۴۶.

۲. المستدرک، حاکم نيسابوری، ج ۳، ص ۱۴۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۸۸؛ نظم درر السمطين، ص ۱۴۸.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱۳-۱۲۶.

هستند؛ اگر الآن آن حضرت را در میان این بیابان و نخلستان بگیرند و شهید کنند، چه کسی خبر پیدا می‌کند؟! من چرا اینجا ایستاده‌ام؟! همین طور با خود مردّد بودم که بروم یا نروم؟ اگر بروم مولا اجازه نداده است، و اگر نروم چگونه طاقت بیاورم؟! بالأخره رفتم. مسیری بسیار طولانی طی کردم، دیدم که آن حضرت سر در چاهی کرده است و مشغول صحبت کردن است. آن حضرت تا احساس کرد که صدای پایی است، فرمود: «کیستی؟»
عرض کردم: من میثم هستم.

فرمود: «چرا آمدی؟! مگر من نگفتم نیا؟»

گفتم: ای مولای من! نخواستم مخالفت کنم، ولی طاقت نیاوردم! دیدم که من زنده باشم و شما را در میان این بیابان خطرناک تنها بگذارم! طاقت نیاوردم.

حضرت فرمودند: «چیزی از صحبت‌های من شنیدی؟»

عرض کردم: نه، فقط لحن صحبت به گوش من می‌خورد، ولی چیزی درک نکردم.

حضرت فرمودند:

و فِي الصَّوْدِرِ لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي
تَكَتُّ الْأَرْضِ بِالْكَفِّ وَأَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّي
فَمَهْمَا تَبُبْتُ الْأَرْضُ فَذَلِكَ النَّبْتُ مِنْ بَدْرِي

«۱. در دل من به اندازه‌ای مطالب و اسرار است که بعضی اوقات مرا خسته و سنگین می‌کند و کسی را پیدا نمی‌کنم که با او راز بگویم و آن اسرار را به او بسپارم، ولیکن آدم باید این اسرار را تحمل کند!

۲. در میان بیابان می‌آیم و با دست، خاک را عقب می‌زنم و اسرار خودم را در خاک پنهان می‌کنم، و رویش را با خاک می‌پوشانم.

۳. تا بعداً گیاهانی که از این زمین درمی‌آید با اسرار امیرالمؤمنین توأم باشد و عالم کون آن اسرار را از یاد نبرد، و آن زندگی و حیات را نگاه دارد.»^۱

۱. المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۱۴۹ - ۱۵۳.

این است معنای ولایت! پس ما که الآن سر سفره امیرالمؤمنین نشستیم، این ایمانی که داریم، این قرآنی که داریم، این حیاتی که داریم، همه در اثر همان مجاهدات و در اثر همان ولایت کلیه است که ارواح ما گرفته است و بر آنفس ما مستولی شده است و برزخ و مثال ما با آن حضرت اتصال پیدا کرده است. الحمدلله ما مؤمنیم و مشرف به دین اسلام هستیم و قرآن را کتاب خود قرار داده‌ایم، و امیدواریم که دعای ما هم به برکت ولایت آن حضرت مستجاب بشود.

تمام شیعیان نوشته‌اند، و از طریق اهل تسنن من از خطیب بغدادی در کتاب

تاریخ بغداد دیدم که:

وقتی حضرت برای جنگ صفین حرکت می‌کردند، از جله که خارج شدند و از انبار به طرف صفین می‌رفتند، جماعت لشگر مبتلا به تشنگی شد و آب در میان بیابان نبود. خدمت امیرالمؤمنین آمدند و عرض کردند که همه لشگر تشنه هستند ولی آب نداریم.

حضرت فرمودند: «مقداری برویم!» مقداری جلو آمدند، حضرت گفتند: «زمین را بکنید!» زمین را کردند و خاک را کنار ریختند، حضرت فرمود: «باز بکنید!» کردند تا به سنگی رسیدند، آنچه کردند نتوانستند سنگ را بکنند؛ سنگ خیلی سنگ قطوری بود! امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و خود با همان معول و کلنگ به سنگ زدند و آن سنگ قطور شکافته شد و آب از زیر سنگ بالا زد به طوری که آب تا روی زمین آمد و تمام لشگر آب برداشتند و مشک‌ها را پرکردند و مواشی و چهارپایان را آب دادند و حرکت کردند.

در تاریخ بغداد می‌نویسد:

مردم قبل از اینکه از این آب بخورند سه دسته شدند: یک دسته از دور خیال کردند که در بیابان آب است، از آن طرف رفتند که آب بیاورند، ولی آب نبود و سراب بود؛ یک دسته به طرف شط رفتند تا چندین فرسخ راه طی کنند و به شط برسند؛ جماعتی هم با امیرالمؤمنین بودند که من جمله راوی این روایت، ابوسعید عقیصا است که می‌گوید:

«من این معجزه را به دست امیرالمؤمنین دیدم و آب خوردیم و برداشتیم و رفتیم. چندین فرسخ که جلو رفتیم باز آب نایاب شد، حضرت امیرالمؤمنین با لشکر می‌رفتند، من و جماعتی از لشکریان با خود گفتیم که به همان چاه برگردیم و باز آب برداریم و مشک‌های خود را پر کنیم و با خود بیاوریم. در همان نقطه آمدیم، نزدیک دیر راهبی بود. هرچه گشتیم دیدیم که آب نیست! خیلی متعجب شدیم! در آن دیر رفتیم و از آن شخص نصرانی مذهب که در دیر بود پرسیدیم که این آبی که اینجا بود چه شد؟ گفت: «آب چیست؟» گفتیم: آب! ما آب خوردیم! امیرالمؤمنین دستور داد اینجا را حفر کردند، و سنگ را شکافتند و آب بالا آمد!

گفت: «ابداً اینجا آبی نیست! من سالیان دراز است که در اینجا زندگی می‌کنم و اینجا آبی نیست!»

گفتیم: در فلان نقطه! راهب گفت: «چه کسی کلنگ زد؟» ما معرفی کردیم؛ گفت: «از این چاه خبری ندارد الا پیغمبر یا وصی پیغمبر! و هیچ‌کس نمی‌تواند او را کشف کند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر! این شخصی که همراه شما است یا پیغمبر است و یا وصی پیغمبر، و اگر خودش بیاید می‌تواند کشف کند و الا هیچ‌کس از آن خبر ندارد.»^۱

حالا این آبی از آب‌های مادی است؛ اما آب ولایت و نفحات قدسیه و ریزش باران رحمت از عوالم غیب توسط قلب آن حضرت بر تمام عوالم امکان، خودش داستان‌هایی دارد! اینها همه نمونه‌ای از خروار است؛ خلاصه هرچه هست در اینجا است!

امیرالمؤمنین قلب عالم امکان و ولی مطلق کارخانه خدا است! ما هم ادعا می‌کنیم که شیعه آن حضرت هستیم، گرچه در این ادعا قدری زیاده‌روی می‌کنیم، و شیعه بودن شرایط و جهاتی دارد که پیاده شدنش در وجود ما خیلی مشکل است؛ اما

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۲؛ وقعة صفین، ص ۱۴۵؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۸۱؛ با قدری اختلاف در مصادر.

امیدواریم که این ادعای مجازی را خداوند به سرحدّ حقیقت برساند، و این مجاز را قنطره برای حقیقت قرار بدهد! اما آنچه مسلم است اینکه محبّ هستیم و سفره امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی گسترده است و به تمام محبین خود از آن غذاهای عالم ملکوت در این سفره اش می دهد و همه را ایشباع و سیر می کند. سفره امیرالمؤمنین کوچک نیست و غذا هم در آن محدود نیست؛ او ولی مطلق پروردگار است و تمام آرزاق عالم از ناحیه آن حضرت دارد افزایه می شود.

بنابراین ما امشب قلب خود را پاک و آماده کنیم و با شفاعت امیرالمؤمنین، از خدا بخواهیم که همه گناهایی را که کرده ایم بیامرزد، و ما را دیگر موفق به گناه نکند، و ما را در این چند روزه عمر به خود وامگذارد!

در هرچه از خدا می خواهیم، عافیت را قید کنیم! عافیت یعنی فلاح و رستگاری. ممکن است انسان طول عمر داشته باشد، اما طول عمر برای او عافیت نباشد؛ یا مال زیادی داشته باشد، اما آن مال زیاد موجب گرفتاری و نکبت و ضیق معیشت و تاریکی دل او باشد، بنابراین عافیت نیست؛ یا ممکن است انسان جاه و جلال داشته باشد، ولیکن آن جاه و جلال او را به جهنم بکشد، پس عافیت نیست. عافیت یعنی پاک شدن دل از امراض نفسانیّه، و زیاد شدن یقین، و بالأخره در آن ساعتی که انسان می خواهد از دار دنیا برود با لبخند و تبسم و با خوشحالی از دنیا برود، قلبش گرفته نباشد، وجهه اش رو به دنیا نباشد و رو به آخرت باشد و دنیا را فراموش کرده باشد.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام از میان جمعیتی می گذشتند آن جمعیت باهم بحث داشتند؛ یکی می گفت: «بهترین سالها فلان سال است.» یکی می گفت: «بهترین ماهها ماه رمضان است.» یکی می گفت: «بهترین روزها روز قدر است.» یکی می گفت: «بهترین ساعتها ساعت آخر جمعه و نزدیک غروب است که موقع استجاب دعا است.»

حضرت ایستادند و گوش کردند و فرمودند:

تمام این حرف‌هایی که می‌زنید خوب است، ولی بهترین روزها و بهترین ساعت‌ها و بهترین سال‌ها آن است که وقتی انسان می‌خواهد از اینجا حرکت کند و برود، رو سفید باشد، با قلب خوش برود، رویش متوجه آن عالم باشد؛ نه اینکه متوجه این عالم باشد و با قلب منقبض و حسرت‌زده و ندامت‌زده از اینجا برود. آن ساعتی از همه ساعت‌ها برای انسان پسندیده‌تر است که نامه اعمال را به دست انسان بدهند و انسان را به همان عوالم قدس دعوت کنند، نه اینکه در زمین مغلّد بماند.^۱

امشب شب ضربت خوردن آن حضرت است، و واقعاً بر تمام مسلمان‌ها مصیبت بزرگی است.

حضرت در این ماه مبارک در چندین موقع خبر از شهادت خود دادند. یک مرتبه برای حضرت امام حسن و امام حسین و سایر اولاد خود بیان کردند:

یک روز من خدمت پیغمبر بودم و پیغمبر رو به من کرد و فرمود: «یا علی، أَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى الْأَوْلِينَ؟» «آیا می‌دانی که شقی‌ترین اولین (شقی‌ترین همه پیشینیان) چه کسی است؟»

عرض کردم: «عَافِرُ نَاقَةٍ تَمُودُ؛» «آن کسی که شتر معصوم حضرت صالح پیغمبر را پی کرد و او را کشت.»

پیغمبر فرمود: «یا علی، أَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟» «آیا می‌دانی که شقی‌ترین آخرین (شقی‌ترین همه پسینیان) کیست؟»
عرض کردم: «نمی‌دانم!»

حضرت دست به محاسن من زد و فرمود: «مَنْ يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ! «آن کسی که محاسن را از خون یافوخ سر (جلوی سر) خضاب می‌کند! او شقی‌ترین افرادی است که در آخرالزمان خواهد آمد!»^۲

«یافوخ» به این مقدمه جلوی سر می‌گویند؛ بچه‌هایی که متولد می‌شوند تا مدتی

۱. المواعظ العددیة، عینائی، ص ۲۰۹، با قدری اختلاف.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۸، ص ۳۸؛ با قدری اختلاف در مصادر.

بعضی جاهای جلوی سرشان نرم است، که به آن در عربی یافوخ می‌گویند. حضرت در بالای منبر خطبه می‌خواندند، یک مرتبه فرمودند: «امسال شما جمعیت به حج می‌روید ولی من در میان شما نیستم.»^۱

یک روز به حضرت امام حسن علیه السلام رو کردند و فرمودند: «یا ابا محمد، چند روز از ماه رمضان گذشته است؟» عرض کرد: «پدر جان، سیزده روز.» فرمودند: «یا ابا عبدالله، چند روز از ماه رمضان مانده است؟» حضرت سیدالشهدا عرض کرد: «پدر جان، هفده روز.» حضرت دست به محاسن خود کشیدند و فرمودند: «والله نزدیک شده است که آن وعده الهی برسد و این محاسن از خون یافوخ سر آغشته گردد!»^۲

در همین روزها بود که امیرالمؤمنین علیه السلام خوابی دیدند، و آن خواب را برای امام حسن نقل کردند و فرمودند:

در خواب دیدم که جبرائیل در بالای کوه ابوقیس (که در مکه است) ایستاده است. دو سنگ از آنجا برداشت و در دو دست خود گرفت و بالای کعبه آمد و این دو سنگ را بالای خانه خدا محکم به هم زد. این دو سنگ خرد شد و هر ذره‌ای از آن در یکی از خانه‌های مکه و خانه‌های مدینه فرود آمد. می‌دانی تعبیرش چیست؟

حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدر جان، نمی‌دانم؛ حضرت فرمودند: به زودی من شهید خواهم شد و این مصیبت من، عالم را متزلزل می‌کند، و تمام خانه‌های مکه و خانه‌های مدینه به مصیبت من عزادار می‌شوند.^۳

حضرت در این ماه مبارک رمضان یک شب افطار در خانه حضرت امام حسن و یک شب در خانه حضرت امام حسین و یک شب در خانه حضرت زینب - که عیال حضرت عبدالله بن جعفر بود - افطار می‌کردند؛ و در روایات متعدّد داریم که

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۴.

۲. الفضائل، ابن‌شاذان، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۹، با قدری اختلاف.

حضرت بیش از سه لقمه افطار نمی کردند، و وقتی سؤال می کردند: چرا؟ می فرمود:
 نزدیک است که امر الهی برسد و نمی خواهم با شکم سیر ارتحال بکنم و به
 ملاقات خدا بروم!

در شب نوزدهم در خانه حضرت ام کلثوم بود؛ حضرت ام کلثوم راوی این
 حدیث است، می فرماید:

پدرم در منزل آمد و چند رکعت نماز (نماز مغرب) خواند. من طبقی از
 غذا برای افطار آن حضرت آماده کرده بودم که در آن طبق دو گرده نان جو،
 ظرفی از شیر و ظرفی از نمک بود. آقا چندین رکعت نماز خواند، بعد به
 این طبق نگاه کرد و فرمود: «ای دختر جان، در این طبق دو خورش برای
 من حاضر کرده ای؟! مگر نمی دانی که من از برادر و پسر عمم رسول خدا
 تبعیت می کنم؟! ای دختر، دنیا در حلالش حساب است و در حرامش
 عقاب! هرچه خوراک و پوشاک انسان در دنیا راحت تر و لذیذتر باشد،
 وقوف انسان در پیشگاه الهی در روز قیامت بیشتر طول خواهد کشید!»

حضرت فرمودند: «افطار نمی کنم تا یکی را برداری!» من کاسه شیر را برداشتم
 و حضرت چندین لقمه از آن نان جو با نمک افطار کرد و مشغول به نماز شد.^۲
 حضرت امشب زیاد نماز خواند، و برخلاف شب های دیگر که وقتی پاسی
 از شب می گذشت از منزل بیرون می رفت، امشب هیچ از منزل بیرون نرفت.
 خیلی مضطرب بود، مثل اینکه منتظر امری بود که برسد. سوره یس تلاوت
 می کرد و بعضی اوقات می فرمود: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»
 و گاهی می فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ؛ "خدایا، مرگ را برای من
 نجسته و ملاقات خود را برای من مبارک گردان!"»

عرض کردم: پدر جان، امشب حال شما غیر از شب های سابق است، این
 چه قضیه ای است؟!

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

فرمود: «امر خدا نزدیک است که برسد.»
 عرض کردم: پدر جان، کدام امر خدا؟
 فرمودند: «آن وعده‌ای که پیغمبر خدا به من داده است، در صبح همین شب است و آثار و علائمش ظاهر است.»
 از اطاق بیرون می‌آمد و به آسمان نگاه می‌کرد و می‌فرمود: «والله ما كَذِبْتُ ولا كُذِّبْتُ؛ وإِنَّهَا اللَّيْلَةُ [الَّتِي وَعَدْتُ بِهَا]! "نه دروغ می‌گویم و نه به من دروغ گفته شده است؛ قسم به خدا این همان شبی است که پیغمبر خبر داده است!"»
 لم يزل قائماً و راکعاً و ساجداً؛ «حضرت همین‌طور یا می‌ایستاد و نماز می‌خواند، یا به حال رکوع بود و یا سجده می‌کرد!» و تلاوت قرآن می‌کرد، تا نزدیک اذان صبح که ابن نبّاح، مؤذّن آن حضرت اذان داد.
 آقا از اطاق پایین آمد، تجدید وضو کرد و برای آمدن به مسجد آماده شد.
 عرض کردم: پدر جان، حال شما امشب غیر از سایر شب‌ها است، اگر احتمال می‌دهید که امشب بر شما مصیبتی وارد می‌شود، اجازه بدهید جُعدّه (جعده بن هُبیره مخزومی، خواهر زاده حضرت و از مردان بزرگ روزگار، و پسر ام‌هانی، خواهر امیرالمؤمنین است.) به مسجد برود و نماز بخواند.
 آقا فرمود: «مگر از امر پروردگار می‌توان گریخت؟! قضای الهی است، و من در راه بهشت و سعادت می‌روم و نمی‌شود از قضای الهی تخطی کرد!»
 همین‌که آقا می‌خواست از منزل بیرون بیاید، چندتا مرغابی که در منزل بودند با منقار خود دامن آقا را گرفتند و صدا می‌کردند و صیحه می‌زدند؛ خواستند آنها را جدا کنند، حضرت فرمودند:
 «دَعُوهُنَّ؛ فَإِنَّ صَوَائِحَ تَتَّبِعُهُنَّ نَوَائِحَ!» «اینها را به حال خودشان بگذارید؛ اینها صیحه‌هایی می‌زنند، ولیکن به دنبالش در این خانه‌ها گریه‌کنندگانی است!»»

از منزل بیرون آمدند، قلاب در به کمر بند گرفت و کمر بند آقا باز شد؛ آقا کمر را محکم بست:

أَشَدُّ حَيَاظِيْمَكَ لِلْمَوْتِ، فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيْكََا

[و لَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ، إِذَا حَلَّ بِنَادِيْكََا]

و لَا تَغْتَرَّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُؤَافِيْكََا^۱

كَمَا أَضْحَكَكَ الذَّهْرُ، كَذَاكَ الذَّهْرُ يُؤَيِّكََا

«ای علی، کمر خود را برای موت و شهادت محکم ببند! [و از مرگ، جزع و فزع نکن زمانی که در آستان تو فرود آید!]^۲»

و به این روزگار اعتماد نکن، که هرچه دارد غرور و گول است! روزگار یک روز انسان را می‌خنداند و یک روز انسان را به گریه می‌اندازد!»

آقا در مسجد آمد، چراغ‌های مسجد کوفه خاموش بود، بالای مأذنه آمد و اذان داد به طوری که تمام اهل کوفه صدای آن حضرت را شنیدند. از مأذنه پایین آمد و مردم را برای نماز بیدار می‌کرد:

الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ! قَوْمَا عَنِ نَوْمَتِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ! الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ!^۳

خَلُّوْا سَبِيْلَ الْجَاهِدِ الْمُجَاهِدِ [فِي اللَّهِ ذِي الْكُتُبِ وَ ذِي الْمَشَاهِدِ]

فِي اللَّهِ لَا يَعْْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ وَ يَوْقِظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ؛

«برخیزید، برخیزید! موقع نماز است!»

تا اینکه از نزد ابن ملجم گذشت، ابن ملجم با دو نفر دیگر به نام وردان و شیب برای

۱. نسخه بحار: «و لَا تَغْتَرَّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُؤَافِيْكََا»

۲. امام شناسی، ج ۳، ص ۲۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۸ و ۲۷۶ - ۲۷۹، با قدری اختلاف.

۴. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۰. ترجمه:

«راه این ساعی و مجاهد در راه خدا را باز کنید! کسی که مرد کتب الهی و میدان‌های جهاد است! کسی که غیر از خدای یگانه را نمی‌پرستد و مردم را (برای رفتن) به سوی مساجد، بیدار می‌کند!» (محقق)

قتل حضرت در مسجد بودند؛ هر سه شمشیرهای تیز و زهرآلود با خود داشتند، و هم عهد و هم پیمان شده بودند.

حُجْر بن عَدَى که آن شب در مسجد کوفه تا به صبح بیدار، و به عبادت مشغول بود، می گوید:

نزدیک اذان صبح که شد دیدم اشعث بن قیس می گوید: «ای ابن ملجم، اذان صبح نزدیک شد، برخیز! مبادا درنگ کنی والّا بعداً رسوا خواهی شد!»
من تا این کلام را از او شنیدم، قلم تکان خورد و گفتم: وَيَحْكُ يَا أَعْوَرُ!
أَتُرِيدُ قَتْلَ عَلِيٍّ؟! «تو می خواهی علی را بکشی؟!»

برخاستم و به منزل آمدم تا به امیرالمؤمنین خبر بدهم که اینها امشب قصد سوئی دارند! به مسجد برگشتم و دیدم کار گذشته است و تمام مردم از اطراف و اکناف به مسجد روی آورده‌اند.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب می افتد و خاک‌های محراب را جمع می کند و به مغز سر خود می گذارد و صدا می زند:

فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ! فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ! «قسم به خدای کعبه، فائز شدم و به مقصود رسیدم! (مقصود من این ساعت و این لحظه است!)»
﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾.^۲

جبرائیل در میان آسمان و زمین ندا می کند:

تَهَدَّمَتْ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى؛ «قسم به خدا پایه‌های ایمان شکست!»
و انظمت أعلام التقی؛ «ستاره‌های درخشان تاریک شد!»
و انفصمت العروة الوثقی؛ «ریسمان محکم ولایت پاره شد!»
أبها الناس، قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى، قُتِلَ وَصِيُّ الْمُجْتَبَى!

۱. العدد القویة، ص ۲۴۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۹، با قدری اختلاف در مصادر.

۲. سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۵۹.

«از زمین، شما را آفریدیم و در زمین برمی گردانیم و برای مرتبه دیگر از زمین بیرون می آوریم!»

«ای اهل عالم، علی را کشتند، پسر عموی پیغمبر، وصی مجتبی^۱، امام زمان را کشتند!»

بادهای مخالف می‌وزید، آسمان تاریک شد، درهای مسجد کوفه به هم می‌خورد، صدای جبرائیل در میان آسمان و زمین بلند شد و به خانه امیرالمؤمنین رسید، حضرت زینب و أم کلثوم و حسنین و سایر اولاد آن حضرت ندا بلند کردند: «وا أبتاه! وا أبتاه! وا علیاً! وا امیر المؤمنینا!»^۲

شما هم یک دل و یک قلب، بعد از این حالات خوشی که پیدا کردید، با آنها هم صدا بشوید! امیرالمؤمنین پدر شما است؛ پیغمبر فرمود: «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة!»^۳ همه ناله بکنید و در عزاداری امیرالمؤمنین با آنها شریک بشوید و باهم صدا بزنید و همه بگویید: «وا محمدًا! وا امیر المؤمنینا!»

۱. لغت نامه دهخدا: «مجتبی: برگزیده.»

۲. برگرفته از: بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۹ و ۲۷۶-۲۸۶؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام،

ج ۳، ص ۳۱۰؛ العدد القویة، ص ۲۴۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۹.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۱.

مجلس هشتم

فلسفه دعا و شرایط استجابت (۲)

طهران، مسجد قائم، شب ۲۱ رمضان المبارک سال ۱۳۹۷ هجری قمری

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بارئِ الخَلْقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ
وَ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَيَّ أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ، خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ لعنةُ اللَّهِ عَلَيَّ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قال اللهُ الحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي
وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^١

سابقاً عرض شد که اساس دین بر عبادت است و اساس عبادت بر دعا است. دعا روح و جان عبادت است، و شخصیت و کینونت شخص مؤمن و متدین به دین، به همان حال التجا و توسلی که به مقصد خود و به خدا دارد بستگی دارد؛ هرچه این حال بهتر باشد، ایمان او قوی تر و یقین او استوارتر است و هرچه کمتر باشد، از این مرحله نصیب کمتری دارد.

برای دعا شرایطی ذکر شده است، من جمله آن شرایط:

١. سوره بقره (٢) آیه ١٨٦.

یکی این است که انسان قبل از دعا، خدا را تمجید کند، تحمید کند، تحسین کند، صفات علیا و اسماء حسناى او را برشمرد، او را به قدرت و عظمت بستاید، یکایک نعمی را که به انسان داده است یاد کند و بعد دعا کند و از او چیزی طلب کند.^۱ لذا مشاهده می‌کنیم در ادعیه‌ای که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است، همه بر این مضمون و بر این طریق است. در همین دعای افتتاح که در شب‌های ماه رمضان می‌خوانیم و دعای بسیار عالیة المضامینی است، اوّل به حمد خدا و ستایش او شروع می‌کند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أفتتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنْكَ...

و صفات خدا را می‌شمارد و تمجید می‌کند و بعد درخواست می‌کند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَلِيلاً مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ...^۲

و آن وقت دعا می‌کند.

در دعای کمیل داریم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَخَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ...

یکایک صفات خدا را می‌شمارد و بعد می‌گوید:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ...^۳

۱. *إحياء علوم الدين*، ج ۱، جزء ۳، ص ۵۵۶؛ *الكافي*، ج ۲، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.

۲. *تهذيب الأحكام*، ج ۳، ص ۱۰۸ - ۱۱۱. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۴ و ۱۵۳:

«خدایا من افتتاح می‌کنم ثناء را به حمد تو، و تو کارهای راست و درست و یقینی و استوار را از روی من خود و کرم خود تسدید می‌کنی (یعنی کار را محکم می‌کنی). پروردگارا، من از تو درخواست مسئله‌ای کوچک از دریای بی‌کران لطف تو دارم، درحالی‌که نیاز من به آن بسیار است.»

۳. *مصباح المتهجد*، ج ۲، ص ۸۴۴ - ۸۵۰. ترجمه از *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۱۵۷؛ و شرح

فقراتی از دعای ابوحمزه، ج ۲، ص ۱۶۴: ⇐

و شروع به دعا می کند.

یا در دعای صبح داریم:

اللَّهُمَّ يَا مَنْ ذَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبَلُّجِهِ، وَ سَرَّحَ قَطْعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ
بِغِيَابِهِ تَلْجُلُجِهِ...

و بعد شروع به دعا می کند:

وَ افْتَحِ اللَّهُمَّ لَنَا مَصَارِيحَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِيحِ الرَّحْمَةِ وَ الْفَلَاحِ...^۱

و حَقّاً هم همین طور است؛ انسان وقتی چیزی از یک بزرگ تقاضا می کند، اول صفات و کرم او را بیان می کند و بعد از او تقاضا می کند.

یکی دیگر از شرایط دعا «یقین» است به اینکه مطمئن باشد که خدا می تواند حاجت انسان را بدهد، و دعا از روی شک و تردید و ریب نباشد. هر دعایی که از روی یقین باشد، به منصّه اجابت می رسد!^۲

یکی دیگر از شرایط دعا «إلحاح» است، یعنی اصرار کردن. انسان وقتی چیزی از شخصی می خواهد و می داند که این مشکل فقط به دست او حل می شود، جدی می خواهد؛ اما اگر شک داشته باشد که آن شخص می تواند این مشکل را حل کند یا نه، با خون سردی از او مطلبی را تقاضا می کند. از خدا باید جدی خواست؛^۳ چون:

«بار خدای من، من تو را می خوانم به مقام رحمت خود که تمام موجودات را فرا گرفته است، و به قوتت که با آن تمام موجودات را مقهور فرمودی و در مقابل آن همه چیز به حال خضوع و ذلت درآمد...»

خدایا بیا مرز آن گناہانی را که پرده عصمت را پاره می کند.»

۱. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹ - ۳۴۱. ترجمه:

«بار پروردگارا، ای کسی که روشنایی صبحدم را با بیان تابناکش بیرون آورد، و قطعه های شب تاریک را با سیاهی تحیرش پراکنده کرد...»

خدایا، درهای روز را با کلیدهای رحمت و رستگاری به روی ما بگشا! (محقق)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳.

۳. همان، ص ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۹۰؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

أَزْمَةُ الْأُمُورِ طُرًّا بِيَدِهِ وَالْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ^۱
 «تمام این زمام‌ها و رشته‌های امور به دست خدا است، و تمام کائنات از مدد خدا امداد می‌شوند.»

این فقره منتخب از دعای امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: «عَلِمًا
 بِأَنَّ أَزْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَمَصَادِرَهَا عَنْ قَضَائِكَ.»^۲

یکی از شرایط دعا این است که انسان وقتی حال انقطاع به سوی خدا دارد و حالش خوش است، و آن وقتی که رحمت پروردگار نازل می‌شود، دعا کند؛ اما وقتی که حالش متغییر است یا وقتی که غضب خدا می‌خواهد نازل شود، دعا زیاد تعریف ندارد.^۳

مرحوم کلینی در کافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که در چهار موقع دعا را معتتم بشمارید:

إِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ عِنْدَ الْأُذَانِ وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ
 وَ عِنْدَ التِّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ.^۴
 «وقتی که تلاوت قرآن می‌کنید، بعد از آن دعا کنید!»

زیرا که در حال تلاوت قرآن، شما مشغول صحبت کردن با خدا بودید و کلام او را استماع کردید و انقطاعی پیدا کردید و رحمتی به شما نازل شده است؛ لذا دعا بعد از تلاوت قرآن مستجاب است.

«و دعا بعد از اذان مستجاب است.»

خدا را به تکبیر و تحمید یاد کردید، شهادت بر توحید و رسالت دادید، بر سنت پیغمبر

۱. شرح المنظومة، ج ۲، ص ۳۵.

۲. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۴۹، خطبة ۲۲۷. تفسیر آیه نور، ص ۲۴۳، تعلیقه:

«زیرا که می‌دانند سررشته تمام کارها به دست توست، و صدور احکام قضاء به فرمان تو می‌باشد.»

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷.

۴. همان.

اعلام به نماز کردید و حالی پیدا کردید، و اگر دعا کنید مستجاب است؛ لذا مستحب است انسان بعد از اذان دعا کند. (هم چنین دعا بین اذان و اقامه هم وارد شده است.^۱)
 «و هنگامی که باران از آسمان می آید، دعا کنید! (چون رحمت خدا نازل می شود.)»

و وقتی دو صف: صف مؤمنین و صف کفار و مشرکین برای جنگ در مقابل همدیگر قرار می گیرند.»

مؤمنین در مقابل کفارند و آماده برای شهادت، در میدان جهاد قدم گذاشته اند و همه به سوی خدا منقطع اند، اینجا دعا مستجاب است؛ لذا قبل از اینکه جنگ کنند، دعا کنند.

روایت دیگری در کافی از حضرت صادق علیه السلام است که می فرماید:

أَطْلُبُوا الدُّعَاءَ فِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: عِنْدَ هُبُوبِ الرِّيحِ وَ زَوَالِ الْأَفْيَاءِ وَ نُزُولِ الْمَطَرِ وَ أَوَّلِ قَطْرَةِ مِنْ دَمِ الْقَتِيلِ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ عِنْدَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ.^۲

«در چهار ساعت دعا کنید: وقتی که باد می وزد، دعا کنید! (آن وزش باد رحمت خدا است.) و در وقتی که سایه ها می رود و خورشید غروب می کند (در آن منظره غروب خورشید)، دعا مستجاب است.»

خدا هم در قرآن مجید می فرماید: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾.^۳
 «و وقتی باران از آسمان می آید، دعا کنید! و وقتی اولین قطره از خون شهید مؤمن به زمین ریخته می شود، دعا کنید! این ساعت خیلی قیمت دارد و درهای آسمان در این مواقع باز است و کسی که دعا کند، دعایش مستجاب است.»

۱. *عده الدعای*، ص ۱۲۵.

۲. *الکافی*، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳. سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۰. *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۵۴۳:

«و قبل از آنکه آفتاب طلوع کند و قبل از آنکه غروب نماید، با حمد و ستایش پروردگارت او را تسبیح کن!»

حالا که شب بیست و یکم ماه رمضان است و ما در این مسجد آمده‌ایم، غیر از آن شرایطی که سابقاً ذکر شد^۱ و إن شاء الله در ما محقق است، مسلماً بعضی از این شرایطی هم که ذکر کردیم، محقق است؛ اولاً: بعد از نماز و تلاوت قرآن و عبادت و اذان و دعا و اینها است، و ثانیاً: دعایی که می‌کنیم جداً بخواهیم و در این دعا إلحاح داشته باشیم و یقین داشته باشیم که کار به دست خدا است و بس!

امشب شب عزیزی است، شب شهادت امیرالمؤمنین است، یگانه دُرِّ صدف کائنات، یگانه والی عالم امکان و یگانه خورشید آسمان ولایت، که امشب خون او به زمین ریخته شده است؛ بنابراین در چنین موقعی دعا کنیم، کأنه در اطراف بستر امیرالمؤمنین هستیم و به برکت آن حضرت که واسطه فیض و موجب جلب افاضات عالم ملکوت بر این عالم است، خدا تفضلی می‌کند و دعاها را مستجاب می‌کند. همه به سوی خدا منقطع باشید و یک توبه اجمالی از همه گناهان بکنید، بعد برای قضای حوائج شخصی، نوعی، رفع گرفتاری‌ها، فرج امام زمان، تعجیل ظهور آن حضرت، صفای قلب، زیادی یقین، روحانیتی که خدا به دل‌های شما بدهد و از عمری که می‌کنید حداکثر استفاده را بنمایید و در عاقبت عافیت نصیب شما بشود، دعا کنید! اینها مسائل خیلی مهمی است که در این مواقع حساس، اگر از خدا بخواهیم امید استجابت داریم.

امیرالمؤمنین علیه السلام چند وصیت کردند که وصیت‌های آن حضرت در کتب معتبره ثبت شده است. یک وصیت هم امروز کردند، که مرحوم کلینی آن وصیت را در فروع کافی در کتاب وصایا ذکر کرده است،^۲ و هم چنین ابن شعبه حرّانی در تحف العقول آورده است.^۳

۱. رجوع شود به ص ۱۵۸.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۵۱.

۳. تحف العقول، ص ۱۹۷.

این وصیت امیرالمؤمنین که راجع به نماز و زکات و احسان و دست‌گیری از یتام و مستمندان و حج بیت‌الله الحرام و سایر جهات است، طبق فرمایش آن حضرت، اختصاص به حضرت امام حسن و امام حسین و سایر فرزندان آن حضرت ندارد، بلکه می‌فرماید: «مَنْ بَلَّغَهُ كِتَابِي؛ کسی که این وصیت من به او برسد او وصی من است؛ هر که می‌خواهد باشد.» بنابراین ما این وصیت را می‌خوانیم و معنا می‌کنیم و بعد إن شاء الله به مقدار مقتضی در احوالات امیرالمؤمنین صحبت می‌کنیم. این وصیتی که الآن قرائت می‌شود، بعد از این فرمایش حضرت است: «هر کس این وصیت را بشنود وصی من است.» بنابراین ما همه وصی امیرالمؤمنین می‌شویم، پس خیلی دارای مقام و شرف هستیم که امیرالمؤمنین ما را وصی خود قرار می‌دهد! آن وقت در این مقام باید دانست که کسی که وصی امیرالمؤمنین بشود و بر خلاف وصیت رفتار کند، کارش مشکل است؛ چون در قرآن مجید داریم:

﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

«شخصی که از دار دنیا می‌خواهد برود و کسی را وصی خود قرار می‌دهد، آن کسی که وصی می‌شود باید طبق وصیت رفتار کند؛ اگر تبدیل بکند، تحریف بکند و مواد و موارد وصیت را از روی ذوق و سلیقه خود عوض بکند گناه بر گردن او است، و خدا دانا است و از تحریف و تبدیل او اطلاع دارد.»

حالا همه آماده باشیم که وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام را گوش کنیم و از خدا بخواهیم که ما را به عمل کردن بر طبق این وصیت، موفق کند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: أَوْصَى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ ﴿إِنَّ

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۱.

۲. سوره توبه (۹) آیه ۳۳؛ سوره صف (۶۱) آیه ۹.

صَلَاتِي وَنُسُكِي وَحَيَاتِي وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ
وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ^۱.

«بسم الله الرحمن الرحيم. این آن موادی است که علی بن ابی طالب به آن وصیت کرده است؛ وصیت می کند بر یگانگی پروردگار و شهادت بر آن می دهد، و شهادت می دهد که محمد بنده خدا و رسول خدا است که: ﴿خدا او را با هدایت فرستاده است برای اینکه مردم را به عالم توحید و معرفت رهبری کند، و او را با دین حق فرستاده است تا اینکه دین او بر سایر ادیان و آراء و مذاهب غلبه کند، گرچه مشرکین را ناپسند باشد.﴾ پس ﴿نماز من، عبادت من، زندگی من و مردن من اختصاص به خدا دارد * پروردگار و آفریدگار عالمیان، شریکی ندارد، و من مأمور به این مطلب هستم و شهادت می دهم که من از مسلمانانم.﴾»

ثُمَّ إِنِّي أَوْصِيكَ يَا حَسَنُ وَجَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي وَوُلْدِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي، بِتَقْوَى اللَّهِ
رَبِّكُمْ ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲.

«پس حقاً من تو را وصی قرار می دهم ای فرزندانم، ای حسن، و وصی قرار می دهم جمیع اهل بیت خود و فرزندان خود را، و هر کس که این وصیت من و این نوشته من به او برسد؛ شما را به تقوای خدا که پروردگار شما است سفارش می کنم و وصیت می کنم که ﴿مبادا شما را مرگ دریابد الا به حال اسلام و تسلیم اوامر پروردگار!﴾»

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۳، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ؛ وَأَنَّ
الْمُبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ.» و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

﴿همه به ریسمان خدا چنگ بزنید، یکدل و یکجهت و یکهدف باشید﴾

۱. سوره أنعام (۶) آیه ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

و جدایی و تفرقه نداشته باشید. ﴿ و من از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: "اگر کسی بین دو نفر که با یکدیگر کدورت دارند اصلاح کند، ثوابش از همه نمازها و روزه‌ها بیشتر است؛ و آن چیزی که اساس دین را ریشه کن می کند و می بُرد، فساد کردن و آتش کدورت را دامن زدن است بین دو نفر که با یکدیگر کدورت دارند."»

أَنْظُرُوا ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَصَلُّوهُمْ، يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْحِسَابَ!

«دیگر آنکه در ارحام خود نظر کنید، از احوالات آنها تفقّد و تجسس کنید، به رحم‌های خود رسیدگی کنید و آنها را صلّه کنید، خدا هم به پاداش این عمل، حساب شما را در روز بازپسین آسان می کند!»

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ! فَلَا تُغَيَّبُوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضْيَعُوا بِحَضْرَتِكُمْ! فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَعْنِيَ أَوْ حَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ، كَمَا أَوْجَبَ لِأَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ.»

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره یتیمان در نظر بگیرید! مبادا آنها گرسنه بمانند! مبادا به آنها رسیدگی نشود و از آنها سرپرستی نکنید! مبادا در مرئی و منظر شما حق آنها ضایع بشود! من از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: "کسی که متکفل امر یتیمی بشود تا به سرحدی که خود آن یتیم مستغنی بشود و در آموزش خود مختار شود، خدا به پاداش این عمل، بهشت را بر او واجب می کند؛ کما اینکه به خورنده مال یتیم آتش را واجب کرده است."»

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ! فَلَا يَسْبِقُكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ!

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره قرآن و در عمل به قرآن در نظر بگیرید! مبادا افرادی غیر از شما که دارای مذهب شما نیستند، به قرآن عمل کنند، از ظواهر قرآن استفاده کنند و در عمل به قرآن از شما جلو بیفتند!»

اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ! فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى بِهِمْ! وَ مَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يوصي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورِثُهُمْ!

«خدا را درباره همسایگانتان در نظر بگیرید! پیغمبر شما دائماً به همسایگان وصیت می کرد! و پیوسته رسول خدا وصیت به همسایگان می کرد تا به

سرحدی که ما گمان بردیم که قرابت و نزدیکی همسایه با انسان به حدی است که پیغمبر می خواهد آنها را وارث انسان قرار بدهد!»

اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ! فَلَا يَخْلُوا مِنْكُمْ مَا بَقِيْتُمْ! فَإِنَّهُ إِن تَرَكْتُمْ لَمْ تُنَظَرُوا! وَأَدْنَى مَا يَرْجِعُ بِهِ مَنْ أَمَّهُ أَنْ يُغْفَرَ لَهُ مَا سَلَفَ!

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را در خانه پروردگارتان در حج و عمره و زیارت بیت الله الحرام در نظر بگیرید! مبادا آن خانه را از خود تنها بگذارید تا آنگاه که شما باقی هستید! بدانید که اگر خانه خدا ترک بشود و کسی برای زیارتش نرود، دیگر هیچ نظر رحمتی به شما نخواهد شد! و کمترین اجر و ثواب کسی که قصد خانه خدا می کند آن است که تمام گناهان گذشته او آمرزیده می شود.»

اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ! فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ، إِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ!

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره نماز در نظر بگیرید! نماز بهترین اعمال است، حَقًّا نماز ستون دین شما است!»

اللَّهُ فِي الزَّكَاةِ! فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّكُمْ!

«خدا را در ادای زکات در نظر بگیرید، و زکات مال خود را بدهید؛ چون زکات غضب پروردگار شما را خاموش می کند!»

اللَّهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ! فَإِنَّ صِيَامَهُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ!

«خدا را درباره ماه رمضان در نظر بگیرید! روزه ماه رمضان سپری است از آتش جهنم!»

اللَّهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ! فَشَارِكُوهُمْ فِي مَعَايِشِكُمْ!

«خدا را درباره مستمندان و فقرا و بینوایان در نظر بگیرید! و آنها را در معیشت های خود شرکت بدهید!»

اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ! فَإِنَّهَا يُجَاهِدُ رَجُلَانِ: إِمَامٌ هُدَىٰ أَوْ مُطِيعٌ لَهُ مُقْتَدٍ بِهَدَاهِ.

«خدا را درباره جهاد با اموال خود، با جان های خود و با زبان های خود در نظر بگیرید و با آنها در راه خدا جهاد کنید! فقط دو دسته در راه خدا

مجاهدند: یکی آن پیشوایی که از روی هدایت و بصیرت، زمام امور مردم را در دست گرفته است و امام به حق و عادل برای جمعیت است؛ دیگر آن کسی که مطیع چنین امامی است و اقتدا به هدایت و راهنمایی او می‌کند؛ (و بقیه افراد مجاهد نیستند).»

اللَّهُ اللَّهُ فِي ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكُمْ! فَلَا يُظْلَمَنَّ بِحَضْرَتِكُمْ وَبَيْنَ ظَهْرَانِكُمْ، وَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى الدَّفْعِ عَنْهُمْ!

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره ذریه پیغمبر خود در نظر بگیرید! مبادا در میان شما و در حضور و غیبت شما آنها مورد ستم و ظلم واقع بشوند! مبادا در شهر شما آنها مورد ستم واقع بشوند و شما بتوانید از آنها دفع کنید ولی دفاع نکنید!»

اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ لَمْ يُحَدِّثُوا حَدَّثًا وَلَمْ يُؤْوُوا مُحَدِّثًا! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى بِهِمْ، وَلَعَنَ الْمُحَدِّثَ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمُ وَالْمُؤْوَى لِلْمُحَدِّثِ!

«خدا را درباره اصحاب پیغمبر خود در نظر بگیرید، آن اصحابی که بدعتی در دین نگذاشتند و حدیثی ایجاد نکردند و بدعت گذارنده‌ای را مأوا ندادند! پیغمبر خدا به آن اصحاب پاک، سفارش می‌فرمود؛ ولی آن افرادی از صحابه خود را که حدیثی در دین می‌گذاشتند و دین تازه‌ای به نام سنت پیغمبر می‌آوردند و بدعتی می‌نهادند، لعن می‌کرد؛ و هم چنین آن افرادی از اصحاب خود و از غیر از اصحاب خود را که به آن افرادی که بدعت می‌گذارند و ایجاد حدیثی در دین می‌کردند، مأوا می‌دادند و کمک می‌کردند، لعن می‌کرد!»

اللَّهُ اللَّهُ فِي النِّسَاءِ وَفِي مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ! فَإِنَّ آخِرَ مَا تَكَلَّمَ بِهِ نَبِيُّكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَالَ: «أَوْصِيكُمْ بِالضَّعِيفِينَ: النِّسَاءِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ!»

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره زنان و درباره ممالیک خود در نظر بگیرید! باید به کنیزها و غلام‌هایی که زیر دست شما هستند خیلی احسان و رحمت کنید! آخرین سخنی که پیغمبر شما فرمود این بود: "ای مردم،

شما را وصیت می‌کنم به دو طایفه ضعیف که حق آنها را رعایت کنید: یکی طایفه زنان و دیگر ممالیک شما!»

الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ! «نماز، نماز، نماز!»

لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً! يَكْفِيكُمْ اللَّهُ مَن آذَاكُمْ وَبَغَىٰ عَلَيْكُمْ!

«در راه خدا از هیچ امری نترسید و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای باک نداشته باشید! خدا خودش از اذیت افرادی که می‌خواهند شما را آزار بدهند و بر شما ستمی بکنند، کفایت می‌کند! شما در راه خدا حرکت کنید و باکی نداشته باشید؛ خدا حافظ شما است!»

﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾،^۱ كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ!

«با مردم به نیکی برخورد کنید! (زبان خوش داشته باشید، امر به خوبی کنید و دعوت به بدی نکنید.)» کما اینکه خدای عزوجل شما را به آن امر کرده است! «و لا تتركوا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فيؤلي الله أمركم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم عليهم!»

«امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید؛ که اگر ترک کردید خداوند بدان شما را بر شما مسلط می‌کند که زمام امور شما را به دست بگیرند، سپس هرچه دعا کنید دیگر مستجاب نمی‌شود!»

و عَلَيْكُمْ - يَا بَنِي - بِالْتَّوَّاصِلِ وَ التَّبَاذُلِ وَ التَّبَارُّ، وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّقَاتُعَ وَ التَّدَابُرَ وَ التَّفَرُّقَ!

«ای فرزندان من، بر شما باد و لازم و واجب است که با یکدیگر وصل کنید، اتحاد کنید، درباره یکدیگر ایثار کنید، فداکار باشید، شما مال خود را به دیگری بذل کنید و دیگری به شما بذل کند، و بر و احسان شما از هریک به دیگری برسد! و مبادا شما به یکدیگر پشت کنید و جدایی اختیار کنید و احسان و مودت و صمیمیت و اتحاد بین شما بریده شود!»

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعَدْوَانِ وَأَنْتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

شَدِيدُ الْعِقَابِ»^۱.

«تا می‌توانید به یکدیگر کمک کنید! هر چه می‌توانید در برّ و تقوا، در نیکی، در احسان، در کارهای خوب و در کارهایی که انسان را به تقوا می‌رساند، کمک کنید! و بر گناه و ستم کمک نکنید، و هر جا که می‌بینید جای گناه یا جای ستم است، خودتان را کنار بکشید و به هیچ وجه کمک کار در آن کار نباشید! و از خدا بپرهیزید که خدا ﴿شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ است!»
حَفِظَكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ، وَ حَفِظَ فِيكُمْ نَبِيِّكُمْ! أَسْتَوِدِعُكُمْ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتَهُ!

«خدا إن شاء الله همه شما را حفظ کند، که شما اهل بیت من و از این خاندان هستید، و خدا در میان شما پیغمبر شما را حفظ کند! (یعنی سنت و آیین پیغمبر را در قلوب شما حفظ کند تا وجود شما همیشه ملازم با پیغمبر باشد و از حیات پیغمبر در دل‌های شما باشد.) همه شما را به خدا می‌سپارم، با همه شما وداع می‌کنم و بر همه شما سلام می‌فرستم، سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد!»

ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حَتَّى قُتِلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛
«آن حضرت بعد از این وصیت دائماً می‌گفت: "لا إله إلا الله، لا إله إلا الله!" تا اینکه روح مبارکش به عالم ملکوت رهسپار شد.»^۲

این وصیتی است که مسلماً امروز فرموده است؛ چون از ذیل این وصیت که می‌فرماید: «ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ: "لا إله إلا الله" حَتَّى قُتِلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ» معلوم می‌شود که آخرین وصیت آن حضرت است و امیرالمؤمنین علیه السلام واقعاً جهات مهمی را در این وصیت تذکر داده است و به ما سفارش کرده است.

امیدواریم که از مقام ولایت آن حضرت کمکی بشود و ما از این به بعد موفق بشویم که به این وصیت آن حضرت عمل کنیم و نماز، زکات، روزه ماه رمضان،

۱. سوره مائده (۵) آیه ۲.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۵۱.

عمل به قرآن، حج بیت‌الله الحرام، کمک به مستمندان و فقیران و مسکینان و یتیمان و مراعات زنان و سایر اموری را که آن حضرت در این وصیت‌نامه به ما تذکر داده‌اند، محترم بشماریم.

روایتی در بحار الانوار است که محمد بن حنفیه روایت می‌کند:

در شب بیستم ماه رمضان، آثار زهر در قدم‌های پدرم امیرالمؤمنین ظاهر شد. در آن شب نتوانست ایستاده نماز بخواند و تا صبح نمازها را نشسته می‌خواند و از شدت اثر سم تا صبح آن حضرت را خواب نبرد، و دائماً با ما صحبت می‌کرد و ما را به غیب دلالت می‌کرد و ما را تسلی می‌داد. صبح که شد فرمود: «در را باز کنید تا هر کسی می‌خواهد به عیادت من بیاید، بیاید!»

ما در را باز کردیم و مردم دسته‌دسته برای عیادت پدرم می‌آمدند. پدرم می‌فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی! هر چه می‌خواهید سؤال کنید قبل از اینکه دیگر مرا نیابید!» مردم سؤال می‌کردند، و آقا به جهت وضعیت‌شان می‌فرمودند: «هر چه می‌خواهید سؤال کنید، ولی سؤال‌های خود را کوتاه و سبک کنید!»

حُجر بن عدی که از اصحاب بزرگوار آن حضرت است، برخاست و چند بیت شعر در [رثاء آن حضرت و برائت از قاتلان و دشمنان حضرت خواند. امیرالمؤمنین فرمود: «چه حالی داری] در آن وقتی که تو را بطلبند و بگویند که از علی بیزاری بجوی!»

گفت: «قسم به خدا اگر مرا زیر شمشیر قطعه‌قطعه کنند و بعد آتش بزنند، من از تو برائت نخواهم جُست!» امیرالمؤمنین علیه السلام درباره او دعای خیری کرد.^۱

بعد از این، [ابن ملجم را وارد کردند]. حضرت ام‌کلثوم رو به ابن ملجم کرد و گفت: «ای ابن ملجم، کار بزرگی کردی! اگر امیرالمؤمنین بهبودی بیابد وای به حال تو!» ابن ملجم گفت: «امیرالمؤمنین بهبودی بیابد! کجا بهبودی بیابد؟! پس تو چرا گریه می‌کنی؟ آیا بر من گریه می‌کنی یا بر علی؟ من شمشیری به هزار درهم خریدم

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰.

و هزار درهم به آن سمّ دادم، و چنان ضربتی زدم که اگر بر اهل عالم قسمت کنند همه می میرند!»^۱ این ضربت ابن ملجم بود!
أصبح بن نباته می گوید:

من وارد شدم و دیدم که امیرالمؤمنین از شدت درد، یک پای خود را بلند می کند و می گذارد، بعد پای دیگر را بلند می کند و می گذارد.^۲
[راوی می گوید]:

حال آقا ساعت به ساعت سنگین می شد و فرمود که درب منزل را ببندند، و دیگر کسی برای ملاقات نمی آمد. تمام پسران و دختران را امر فرمود تا همه حاضر شدند. ذکر آن حضرت «لا إله إلا الله» بود و بس! تقریباً ثلثی از شب که گذشت، بدن آقا غرق عرق شد و عرق از پیشانی مبارکش مانند دانه های درّ می ریخت، آقا عرق های پیشانی را با دست پاک می کرد و می فرمود: «شنیدم از رسول خدا که می فرمود: "وقتی وفات مؤمن نزدیک می شود، پیشانی اش عرق می کند و ناله او ساکت می شود."»
حضرت امام حسن عرض کرد: «پدر جان، طوری صحبت می کنی کأنه به کلی از خود ناامید شده ای!»

فرمود: «آری، چند لحظه ای دیگر من با شما نیستم! چهار شب پیش در شب هفدهم ماه رمضان، به شکرانه فتح بدر که در روز هفدهم ماه رمضان اتفاق افتاد، من تا صبح بیدار بودم، در بین الطلوعین از شدت بیدار ماندن، سرم را روی زانو گذاشته بودم که به یک چرت مختصری رفتم، جدت رسول خدا را دیدم و به آن حضرت عرض کردم: یا رسول الله، ماذا لقيتُ من أمّتك من الأود و اللدد!»^۳ «چقدر من از دست این امت آزار کشیدم و

۱. همان، ص ۲۸۹، به نقل از الإرشاد، ج ۱، ص ۲۱.

۲. الروضة فی فضائل أمير المؤمنين، ابن شاذان، ص ۱۳۲.

۳. مطابق نسخه نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۹۹، خطبه ۷۰. نسخة بحار الأنوار: «فشكوتُ إليه ما أنا فيه من التذلل والأذى من هذه الأمة.»

چقدر اینها با من دشمنی و شقاوت و بدبختی کردند!»
پیغمبر فرمود: «ای علی، دعا کن!» من دعا کردم: خدایا، بعد از من بدان را
بر آنها مسلط کن و به عوض آنها، ملاقات خوبان را نصیب من کن!
جدت فرمود: «ای علی، دعایت مستجاب شده است و سه شب دیگر میهمان
ما هستی!» ای حسن! این شب، شب سوّم است!»
حضرت به امام حسن فرمود:

«تو را وصیت می‌کنم که بعد از من به صبر و بردباری رفتار کنی و با
برادران خود به مهربانی و عطف! از همه آنها سرپرستی کنی و با برادرت
محمد بن حنفیه مهربان باش! می‌دانی که من او را دوست دارم، و او فرزند
پدر تو است. اما درباره حسین، او فرزند زهرا است و برادر اعیانی^۱ تو
است، و دیگر احتیاج به وصیت و سفارش نیست!»

حضرت امام حسن خیلی گریه می‌کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تو
را به جان من و به حق من بر تو، گریه نکن!»

فرزندش امام حسن عرض کرد: «پدر جان، کمر ما را شکستی! به خدا قسم
آن قدر گریه برای مصیبت تو باشد!»

آقا از هوش رفت! سیدالشهدا علیه السلام مانند ابر بهار گریه می‌کرد و از
شدت گریه، چشمانش آماس و ورم کرده بود. اشک‌های آن حضرت به صورت
امیرالمؤمنین ریخت، حضرت چشمان خود را باز کرد و حضرت امام حسین را در
آغوش گرفت و فرمود:

«تو را به حقی که بر تو دارم، گریه نکن! الآن در آسمان‌ها بودم، دیدم گریه
تو ملائکه آسمان را به گریه درآورده است! ای حسین من! بعد از این، این
امت کینه‌های دیرینه‌ای از شما خواهند کشید و شما را به انواع مصائب
مبتلا خواهند کرد، و تو را با تیر ستم شهید می‌کنند! بر تو باد به استقامت و
صبر و تفویض امور خود به خداوند متعال!»

۱. یعنی برادر پدری و مادری. (محقق)

آنگاه آقا نگاهی به سایر فرزندان کرد و فرمود:

«ای فرزندان من، دست از این دو برادر خود بردارید! از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: "إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ إِمَامَانِ، قَامَا أَوْ قَعَدَا؛ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ دُوَّ امَامٍ بِه حَقٌّ أَنْدُ؛ قِيَامٌ كُننْدُ يَأْ قَعُودُ!"^۱ در تمام مراحل از آنها پشتیبانی کنید، امر آنها را اجرا کنید و از آنها جدا نشوید! خدا همه شما را مورد رحمت و عافیت و مغفرت قرار بدهد!»

آقا بی‌هوش شد، دیگر رمقی نمانده است! صدای شیون و ناله از همه افرادی که کنار بستر حضرت بودند بلند شد! چند لحظه‌ای نگذشت که چشمان خود را باز کرد صدا زد:

«ای نور دیدگان من، همه شما را به خدا می‌سپارم! الآن پیغمبر آمده است، حمزه سیدالشهدا آمده است، برادرم جعفر آمده است، و می‌گویند: "ای علی، بهشت را زینت کرده‌ایم، زود به سوی ما بشتاب! ما همه انتظار ملاقات تو را داریم."»

آن وقت فرمود: «ای ملائکه‌ای که به استقبال علی آمده‌اید، سلام من بر شما! ﴿لِيُمَثِّلَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمِلُونَ﴾^۲، ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۳» (برای اینکه اکنون نخستین ساعتی است که نتیجه ایمان و جهاد و عبادت در آن ساعت وارد می‌شود!)

این آخرین خطبه حضرت بود.

۱. مطابق نسخه مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۹۴. نسخه بحار الأنوار: «أوصاهم أن لا يُجَالفُوا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ، يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ.»
۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱. رساله لبّ اللباب، ص ۱۸، تعلیقه: «برای چنین چیزی، عمل‌کنندگان باید عمل کنند!»
۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۸. رساله لبّ اللباب، ص ۱۸، تعلیقه: «خداوند همراه کسانی است که تقوا گزیده‌اند و آنان که ایشان نیکوکارند.»
۴. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۱، باقدری اختلاف.

[راوی می گوید]:

حضرت یک نظر مرحمت دیگر به تمام اولاد کرد و بعداً پاهای خود را رو به قبله کشید و صدا زد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ!» صدای شیون و ناله از خانه امیرالمؤمنین بلند شد، همه فریاد می زدند: «وَأَبْتَاهُ، وَأَبْتَاهُ، وَإِمَامَاهُ، وَعَلِيَّاهُ، وَأَعْلِيَّاهُ، وَأَحْمَدَاهُ، وَجَعْفَرَاهُ، وَأَمُصْطَفَاهُ!» جبرائیل امین در میان آسمان و زمین صدا می کرد: «ای اهل عالم، علی را کشتند!»

صدای جبرئیل به تمام خانه های کوفه رسید و صدای شیون و ناله از همه خانه ها بلند شد: «وَأَعْلِيَّاهُ، وَأَعْلِيَّاهُ، وَأَعْلِيَّاهُ، وَأَعْلِيَّاهُ!»^۱

۱. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۳، با قدری اختلاف.

مجلس نهم

فلسفة دعا و شرايط استجابت (۳)

طهران، مسجد قائم، شب ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۹۷ هجرى قمرى

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ
وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفْرَاءِ الْمُكْرَمِينَ أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ لعنةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قال اللهُ الحكيمُ في كتابه الكريم:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي
وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^١

خدا می فرماید:

«بندگان من اگر از من سؤالی کنند، من به آنها نزدیکم و تقاضای دعاکننده
را برآورده می‌کنم؛ بنابراین همه به من التجا پیدا کنند و از من درخواست
کنند تا اینکه به رشد و به سعادت برسند.»

سابقاً عرض شد که دعا یکی از ارکان مهم دین است؛ چون بزرگ‌ترین عمل

١. سوره بقره (٢) آیه ١٨٦.

٢. رجوع شود به الکافی، ج ٢، ص ٤٦٨.

در دین، عبادت و بزرگ‌ترین عبادت حقیقتاً دعا است؛ و روح عبادت به دعا بستگی دارد.^۱

دعا التجاء به سوی خدا، و صرف نظر کردن از سلسله اسباب و مسببات، و عرض نیاز و احتیاج کردن بدون واسطه به مبدأ متعال است. خدا هم که همیشه بیدار و توانا و عالم است و از برآوردن حاجت عاجز نیست، و از درک مطلبی که انسان از ساحت مقدس او تقاضا می‌کند، جاهل نیست. ولیکن دعا شرایطی دارد که انسان باید رعایت کند. شرایطی برای دعا در دو شب قبل ذکر شد که الحمدلله امید است که غالب آن شرایط امشب هم در ما متحقق باشد.

امشب از نقطه نظر مزیت بر دو شب گذشته افضلیت دارد؛ چون بنا بر ظن نزدیک به یقین، شب قدر است! و شب قدر طبق نص قرآن: ﴿از هزار ماه بهتر است!﴾^۲، و شبی است که ملائکه از عالم ملکوت به آسمان دنیا نازل می‌شوند و مقدرات سال را خدمت امام زمان عجل الله فرجه الشریف عرضه می‌دارند؛ لذا در این شب دعای به وجود مقدس حضرت امام زمان مستحب مؤکد است، و خوب است مؤمنین دائماً این دعا را بخوانند:

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ
و فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا، حَتَّىٰ تُسَكِّنَهُ
أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.^۳

مقدرات سال برای هر فردی از افراد امشب معین می‌شود؛ لذا اگر انسان در امشب کاری کند، توبه‌ای، انابه‌ای، دعایی و تغییر حالی، آن مقدرات قبل از حتمیت یافتن، تغییر می‌کند.

۱. رجوع شود به ص ۱۵۷.

۲. سوره قدر (۹۷) آیه ۳.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۱۶۲.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛^۱ «فقط اگر صفات باطنی

انسان تغییر کند، خدا مقدرات انسان را عوض می کند.»

قلوب اگر با نفاق، بخل، حرص، شرک، خودبینی و خودپرستی توأم باشد، مقدرات انسان طبق همین قلب‌های آلوده و سیاه به نحوی مقدر خواهد شد؛ و اگر وجهه قلب تغییر و تبدیل پیدا کرد و این خصوصیاتش مبدل به توحید و صفا و انفاق و ایثار و گذشت و عبودیت و حال ذل و مسکنت نسبت به ساحت پروردگار شد، مقدرات چیز دیگری خواهد شد.

روایت عجیبی است:

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «دعا آنچه مقدر شده است و مقدر

نشده است، تغییر می دهد!»

عرض می کند: «یا ابن رسول الله، درست است که آنچه را مقدر شده است

تغییر می دهد؛ ولی چگونه آنچه را مقدر نشده است تغییر می دهد؟!»

حضرت می فرمایند: «نمی گذارد که مقدر بشود.»^۲

یعنی دعا آن بلایی را که مقدر شده است عوض می کند و جلوی آن بلایی را که

مقدر نشده است می گیرد و دیگر تغییر بلا هم نمی شود. و لذا از حضرت رسول

اکرم روایت است که می فرماید:

وقتی بر فردی می خواهد بلا نازل شود (مانند مرغی همین طور در طیران و

در گردش است تا ببیند دعایی می کند یا نه)، اگر دعا کند برمی گردد و اگر

دعا نکند می نشیند.^۳

چون کلید تمام اسباب به دست خدا است و دعا تقاضا کردن و التماس کردن از خدا

است و خدای توانای قادر، قادر بر هر گونه تقدیری است، درحالی که تمام مقدرات

۱. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۳. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۱۶.

به دست او است؛ پس او مقدرٌ مقدرّات و معیّرٌ مقدرّات است.

امشب که شب قدر است، شب خیلی مهمی است و اگر انسان حال دعا و توبه داشته باشد، در دوران سال آتیه مؤثر است؛ یعنی امشب برای دوران امتداد این سالی که انسان تا شب قدر آتیه در پیش دارد، یک قسم تقدیراتی می‌شود: ایمان انسان کامل می‌شود، روحانیت پیدا می‌کند، صفا پیدا می‌کند، علمش زیاد می‌شود، یقینش زیاد می‌شود، از معصیت اجتناب می‌کند، به طاعت می‌پیوندد، خداوند به او انشراح صدر می‌دهد، به او سلامت مزاج می‌دهد، به او سلامت فکر می‌دهد، به عمر و به مال و به ناموس او برکت می‌دهد؛ و اینها چیزهای خیلی مهمی است که به واسطه دعا می‌تواند این یک سال انسان را تأمین کند.

عرض شد که بسیاری از شرایط دعا در ما جمع است؛ مثلاً: بعد از این روزه‌ای که گرفته‌ایم، در مکان مقدسی که مسجد است جمع شده‌ایم، وقت هم بهترین وقت‌ها است: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۱.

امشب شب ولایت و شب امام زمان است، و ما هم که همه ادعا می‌کنیم که از شیعیان و پیروان آن حضرت هستیم و انتظار مقدم آن حضرت را داریم و یگانه اتکایمان به آن حضرت است؛ و از طرف دیگر، صلوات فرستاده‌ایم و بعد از دعا هم صلوات می‌فرستیم، و خداوند که این دو طرف دعا را مستجاب می‌کند، وسطش را هم مستجاب می‌کند؛^۲ و باید از روی یقین و جدّ از خدا بخواهیم و مطمئن باشیم که خداوند علیّ اعلیٰ خلاف وعده نمی‌کند و خودش گفته است:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾^۳.

و داعی ندارد که مخالفت کند. بنده را دعوت کند که بیا دعا کن، و بنده دعا کند و او

۱. سوره قدر (۹۷) آیه ۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

اعتنایی نکند! در خدا چنین صفتی نیست؛ بنابراین انسان با جدّیت از خدا مطلبش را می‌خواهد.

انسان باید عافیت بخواهد! عافیت از همه چیز بهتر است؛ عافیت، قبولی است، کارنامه قبولی است، فلاح و رستگاری است و از همه چیزها بهتر است! اگر انسان مال زیاد بخواهد چه فایده‌ای برای او دارد؟! اگر شوکت بخواهد، اعتبار بخواهد، جاه بخواهد و... به درد نمی‌خورد! چیزهای اصیلی هست که آنها به درد انسان می‌خورد تا انسان دنبال آنها برود؛ اما اینکه اینها در ضمن آن پیدا شوند یا نشوند، خیلی مهم نیست. لذا در روایت داریم:

بهترین چیزی که در شب قدر از خدا تقاضا کنید عافیت است؛ آن را بخواهید!^۱

یکی از شرایط دعا این است که انسان دعایی برخلاف مقتضیات ناموس عالم کون نکند. وقتی خداوند علیّ اعلیٰ برای امری یک راهی معین کرده است، انسان باید آن راه را برود! در خانه بنشیند و در را بر روی خود ببندد و بگوید: خدایا، به من روزی بده! خدا این کار را دوست ندارد، خدا آدم تنبل را دوست ندارد! پیغمبرش گفته است:

الكأدُّ على عياله كالمُجاهد في سبيل الله!^۲ الكاسبُ حبيبُ الله!^۳

«کسی را که برای عیالاتش زحمت بکشد و نان حلال تهیّه کند مثل کسی است که در راه خدا جهاد کرده است! و خدا او را دوست دارد!»

اگر انسان تنبلی کند و در خانه بنشیند و در را هم ببندد و بگوید: خدا به من روزی بده! اصلاً خدا این قسم نشستن را مغبوض می‌دارد و این جلسه محبوب خدا

۱. المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۳، ص ۶۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۵۸.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۸۸.

۳. روح المعانی، آلوسی، ج ۱۰، ص ۳۱۵؛ مواهب الرّحمٰن، سبزواری، ج ۳، ص ۱۷۰؛ منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم.

نیست. خدا راه معین کرده است؛ انسان باید دنبال کار برود و کاسبی و ارتزاق کند، و هرکسی باید به کسبی مشغول باشد و کسب را هم باید طبق وظیفه‌ای که دارد انجام بدهد؛ البته روزی را از خدا بخواهد، نه از کسب!
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

پنج طائفه دعایشان مستجاب نمی‌شود:

اول: آن کسی که یک زن بدعملی دارد و می‌تواند او را طلاق بدهد یا اصلاح کند؛ ولی نمی‌کند، و دائم دعا می‌کند که خدایا او را درست کن!
دوم: کسی که غلام گریزپا دارد و او را نمی‌فروشد و می‌گوید: خدایا او را اصلاح کن!

سوم: کسی که از زیر دیوار شکسته عبور می‌کند یا زیر آن می‌نشیند و می‌گوید: خدایا این را بر سر من خراب نکن!

حُب بر خیز و برو جای دیگری بنشین، یا از زیر دیوار شکسته عبور نکن!
چهارم: آن کسی که قرض می‌دهد و برای قرضش شاهد نمی‌گیرد و آن طرف هم در دادن قرض این شخص مساهله و مداخله می‌کند، و این دعا می‌کند که خدایا قرض مرا ادا کند!

حُب چرا شاهد نگرفتی؟! چرا کتابت نکردی و نوشتی؟! مگر قرآن نگفت: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾؛ «[درمقابل] قرضی که می‌دهید قبض بگیرید، رسید بگیرید، شاهد بگیرید، نوشته بگیرید و امضا بگیرید!»
پنجم: کسی که در خانه بنشیند و در را بر روی خود ببندد و بگوید: خدایا روزی مرا برسان!^۲

البته حضرت این پنج قسم را به‌عنوان نمونه ذکر کرده‌اند، ولی مصادیق زیادی دارد. خلاصه عالم، عالم حرکت است، عالم کار است، عالم کون و فساد است، و

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲.

۲. النخصال، ج ۱، ص ۲۹۹.

انسان باید از راهش به دنبال مقاصد خود برود و از خدا تقاضا کند که در این کار، خیر و برکت را مقدر کند!

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای که می‌خواندند، فرمودند:

من از هفت طایفه به خدا پناه می‌برم:

اول: عالمی که بلغزد؛

انسان باید از این به خدا پناه ببرد! چون معنای علم، استوار کردن عالم بر عمل است، و عالمی که علم داشته باشد و پایش بلغزد، این از خیلی از مطالب کشف می‌کند! حضرت می‌فرماید: «من به خدا پناه می‌برم!»

دوم: عابدی که از عبادت خسته بشود و به ستوه بیاید؛

از این هم باید به خدا پناه برد! چون عبادت، مناجات و گفت و شنود با پروردگار است، و عبادت لذت دارد و عنوان اکراه و خستگی ندارد؛ پس عابدی که عبادت کند تا به سرحد خستگی برسد آن دیگر عبادت نیست، آن ملعنه شیطان است! و انسان واقعاً باید از او به خدا پناه ببرد!

سوم: مؤمنی که محتاج بشود؛

مؤمن یعنی مؤمن به خدا! مؤمن به خدا را با احتیاج چه کار؟! احتیاج به غیر خدا در عین ایمان به خدا چه معنایی دارد؟!

چهارم: امینی که خیانت بورزد؛

پنجم: توانگری که فقیر بگردد؛

ششم: عزیزی که ذلیل بشود؛

هفتم: فقیری که رنجور و بینوا بشود.

شخصی برخاست و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! چرا ما هرچه دعا می‌کنیم دعای ما مستجاب نمی‌شود؟

مگر خدا به ما وعده نفرموده است که ﴿دعا کنید و من دعای شما را

مستجاب می‌کنم﴾؟!!

حضرت فرمود:

بله، ولی شما به هشت عَلت خیانت می‌ورزید و بین گفتار شما و قلب شما هماهنگی نیست:

اول: می‌گویید که ما به خدا ایمان داریم، ولی طبق ایمان به خدا رفتار نمی‌کنید!

دوم: می‌گویید که ما به پیغمبر ایمان داریم و او فرستاده خدا است و گفته او گفته خدا است، ولی بر طبق سنّت و فرمایش او رفتار نمی‌کنید!

سوم: می‌گویید که قرآن کتاب ما و کتاب عمل ما است، ولی به قرآن اعتنا ندارید و به آن عمل نمی‌کنید!

چهارم: می‌گویید که ما از آتش جهنّم گریزانیم، ولی اعمالی انجام می‌دهید که به آتش نزدیک می‌شوید، پس ترس شما از آتش کجا است؟!

پنجم: می‌گویید که ما بهشت را دوست داریم، ولی اعمالی می‌کنید که از بهشت دور می‌شوید، پس دوستی شما به بهشت کجا است؟!

ششم: وفای به عهد نمی‌کنید، آن وقت توقّع دارید که خداوند علیّاً اعلیّاً به عهد شما وفا بکند!

هفتم: می‌گویید که ما شیطان را لعن می‌کنیم و از شیطان متنفر و منزجریم، ولی دائماً اعمالی انجام می‌دهید که باب رفاقت و دوستی را با او باز می‌کنید!

هشتم: عیب خود را مخفی می‌کنید، ولی عیب مردم را آشکارا!

به این هشت عَلت، خیانت می‌ورزید! بنابراین هنگامی که دعا می‌کنید، آن حال خواست و دعایی که دارید، خلاف آن زمینه قلبی شما است.^۱

می‌گویید: «خدایا، ما را اصلاح کن!» آخر اصلاح مترتّب بر اموری است، همان وقتی که می‌گویید: «خدایا، ما را اصلاح کن!» راضی نیستید که زیربنای اصلاح، عملی بشود و می‌گویید که عملی نشود! پس لفظ حکایت می‌کند که ما را اصلاح کن، ولی قلب می‌گوید که اصلاح نکن! و بین زبان و قلب هماهنگی نیست.

می‌گویید: «خدایا، ما را به بهشت ببر!» بهشت رفتن مستلزم عمل صالح است،

۱. أعلام الدّین، دیلمی، ص ۲۶۹.

مستلزم صدق است، مستلزم مجاهده است، مستلزم امر به معروف و نهی از منکر است، مستلزم حسّ دینی داشتن است و مستلزم غیرت دینی داشتن است؛ ولی می‌گویید که ما اینها را نمی‌خواهیم، اما ما را به بهشت ببر! خب این نمی‌شود! ما از جهنم گریزانیم؛ ولی با همین شرایط فعلی می‌خواهیم گریزان باشیم، بدون اینکه تغییری در روحیه ما پیدا بشود، خب خدا هم می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا تَعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱

«اصلاً خداوند ستمش بر این قرار گرفته است که عالم خارج را اصلاح نکند مگر اینکه صفات نفسانی مردم اصلاح بشود؛ اگر مردم خوب بشوند، عالم خارج هم خوب می‌شود و نعمت زیاد می‌شود، ولی اگر بد بشوند، تغییر می‌کند و نعمت می‌آید و جای نعمت‌ها را می‌گیرد.»

بنابراین انسان باید دعا کند و بخواهد و خود را آماده کند و آنچه زیربنای پیدایش اصلاح، و مقدمه و مُعدّ برای صلاح است، آن را هم در خود ایجاد کند و زمینه را برای استجاب دعا درست کند؛ آن وقت دعا حتماً مستجاب می‌شود. وقتی دل پاک شد و انسان نسبت به پروردگار ملتجی شد و از او تقاضا کرد، خداوند برمی‌آورد؛ و این معنای اضطرار است:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۲

حال اضطرار یعنی حال انقطاع. مؤمن در هر حالی که خدا را مؤثر ببیند، منقطع به خدا است، لذا همه دعاهای او مستجاب است. کسانی که مستجاب‌الدعوه هستند چنین حالی دارند.

اما افرادی که در این حال نیستند، زبانشان تقاضا می‌کند ولی قلبشان عقب می‌زند و ردّ می‌کند، لذا یک لقلقه لسان بیشتر نیست و هرچه دعا کنند، نتیجه ندارد؛ چون دعا نیست.

۱. سوره انفال (۸) آیه ۵۳.

۲. سوره نمل (۲۷) آیه ۶۲.

اما اگر انسان واقعاً از روی جد، پیش خدا بیاید و بگوید: «خدایا، من می‌خواهم!» و برای انسان خبر بیاورند که دعایت مستجاب نمی‌شود، انسان باید جواب بدهد که اگر دعای من مستجاب نمی‌شود، من دنبال چه کسی بروم؟! خدا برای ما یک خدای دیگری درست کند و ما را به او بسپارد، ما سراغ آن خدا می‌رویم! ولی ما خدای دیگری که نداریم و خدا منحصر به این خدا است، پس باید سراغ این خدا بیاییم!

اگر به انسان بگویند: «تو قابلیت نداری که دعایت مستجاب بشود!» انسان باید جواب بدهد که مگر آن کسانی که قابلیت دارند، قابلیت را از کجا آورده‌اند؟ خدا به آنها داده است! پس خدا به ما هم می‌تواند قابلیت بدهد.

اگر بگویند: «این قدر معصیت کردی که معصیت‌های تو دیگر قابل آمرزش نیست!» انسان باید جواب بدهد که چرا قابل آمرزش نیست؟ گناه بزرگ‌تر است یا مغفرت پروردگار نسبت به این گناهایی که ما انجام داده‌ایم؟!

خلاصه، هر وسوسه‌ای که شیطان بکند، انسان باید راهی در مقابلش پیدا کند؛ چون مخلوق خدا و معلق بر خدا است و قیومش خدا است. این بنده تمام بارها را بر ساحت مقدس پروردگار می‌اندازد و او خودش بر عهده گرفته است که دعا را مستجاب کند. ولیکن اگر انسان را عقب زدند، نباید دست بردارد! باید محکم برود! اگر انسان را از این در رد می‌کنند، به در دیگر برود؛ از آن در رد می‌کنند، به در دیگر و... انسان باید سراغ صاحب‌خانه برود؛ چون صاحب‌خانه یک نفر بیشتر نیست، دوتا صاحب‌خانه نیست و دوتا خانه هم نیست!

در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱ وارد است:

معاذ بن جبل یک روز خدمت رسول اکرم در مسجد آمد و عرض کرد: یا رسول‌الله، جوانی دم در است که مانند ابر بهار گریه می‌کند و می‌خواهد

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵.

خدمت شما مشرف بشود، اجازه می‌دهید که من او را خدمت شما بیاورم؟
حضرت فرمودند: «او را بیاور!» معاذ رفت و آن جوان را آورد.

حضرت دیدند حالش خیلی خیلی متغیر است و همین‌طور دارد گریه می‌کند و با خود زمزمه و مناجات می‌کند! حضرت فرمودند: «وَيَحْكُ! چرا حالت این‌طور است؟ چرا این قدر گریه می‌کنی؟!»

عرض کرد: «یا رسول‌الله! گناهان خیلی خیلی مهمی انجام داده‌ام و می‌دانم که خدای علیّ اعلیٰ مرا نمی‌آمرزد! و اگر به بعضی از آن گناهان بخواهد مرا بگیرد، کافی است که مرا در جهنم بیندازد؛ و می‌بینم که به زودی مرا خواهد گرفت!»

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا کوه‌ها؟» عرض کرد: «گناه من!»
حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا این زمین و بیابان‌ها و درخت‌ها و دریاها؟» عرض کرد: «گناه من!»

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا خورشید، ماه، ستارگان، کرسی و عرش پروردگار؟» گفت: «یا رسول‌الله، گناه من!»

معاذ می‌گوید: حضرت حالشان به شبه حال غضب تغییر کرد و به او گفتند: «وَيَحْكُ! گناه تو بزرگ‌تر است یا خدای تو؟!» به سجده افتاد و گفت: «سبحان ربّی! سبحان ربّی! خدای من بزرگ‌تر است! چیزی از خدای من بزرگ‌تر نیست!»

حضرت فرمودند: «گناه بزرگ را مگر کسی جز خدای بزرگ می‌تواند ببخشد؟!» عرض کرد: «نه!»

مدتی همین‌طور به حال سکوت گذشت، بعد حضرت فرمودند: «حُبّ ای جوان، ما را به بعضی از گناهانت خبر می‌دهی؟»

عرض کرد: «بله یا رسول‌الله! من هفت سال شُغلم کفن دزدی بود! شب در میان قبرستان می‌آمدم و قبر را می‌شکافتم و کفن مرده‌هایی را که تازه دفن کرده بودند، می‌دزدیدم. بعد از هفت سال یک شب دختری از انصار فوت کرد و او را دفن کردند. من شب برای دزدیدن کفن او در میان قبرستان آمدم و قبر او را

شکافتم، بدن او را بیرون آوردم و کفن او را برداشتم، بدن دختر عریان ماند؛ کفن را که می‌بردم شیطان با من وسوسه کرد و گفت که نمی‌بینی چه هیکلی دارد و چقدر این دختر زیبا است! آمدم و با او عمل زشت انجام دادم.»
حضرت فرمودند: «برو بیرون ای فاسد! برو! برو! نَعُوذُ بِاللَّهِ! نَعُوذُ بِاللَّهِ! الآنِ آتَشِ تو مرا دارد می‌گیرد! برو بیرون! برو بیرون!» با دست اشاره کردند و این جوان از در مسجد خارج شد.

او که پیغمبر رحمت است! خودش می‌گوید: «خداوند گناه را می‌آمرزد ولو به اندازه عرش خدا باشد!» ولیکن اینکه جوان را دارد بیرون می‌کند، یعنی چه؟ یعنی این گناه گناهی نیست که اینجا بیایی و بگویی: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ!» بلکه باید تمام آثار سوء این گناه از کینونت وجودت خارج بشود تا پاک بشوی و گناهت آمرزیده بشود.

حضرت اشاره کردند و فرمودند: «برو بیرون! برو بیرون!» جوان از در مسجد بیرون رفت و گفت: «خدایا، پیش پیغمبر رحمت آمدم و او هم ما را بیرون کرد! پس کجا برویم؟» مقداری آذوقه مختصر تهیه کرد و بیرون مدینه در بالای کوهی رفت و آنجا در بین دو سنگ، محلی برای خودش معین کرد و چهل شبانه‌روز مشغول عبادت و گریه و زاری شد.

در روایت داریم که بدنش مثل یک استخوان شد، چشم‌ها ورم و آماس کرده بود، آفتاب بدنش را سیاه کرده بود، آنقدر گریه می‌کرد که وحوش بیابان اطرافش جمع می‌شدند و مرغ‌ها بر او رقت می‌کردند، دست‌هایش را هم با غل به گردن می‌بست و خود را روی خاک می‌مالید [و می‌گفت]:

«خدایا، گناهی که کرده‌ام از روی جهالت بوده است! کار زشتی بوده است، اما حالا پشیمانم! سراغ پیغمبر آمدم و پیغمبر رحمت هم من را مأیوس کرد! کجا بروم؟ ای پروردگرم، سراغ تو آمده‌ام! گناه مرا می‌آمرزی یا نمی‌آمرزی؟!»
بعد از چهل شبانه‌روز که دعا می‌کرد، این دعا را کرد: «پروردگارا! اگر گناه من آمرزیده شده است، به پیغمبرت خبر بده تا به من اطلاع بدهد؛ و اگر آمرزیده نشده است بدان که من طاقت عذاب قیامت را ندارم، آتشی بفرست تا همین الآن مرا محترق کند و از بین ببرد.»

بعد از چهل روز دعا کردن، جبرائیل بر پیغمبر نازل شد:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ فَرِحُوا وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا مَعْصِيَةً لِلَّهِ ذَكَرُوا رَبَّهُمْ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَسْتَغْفِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ يَغْفِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا مَعْصِيَةً لِلَّهِ ذَكَرُوا رَبَّهُمْ وَجَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۱

«آن کسانی که فاحشه و کار بسیار زشتی انجام دادند، یا بر نفس‌های خود ستم کردند و حالا یاد خدا می‌کنند و بر گناهشان می‌گیرند و استغفار می‌کنند، و کیست غیر از خدا که گناهان را ببامرزد؟! و آنها دست از آن اعمال زشتشان برداشته‌اند و توبه کرده‌اند، و اصرار بر عمل ندارند و فهمیده‌اند که خطا کرده‌اند، خدا گناه آنها را آمرزید و وعده بهشت داد، بهشت‌هایی که در زیر آن نهرهایی روان است! و احسنت به این عمل‌کنندگانی که پای راستین در مقام عمل و توبه قرار می‌دهند و دست بر نمی‌دارند تا اینکه زنجیر رحمت پروردگار به حرکت بیفتد!»

پیغمبر اصحاب را خواستند و گفتند: «چه کسی از آن جوان خبر دارد؟» معاذ بن جبل خدمت حضرت آمد و گفت: «یا رسول‌الله! از آن روز تا به حال، رفته است و می‌گویند که در فلان کوه بین دو سنگ مشغول عبادت است!» حضرت گفتند: «به سراغ او برویم.» حضرت حرکت کردند، معاذ بن جبل و جماعتی از اصحاب هم آمدند، و همین‌طور پیاده آمدند تا بیرون مدینه به آن کوهی که معاذ نشان داد، رسیدند. حضرت با همه اصحاب بالا رفتند و جوان را دیدند؛ اما چه جوانی! اصلاً مشابهتی با آن جوان سابق ندارد؛ آفتاب صورتش را سیاه کرده است، چشم‌هایش از شدت گریه ورم و آماس کرده است، پوست بدنش تغییر کرده است، لاغر شده است، دست‌های خود را به گردن بسته است و می‌گوید:

﴿إِلَهِي هَذَا عَبْدُكَ مُهْلَوٌّ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ مَغْلُوبٌ؛ خدایا! این بهلول یک آدم دیوانه و نافهم است و خود را در بین دست قدرت تو زنجیر کرده است؛ هر کاری می‌خواهی با او بکن!﴾

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵ و ۱۳۶.

دیدند که وحوش اطراف او جمع شده‌اند و به حال او رقت می‌کنند، مرغان می‌آیند و به حال او رقت می‌کنند، حضرت خودشان آمدند و گفتند: «یا بهلولُ أْبِشْرُ! ای بهلول آفرین بر تو! آفرین بر تو! خوب عملی کردی و خوب تدارک کردی و آن ریشه گناه را از قلبت پاک کردی!»

خودشان رفتند و با دست شریف خود غل را از گردنش باز کردند و دستور دادند اصحاب آب آوردند و صورتش را شستند و حضرت به او محبت و مهربانی کردند و فرمودند: ﴿لِيُمَثِّلَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمِلُونَ﴾؛^۱ «توبه‌کنندگان باید این‌طور توبه کنند و این‌طور عمل کنند!» و این جوانی بود که آن روز که پیش من آمد سراپای او آتش بود، ولی او با این گریه‌ها و این مناجات‌ها و با این توبه، تدارک کرد و تمام آتش خود را از بین برد و تبدیل به رحمت کرد!»

آیه نازل شد: ﴿أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ﴾؛^۲ «برای او مغفرت خدا است و خدای علی‌اعلیٰ بهشت‌هایی برای او مُعَدَّ و مهیا فرموده است که نهرهایی در زیر آن بهشت‌ها جاری است.»^۳

حالا ما همه اجمالاً دارای گناه هستیم؛ کم و بیش و هر کس به اندازه خود! در این شب قدر، اولاً باید توبه کنیم تا گناهان پاک بشود، وقتی گناه پاک بشود مقدرات عوض می‌شود؛ انسان اول باید آب لجن حوض را بکشد و بیرون بریزد تا آب تازه به جای آن آب بریزد، اگر آب تازه هم روی آن آب لجن بریزند، فایده نمی‌کند! پس اول باید توبه کرد و اول باید طهارت کرد.

شست‌وشویی کن و آنکه به خرابات، حرام

تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده^۴

۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۶.

۳. تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۸۲، به نقل از الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۲.

۴. دیوان حافظ (قزوینی)، ص ۴۸۶، غزل ۴۲۳.

اوّل طهارت است و بعد دعا کردن.

امشب شب قدر است و ما در این مسجد جمع شده‌ایم و مشغول نماز و ذکر خدا و لَبّیک و دعا هستیم، و این کاری بود که از دست ما برمی‌آمد و دیگر بیشتر از این بر نمی‌آید! و ما هم چیزهایی می‌خواهیم و اشتها داریم: مغفرت می‌خواهیم، بهشت می‌خواهیم، آمرزش گناهان می‌خواهیم، معرفت می‌خواهیم، آنچه خدا به پیغمبرش وعده داده است می‌خواهیم، سعادت می‌خواهیم، خیر دنیا و آخرت می‌خواهیم، عافیت دارین می‌خواهیم و حسن عاقبت می‌خواهیم! اینها خوب است و همه هم باید بخواهند! یک توبه اجمالی کنید و بعد هم اینها را از خدا بخواهید!

شب زیارتی سیدالشهدا علیه السلام هم هست،^۱ حالا می‌خواهید از اینجا با همدیگر کربلا برویم و زیارتی کنیم؛ «بعد منزل نبود در سفر روحانی!»^۲ آن وقت بعد از اینکه زیارت کردید، در بالای سر حضرت بایستید و آنجا توبه کنید و دعا کنید!

یا می‌خواهید اوّل کوفه و نجف اشرف برویم و آنجا را زیارت کنیم؛ به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه برویم، تاریک است، شاید حسنین در را به روی ما باز کنند و ما هم در آن اطاق امیرالمؤمنین برویم و جای خالی امیرالمؤمنین را ببینیم، و فرق شکافته آن حضرت را پیش خدا شفیع قرار بدهیم که از همه گناهان ما بگذرد! و دل‌های ما را پاک کند و صفا بدهد و به نور یقین منور کند! آنجا از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام اجازه بگیریم و بگوییم که ای آقازادگان محترم، ما را در اطاق امیرالمؤمنین راه می‌دهید؟ آنها هم که معدن خیر و معدن کرم و رحمتند، در دنیا برای باز کردن راه‌های خیر و رحمت آمده‌اند، چگونه می‌شود در را به روی ما ببندند؟! ما در اطاق امیرالمؤمنین وارد شویم، اطاق تاریک است! آنجا دست‌های خود را به دعا بلند کنیم و بگوییم: «إلهی العفو!»

۱. کامل‌الزیارات، ص ۱۸۴.

۲. دیوان حافظ (قزوینی)، ص ۵۲۷، غزل ۴۷۲.

مجلس دهم

کیفیت نزول مقدرات در شب‌های قدر

بیاناتی پیرامون سوء مبارکه قدر

طهران، مسجد قائم روز ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۹۸ هجری قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفْرَاءِ الْمُكْرَمِينَ
خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ *
لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّن
كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾^۱.

در روایات داریم:

کسی که سوره قدر را بلند بخواند، مانند کسی است که شمشیر به دست گرفته است و در راه خدا جهاراً جهاد می کند؛ و اگر سوره قدر را آهسته بخواند، مانند کسی است که در راه خدا در خون خود [غلطیده و] شهید شده است.^۲

کنایه از اینکه بلند خواندن و آهسته خواندن سوره قدر، در هر دو حال دارای

فضیلت است.

۱. سوره قدر (۹۷).

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۱.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.»
 ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾: ضمیر «ه» به قرآن بر می‌گردد، چون مرجعش روشن و معلوم است: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم. البته تمام قرآن در شب قدر بر قلب مبارک پیغمبر نازل شده است و بعداً مرتباً و مفصلاً در مدت بیست و سه سال تدریجاً نازل شده است. آن قرآنی که در شب قدر نازل شده است، قرآنی است که از مقام حقیقت خود بر قلب پیغمبر نازل شده است؛ و آن قرآنی که تدریجاً نازل شده است، قرآنی است که از قلب پیغمبر به مقام عالم صورت - که او را ملکوت اسفل و عالم مثال می‌گویند - توسط جبرائیل امین به تدریج نازل شده است و پیغمبر اکرم مأمور به ابلاغ آن بودند.^۱

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾؛^۲ «قرآن را ما تکه‌تکه و جدا جدا بر تو قرائت کردیم تا اینکه با تأمل و تأنی، آیات آن را بر مردم قرائت کنی.»
 بنابراین دو نزول از قرآن داریم: یک نزول دفعی و یک نزول تدریجی. نزول دفعی از عالم حقیقت و ملکوت اعلی، به قلب پیغمبر است؛ و نزول تدریجی از قلب پیغمبر به عالم ملکوت اسفل می‌باشد، که آن را عالم صورت می‌گویند.
 در اینجا مقصود همان قرآن محکم است که بر قلب پیغمبر نازل شده است؛ چون می‌فرماید: ﴿ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم﴾. در یک شب، تمام قرآن بر پیغمبر نازل شد؛ چون می‌گوید:

﴿حَمَّ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَرَّكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؛^۳ «قسم به کتاب مبین * ما این کتاب مبین را در شب مبارکی فرستادیم.»

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون نزول دفعی و تدریجی قرآن و فرق بین آن دو، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۴۳-۳۴۶ و انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۹-۲۲.
 ۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۰۶.
 ۳. سوره دخان (۴۴) آیات ۱-۴.

ظاهر این است که همه کتاب را فرستادیم، نه بعضی از کتاب را؛ چون به همه کتاب قسم خورده است:

﴿وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾؛ «قسم به کتاب مبین * ما این کتاب مبین را در شب مبارکی نازل کردیم.»

و کتاب مبین قرآن است؛ پس همه قرآن در شب قدر نازل شده است. بعضی از مفسرین اهل تسنن گفته‌اند:

مراد این است که ابتدای نزول قرآن در شب قدر بوده است و بعداً به تدریج بقیه قرآن نازل شده است.^۱

ولی خلاف ظهور این آیات مبارکات است.^۲

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب قدر فرستادیم.»

شب قدر: یعنی شب تقدیر، آن شبی که تقدیرات بشر معین می‌شود، که در آن آیه مبارکه می‌گوید:

﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؛ «هر امری که در عالم باید صورت بگیرد، در آن شب مشخص می‌شود و جدا می‌شود و مفصل می‌شود و معین می‌شود.»

امر حکیم: همان مقدراتی است که برای بشر معین و مشخص می‌شود. برای توضیح این معنا یک مقدمه مختصر عرض می‌کنیم، و آن مقدمه این است: این عالم طبیعت که ما در آن زندگی می‌کنیم، هرچه در او به وقوع پیوندد، دارای تشخیص و تعیین است. چیز مبهم در اینجا ممکن نیست واقع شود؛ گرچه

۱. فخرالدین رازی در *تفسیر الرازی*، ج ۳۲، ص ۲۷؛ و جلال‌الدین سیوطی در *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۱۵۸ این قول را به شعبی (عامر بن شراحیل - متوفی ۱۰۹ هـ) که از مفسران اهل تسنن و بزرگ‌ترین اساتید ابوحنیفه می‌باشد، نسبت داده‌اند.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون اشکالات وارد بر این نظریه رجوع شود به *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۲۰.

ممکن است که انسان علم به آن نداشته باشد و از نقطه نظر ادراک ابهام داشته باشد، ولی در واقعیتش ابهام نیست. بارانی که از آسمان می آید، برای ما مبهم است که چند قطره است و نمی دانیم؛ اما واقعیتش ابهام ندارد و بالأخره در عالم کون، قطراتش مشخص است. بادهایی که می آید سرعتش برای ما ابهام دارد؛ ولی در عالم کون ابهام ندارد. هر چیزی که در خارج محقق بشود، با تعین و تشخیص، ملازمه دارد.

عالم دیگری داریم که آن عالم از این عالم بالاتر است و آن عالم، عالم صورت است و در آنجا این تشخیص و تعینی که مشاهده می شود نیست. من باب مثال، اسم رفیق شما حسن آقا است و از اول مجلس تا آخر مجلس پیش شما نشسته است، و هیچ وقت جای حسن آقا، حسین آقا نیست و وجود حسن آقا به حسین آقا تبدیل نمی شود و حسن آقا بزرگ و کوچک نمی شود، و تشخیص خودش را حفظ می کند. اما شما خواب می بینید که با حسن آقا دارید صحبت می کنید و مطالبی می گوئید، یک مرتبه حسن آقا، حسین آقا می شود؛ یا دارید با حسین آقا صحبت می کنید، یک مرتبه حسین آقا بزرگ می شود؛ یا دارید صحبت می کنید، یک مرتبه تبدیل به یک بچه کوچک می شود و آن بچه کوچک تبدیل به مرغی می شود و آن مرغ تبدیل به یک انسان می شود. ما چقدر از این خوابها دیده ایم؛ 'إلی ما شاء الله! شما خواب تعریف می کنید: آقا من خواب دیدم که مثلاً در فلان جا دارم می روم و با امام علیه السلام صحبت می کنم، و آن امام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، ولی در عالم خواب یک مرتبه مثل اینکه حضرت امام حسن بودند؛ ولی در عالم خارج، امیرالمؤمنین هیچ وقت قالب خارجی خود را به حضرت امام حسن تبدیل نمی کند، ولیکن در عالم خواب و عالم صورت ممکن است. یعنی یک عالم حقیقی است و شما در این عالم که با آن حقیقت مواجه می شوید، بعضی از اوقات آن حقیقت به صورت امیرالمؤمنین صورت می گیرد، بعضی از اوقات به صورت حضرت امام حسن، بعضی از اوقات به صورت حضرت سیدالشهدا، و بعضی اوقات آن حقیقت به صورت انسان است، بعضی اوقات به صورت انسان دیگر است، بعضی اوقات به صورت مرغ در می آید، بعضی اوقات به

صورت موجود دیگری در می‌آید؛ لذا تشخیص در آن عالم نسبت به این عالم کمتر است. در این عالم هر چه که پیدا بشود، ملازم با تشخیص است؛ ولیکن تشخیص در عالم صورت و عالم مثال این طور نیست.

از این بالاتر برویم، در ملکوت اعلیٰ اصلاً صورت نیست، عالم ملکوت اعلیٰ صورت ندارد و آنجا حقیقتی خارج از صورت است. من باب مثال، شما شجاعت، عفت و محبت را در خود حس می‌کنید، ولیکن این صفات شما صورت ندارد، زرد نیست، سرخ نیست، بوی خوش ندارد، طعم شیرین ندارد. مثلاً شما نمی‌گویید: شجاعت من شیرین است، اما شجاعت رفیق من ترش است! محبت من زرد است، اما محبت رفیق من سرخ است! از این حرف‌ها نمی‌زنید؛ زیرا که محبت دارای کیف نیست تا اینکه این کیفیات مختلف را به خودش بگیرد، آنجا معنا است و بس!

هر موجودی در این عالم، یک حقیقت ملکوتی دارد و ملکوت هم دو درجه دارد: یک ملکوت اسفل و یک ملکوت اعلیٰ. انسانی که در آنجا هست، یک صورت مثالی دارد و یک صورت ملکوت اعلیٰ که صورت عقلی او است. موجوداتی که در این خارج، لباس تحقق می‌پوشند، از آن حقیقت به ملکوت اسفل نزول می‌کنند و از آنجا به اینجا. کارهایی که انسان در مدت یک سال می‌کند و مقدراتی که برای انسان از فقر و غنا و از مرض و صحت و از موت و حیات و از علم و جهل و سایر چیزها در خارج، لباس تعیین می‌پوشد، قبل از این، متعین نیست و بدون تعیین است.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا
إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۱

﴿مُصِيبَةٍ﴾: یعنی آنچه به انسان إصابت می‌کند.

«هر چه به شما برسد، هر چه که باشد، قبل از اینکه به شما إصابت کند، حقیقت آن مصیبت در نزد ما، در کتاب، در لوح محفوظ، در عالم محو و إثبات و در آن عالمین است.»

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲.

﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُ﴾؛ بَرء: یعنی تراشیدن؛^۱ بَرءُ القلم: وقتی خطاط قلم نی را برمی دارد که بتراشد، قبل از اینکه بتراشد و مشخص کند، این قلم قابلیت دارد به هر شکلی تراشیده بشود: قلم درشت بشود، ریز بشود، فاق داشته باشد، فاق نداشته باشد، خطاط قدری پشتش را بگیرد، نگیرد، میدانش بلند باشد، کوتاه باشد، وقتی می خواهد قط بزند، چپ قط بزند یا راست، اینها دیگر خصوصیات است که قلم تراش ها و خطاطها می دانند. وقتی انسان این قلم را تراشیده است، این قلم قابلیت هرگونه تراشی دارد؛ ولی وقتی تراشید و مشخص شد و کنار گذاشت، دیگر قابلیت طور دیگر شدن را ندارد. هرچه واقع بشود، ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُ﴾، «قبل از اینکه ما بتراشیم و قالب گیری کنیم و مشخص کنیم» حقیقتش در نزد ما است و در کتاب است، بعد ما او را برمی می کنیم و می تراشیم و مشخص می کنیم و دست شما می دهیم.

یا از بَرئُ القداء است. قدا: به معنای آن تیری است که در چله کمان می گذارند و به طرف دشمن پرتاب می کنند. سر این تیر که از اول تراشیده نیست، آن را می تراشند و بعداً در نوک آن پیکانی قرار می دهند یا نمی دهند. این تراشیدن سر تیر به این کیفیت مخصوص را بَرئُ یا بَرء می گویند، که همزه تبدیل به یاء می شود و برئُ هم می گویند؛ مثل بایع و بائع که هر دو درست است.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُ﴾؛ «هرچه در نفس های شما و در روی زمین به شما برسد، حقیقت آن قبل از اینکه آن را مشخص و معین کنیم و قالب بزنیم و در خارج محققش کنیم، پیش ما است.»

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾؛^۲ «تا بدانید که هرچه هست راجع به ما است و) زیاد تأسف نخورید بر آنچه از دست شما رفته است و زیاد خوشحال نشوید از آنچه به دست شما خواهد آمد.»

۱. المحيط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۲۷۳؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۷۰.

۲. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳.

زیرا ربط و استنادی به شما ندارد؛ قبل از اینکه به شما برسد، مشخصات و معینات و محدّداتش پیش ما تمام شده است؛ به شما چه مربوط است؟! ما چیزی را مقدر می‌کنیم و می‌فرستیم، و به شما ضرری یا منفعتی می‌رسد.

مقدرات انسان یک زمینه دارد؛ حقیقت این مقدر از عالم ملکوت اعلیٰ که صورت ندارد، به عالمی که دارای صورت است می‌آید و آن عالمی هم که دارای صورت است، جهات ابهام دارد و عوض می‌شود؛ مثلاً آقای زید تبدیل به آقای عمرو می‌شود، انسان با آقای عمرو دارد صحبت می‌کند، یک مرتبه می‌بیند تبدیل به کرسی شد، آن کرسی تبدیل به میوه شد! این قضایا خیلی عجیب است! چیزی برای انسان مقدر می‌شود و بعد می‌بینیم مقدرات عوض شد! عجب، تقدیر انسان این بود، چگونه آن شد؟! چگونه انسان در عالم خواب دارد با زید صحبت می‌کند، یک مرتبه می‌بیند زید تبدیل به عمرو شد؛ روی زمین دارد حرکت می‌کند، یک مرتبه می‌بیند با ماشین دارد حرکت می‌کند، بدون اینکه از زمین پا در ماشین گذاشته باشد؛ ماشین همین‌طور دارد می‌رود، یک مرتبه می‌بیند ماشین کشتی است، می‌گوید: آقا نفهمیدم، یک مرتبه دیدم ماشین کشتی شد، ولی من کشتی سوار نشده بودم! باز کشتی دارد می‌رود، یک مرتبه می‌بیند کشتی روی هوا دارد می‌رود؛ در خارج کشتی در آب راه می‌رود، اما در آن عالم کشتی می‌تواند روی هوا هم راه برود. اینها تغییرات و تبدلاتی در تقدیر است و همه هم درست است، طابق النعل بالنعل؛ و براهین فلسفی هم بر کیفیت عالم مثال و کیفیت تحققات آن قائم است.

این موجوداتی که در این عالم هستند، یک اصلی دارند، اصلش از عالم معنا به ملکوت نزول می‌کند، و از ملکوت به همین ملکوت اسفل و عالم صورت که از تشخص و تعین جدا است، نزول می‌کند، و از آنها پایین‌تر می‌آید و یک تشخصی پیدا می‌کند که آن را آسمان دنیا می‌گویند؛ یعنی آن ملکوتی که از همه ملکوت‌ها پایین‌تر است و پایین‌تر از او دیگر تشخصی نیست. اگر بخواهد از آن هم پایین‌تر بیاید، همین موجودات خارجی می‌شود؛ لذا در بعضی از روایات داریم:

شب قدر شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوم است؛ گفته‌اند: «اصل نزول در شب نوزدهم، إبرام و إحکامش در شب بیست و یکم و امضایش در شب بیست و سوم است.»^۱

یعنی شب بیست و سوم مطلب دیگر تمام می‌شود و هرچه امضا شد دیگر همان است؛ این وجه جمع است برای اینکه چگونه در بعضی از روایات، شب نوزدهم یا شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم را شب قدر قلمداد کرده‌اند،^۲ و در بعضی از روایات همه اینها را شب قدر گرفته‌اند.^۳

گفته‌اند: «در تمام این شب‌ها به عبادت مشغول باشید.»^۴ چون شب، شب شریفی است، شب تقدیر است؛ تمام این خصوصیات از آن عالم، خدمت امام می‌آید - ولو اینکه آن عالم هم حقیقتش امام است، اما از آن عالم حقیقت امام به قلب امام نزول می‌کند، کما اینکه پیغمبر اکرم حقیقت قرآن است، ولیکن قرآن از آن مقام حقیقتش بر قلب پیامبر نزول می‌کند، از یک درجه بر درجه دیگر - و مقدرات بر آسمان دنیا نزول می‌کند، که همین عالم صورت و تصورات و عالم برزخ و مثال امام علیه السلام است.^۵ آن عالم، عالم خیلی بزرگی است، صدها هزار برابر بزرگ‌تر است از این عالمی که ما در آن داریم زندگی می‌کنیم. عجایی دارد، غرایبی دارد، ملکات و شکل‌های خاصی دارند، گفتگوها در آنجا خیلی عجیب و غریب است، کیفیت نزول آن خدمت امام خیلی عجیب و غریب است؛ و افرادی که به مقام امامت رسیده‌اند یا به مقام تقوای کامل رسیده‌اند و ملائکه بر آنها نازل می‌شوند، طبق آیه قرآن از آن معانی درک می‌کنند:

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۵۶.

۳. همان، ص ۱۵۸ و ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۵۶.

۵. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۲، ص ۱۶۶ - ۱۷۷؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۹۴ - ۱۹۶ و ۳۴۹ - ۳۵۲.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱.

«آن کسانی که ایمان می آورند و براساس ایمان استقامت دارند، ملائکه بر آنها نازل می شوند که: خوف و حزنی نداشته باشید!»
یعنی آنها را به قدر متصل می کنند و بر عالم قدر و سر قدر اطلاع پیدا می کنند؛ چون گفتیم:

﴿مَنْ قَبِلَ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۲.

«آن که بر سر قدر اطلاع داشته باشد، اگر چیزی از دستش برود، محزون نمی شود و اگر چیزی به او برسد، خوشحال نمی شود؛ چون می داند هیچ به دست او نیست، هرچه هست به دست پروردگار است و خود به اندازه سر سوزنی دخالت ندارد.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ «این افرادی که در ایمان پافشاری و استقامت کردند، ملائکه بر آنها نازل می شوند و آنها را بشارت به این دو صفت می دهند:»

﴿أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾؛ «خوف نداشته باشید، حزن هم نداشته باشید!»

یعنی مطلب از این قرار است که بر آنها عالم قدر و نزول قدر را ارائه می دهند. بعد می گویند:

﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾؛ «ما ملائکه آسمانی و فرشتگان عالم قدس، رفیق و ولی شما هستیم، با شما مهربانیم، هر کاری از دستمان برمی آید برای شما می کنیم و هرچه لازم داشته باشید ما در تحت اختیار شما می گذاریم.»

۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ و ۳۱.

۲. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲ و ۲۳.

از این آیه استفاده می‌شود که وصول به مقام ایمان و استقامت در ایمان، ملازمه با رؤیت ملائکه دارد، بالأخص در شب‌های قدر.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب قدر بر پیغمبر نازل کردیم.»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبْرَكَةٍ﴾؛^۱ «ما قرآن را در شب خیلی مبارکی نازل کردیم.»

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾؛ «ای پیغمبر، می‌دانی لیلۃ‌القدر چیست؟»

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؛ «خیلی مهم است؛ این یک شب از هزار ماه

بهتر است!»

چگونه یک شب از هزار ماه بهتر است؟ شما در دوران مدّت عمرتان دیده‌اید که ممکن است لحظات کوتاهی بر شما گذشته باشد که در کیف و مسرت و لذّت بسر برده باشید و آن ساعات کوتاه به اندازه مدّت عمر برای شما نتیجه داشته باشد؛ معنی ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ این است.

پیغمبر دیدند که بعضی از افرادی که در اُمم سابقه از بنی‌اسرائیل بودند، هزار سال شمشیر حمایل می‌کردند و در راه خدا جهاد می‌کردند؛ لذا پیغمبر به پروردگار عرضه داشتند:

پروردگارا، عمر اُمّت من که کوتاه است، اعمال و تکالیف آنها هم که کم است و مانند اُمم سابقه، تکالیف زیادی ندارند؛ پس عوض آن بهره‌هایی که اینها در این مدّت‌های بلند می‌برند، چه به اُمّت من می‌دهی؟

خطاب رسید:

زمان کوتاه است و عمل کم است، اما کیفیت عالی است؛ ما به آنها یک شب قدر می‌دهیم، که شب قدر ﴿خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؛ «از هزار ماه بهتر است!»^۲

پیغمبر چرتشان برده بود، شب در عالم رؤیا دیدند که بر منبر ایشان بنی‌امیه

۱. سوره دخان (۴۴) آیه ۳.

۲. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۹.

به شکل بوزینه و میمون بالا می‌روند و پایین می‌آیند، و تمام این پله‌های منبر پیغمبر را بوزینه‌ها گرفته‌اند و مدام بالا می‌روند و پایین می‌آیند و مردم را به قهقرا سوق می‌دهند؛ یعنی از اسلام به قهقرا و همان آداب جاهلیت برمی‌گردانند. پیغمبر از خواب بیدار شدند و خیلی متأثر شدند. خواب، خواب تأثر آمیزی بود. «ما زال کثیباً حَزیناً؛ همین‌طور پیغمبر به حال غصه و حزن بود» تا جبرائیل نازل شد:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ «چرا این‌طور شده‌ای؟»

پیغمبر فرمودند:

ای برادر من جبرائیل! من دیشب هم‌چنین خوابی دیدم که روی این منبر، بوزینگان بالا می‌روند و پایین می‌آیند و همه پله‌های منبر را گرفته‌اند و مردم را به قهقرا و به جاهلیت برمی‌گردانند.

جبرائیل گفت: «من خبری ندارم؛ می‌روم تا خبر بیاورم.» به مقام قدس عزّ

ربوبی صعود کرد و برگشت و این آیه را آورد:

﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ﴾؛^۱ «ای پیغمبر، اگر ما اینها را سالیان درازی از همین لذات و شهوات فانی دنیا متمتع کنیم * و بعداً گزند و نتیجه اعمال زشت آنها به آنها برسد * این متمتع و شهواتی که در دنیا به‌عنوان لذت بردند، برای آنها هیچ فایده‌ای ندارد!»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ حَيَّرَ مِنَ الْأَلْفِ شَهْرٍ﴾؛ ما به عوض آن، برای تو لیلۃ‌القدر قرار دادیم که لیلۃ‌القدر از هزار ماه بهتر است. این لیلۃ‌القدر برای امت تو است و برای هیچ‌یک از امم سابقین نبوده است.^۲

مدّت حکومت بنی‌امیه تقریباً هشتاد و چهار سال بوده است، که حدود

۱. سوره شعراء (۲۶) آیات ۲۰۵ - ۲۰۷.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹، با قدری اختلاف.

هزار ماه می‌شود.^۱ مدّت حکومت بنی‌امیه هزار ماه است^۲ و ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾، ما به امّت تو یک شب می‌دهیم که در این یک شب، تمتّعات و لذّات و بهره‌هایی که مردم برمی‌دارند بیشتر از هزار ماه است؛ علاوه بر اینکه آن تمتّعات مادی است و در این یک شب بیش از هزار ماه تمتّعات معنوی و روحانی.

یک شب می‌دهیم ولی عجب شبی! شبی است که تمام درهای بهشت را باز کرده‌اند، شب نزول مشیّت و ارادهٔ پروردگار در عالم کائنات است، و تصرف در موادّ کائنات در این شب به اختیار امام است! کجا این قدرت قابل قیاس با قدرت‌های تاریخی و حکومت‌های خارجی است که بنی‌امیه در چند سال معین در بین مردم می‌کرده‌اند؟! حکومتی که ناشی از شهوت و آرای نفس و خیالات باطل است و دنبال آن، عذاب‌های سختی که از طرف پروردگار به آنها می‌رسد.

ما به امّت تو لیلۃ‌القدر دادیم؛ شب تاج‌گذاری و بر تخت نشستن امام هر زمانی در عالم معنا. ملائکه در زمان پیغمبر خدمت خود پیغمبر نازل می‌شدند، در زمان امیرالمؤمنین خدمت امیرالمؤمنین، در زمان امام حسن خدمت امام حسن و همین‌طور در زمان هریک از اولیایی که دارای مقام امامت بودند، ملائکه خدمت آن امام می‌آمدند؛ تا زمان امام زمان که هر شبی از شب‌های لیلۃ‌القدر از اوّل غروب تا اذان صبح، تمام ملائکهٔ رحمت با جبرئیل و با روح، نازل می‌شوند.^۳ این شب، یک شب روحانی است؛ انسان یک شب عبادت می‌کند، ثوابش از هزار ماه عبادت بیشتر است!^۴

۱. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۴۷:

«مراد از هزار ماه، مدّت دولت بنی‌امیه می‌باشد؛ به علّت آنکه روزهای خالص حکومتشان هشتاد و سه سال و چهار ماه شد که تحقیقاً مساوی با هزار ماه می‌باشد.»

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۴؛ تفسیر الرازی، ج ۳۲، ص ۳۱؛ امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۴۷؛ ج ۱۷، ص ۳۴۲، تعلیقه.

۳. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ کفایة الأثر، ص ۲۲۰.

۴. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۴۳۱.

عَلَّت اینکه در روایات این‌همه ترغیب بر شب قدر می‌کند و اولیا و صالحین و مخلصین در تمام مدّت سال برای شب قدر انتظار می‌کشیدند و اصلاً دعا می‌کردند که خدایا، اگر در امسال موت ما را مقدر کرده‌ای، بگذار شب قدر را درک کنیم و بعد بمیریم، و تشنه شب قدر بودند، این است که این یک شب عبادت، ثواب هزار ماه عبادت را دارد، یک الله‌اکبر گفتن در این شب مثل این است که انسان در هزار ماه الله‌اکبر گفته است، یک روزه گرفتن مثل این است که هزار ماه روزه گرفته است، یک خط آیه قرآن خواندن، مثل این است که هزار ماه آیه قرآن خوانده است! عجیب روایاتی است! اگر کسی می‌خواهد روایاتش را خوب ببیند و بفهمد که چه خبر است، تمام روایات را تفسیر مجمع البیان،^۱ تفسیر صافی^۲ و تفسیر برهان^۳ جمع کرده است، بالأخص تفسیر برهان.

بنابراین تعجب نکنید که چه مناسبتی است بین آن افرادی که شمشیر به کمر می‌بستند و در راه خدا هزار ماه یا هزار سال جهاد می‌کردند، و این شخصی که یک شب برای خدا قیام می‌کند! تمام آن معانی در این هست! «بکم فَتَحَ اللهُ»؛^۴ این راهی است که پیغمبر باز کرده است. «همه اینها از برکات پیغمبر است؛ دریچه را باز کرد و نور به عالم إفاضه شد. یک بیچّه مکتب می‌رود و یک سال درس می‌خواند؛ اما یک بیچّه دیگر شش سال مکتب می‌رود و درس می‌خواند، ولی به اندازه آن یک سال نمی‌فهمد! افراد بشر مگر یک قسم هستند؟! شخصی تیزهوش است، سرعت انتقال دارد، حافظه‌اش قوی است، استعدادش قوی است، ولی شخصی کند است؛ شخصی به یک شب می‌رسد و شخصی به هزار ماه هم نمی‌رسد. پس تعجب نکنید که خداوند برای

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۶ - ۷۹۰.

۲. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۵۱ - ۳۵۳.

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۹۹ - ۷۱۵.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵، فرازی از زیارت جامعه کبیره.

امت پیغمبر آخر زمان افاضه‌ای کرده است که در اثر یک شب عبادت، آن قدر بهره‌های روحانی و معنوی ببرند که امم سابق در بیش از هزار ماه نمی‌توانستند این را ببرند!^۱ چرا ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؟ آیه تفسیر می‌کند و علتش را بیان می‌کند:

﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾؛ «ملائکه و روح (که موجودی اعظم از ملائکه و اعظم از جبرائیل است) در این شب نازل می‌شوند.»

تَنَزَّلُ اصلش، تَنَزَّلُ است که مضارع است؛^۲ و این دلالت می‌کند که شب قدر، شبی نبوده است که در زمان پیغمبر تمام شده باشد، بلکه دائماً این شب قدر در هر سال استمرار دارد.

﴿مِن كُلِّ أَمْرٍ﴾؛ «از آن عالم امر نازل می‌شوند، و هر امر و ملکوتی را از آن عالم امر با خود پایین می‌آورند و صادر می‌کنند.»

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۳ در مقابل امر پروردگار که در آن عالم قالب‌زده، متعین و مشخص نیست؛ این ملائکه و جبرائیل و روح - که با آن عالم تجرد سنخیت دارند - نازل می‌شوند و از آن امر، با خود به آسمان دنیا می‌آورند و اینجا قالب می‌زنند و مشخص می‌کنند و قدر می‌کنند، یعنی اندازه‌اش را مشخص و معین می‌کنند، و به این مناسبت می‌گویند: لیلۃ القدر. قدر و قدر یک معنا دارد و از ماده تقدیر است؛ یعنی معین کردن و مشخص کردن،^۴ که در این شب همه چیز مشخص می‌شود.

﴿سَلَّمَ هِيَ حَقِّي مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾؛ «این شب، سلام است.»

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۱.

۲. إعراب القرآن، نحاس، ج ۵، ص ۱۶۶.

۳. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:

«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که اراده کند چیزی را، به او می‌گوید:

هست شو! پس هست می‌شود.»

۴. النهایة، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۵۰.

سلام: یعنی خالی بودن و عاری بودن از هر گزند و ناراحتی و مرض جسمی و روحی، و به إطلاق و سعه‌ای که انسان در این حال پیدا می‌کند، سلام می‌گویند. سلامٌ علیکم یعنی مطمئن باش که از ناحیهٔ من به شما بدی نمی‌رسد!

﴿سَلِّمْ هِيَ﴾؛ «این شب، سلام است.»

یعنی در این شب، بدی نیست، جهنم نیست، معصیت نیست، کفر نیست، تاریکی نیست، شیاطین نمی‌توانند سراغ افراد بیابند؛^۱ چون شب قدرت و عظمت و بروز و ظهور امام، در عالم ملکوت است. همهٔ شیاطین در بیغوله‌های خود و در تاریکی‌ها مخفی شده‌اند. شب، شب نور است؛ از اول غروب که این شب شروع می‌شود و ابتدای شب است، نور از آسمان می‌آید و ملائکه نزول می‌کنند تا:

﴿حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾؛ «تا هنگامی که فجر طالع می‌شود و سپیدی، آسمان را

فرا می‌گیرد، شب قدر است.»

در روایات داریم: هر شبی که عزیز است، روز آن شب هم به دنبال آن شب، همان حکم را دارد. روز نیمهٔ شعبان حکم شب نیمهٔ شعبان را دارد، روز جمعه در فضیلت به دنبال شب جمعه است، و روز قدر به دنبال شب قدر است.^۲ بنابراین ﴿سَلِّمْ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ برای کیفیت نزول ملائکه در شب قدر است، اما آثار رحمانیت و رحیمیت در روز قدر هم به دنبال آن افاضاتی که از سر شب تا به صبح شده است، تا هنگام غروب ادامه دارد و واقعاً هم شب خوبی است! إن شاء الله خداوند علیّاً علیّی مقدّرات ما را در این شب آن‌طور تقدیر کرده باشد که مورد رضا و پسند او است!

جبرائیل نازل شد و به پیغمبر خبر داد که: «ای پیغمبر، بنی‌امیه از این منبر بالا می‌روند!» و پیغمبر ما زال کثیباً حزیناً حَتَّى نَزَلَ هَذِهِ السُّورَةُ: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾. ای پیغمبر، این دنیا به چه درد تو می‌خورد؟! تو برای این دنیا

۱. رجوع شود به مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۲۱؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۹۰.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۳۳۱.

آفریده نشده‌ای و این مقاماتی را که خدا به تو داده است، برای لذت‌رانی و سورچرانی و برای دنیا نیست! ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ﴾! ^۱ تو برای جای دیگر و عالم دیگری هستی، علی بن ابی طالب برای این عالم نیست، دخترت زهرا برای این عالم نیست، فرزندان تو برای این عالم نیستند؛ اینها برای جاهای دیگری هستند. ما برای آنها شب قدر قرار دادیم، یعنی چشم امام حسن، چشم امام حسین و چشم اولاد تو را به آن عالم باز کردیم، و وقتی به آن عالم باز شد، دیگر نعمت‌های این دنیا در نزد آنها صفر است، مشقات و مسائلی که در این دنیا می‌بینند برای رضای خدا است و برای آنها لذت‌بخش است. آنها دنبال جهاد می‌روند، نه اینکه جهاد دنبال آنها حرکت می‌کند؛ دنبال انفاق و دست‌گیری از ضعفا و ایتام می‌روند، نه اینکه به‌واسطه عرض حاجت، در مضیقه قرار گیرند و مأخوذ به حیا شوند و حاجت کسی را برآورده بکنند!

آن کسی که چشمش به اسرار عالم ملکوت باز شده است، دیگر برای دنیا ارزشی قائل نیست، و واقعاً هم مطلب همین‌طور است! آخر آن کسی که مثلاً فیروزه درجهٔ اعلای نیشابوری که هر قیراطش مبالغی قیمت دارد، به دست او می‌رسد و می‌شناسد، هیچ آن را رها می‌کند و به میدان مال‌فروش‌ها برود و یکی از این مهره‌هایی که به گردن بعضی از حمارها می‌بندند، سوا کند و به دستش ببندد و یا سر انگشتر بگذارد؟! اگر این کار را بکند که صحیح نیست! سراغ آن هم نمی‌رود. کسی که مزهٔ گوشت خالص و طیب و طری ^۳ را چشیده است، دنبال مردار و جیفه نمی‌رود؛ جیفه خوراک سگان است که دسترسی به آن گوشت‌های طیب و طاهر ندارند، و حسشان هم برای درک آن گوشت‌های تازه نیست. ریاست‌های

۱. سوره شعراء (۲۶) آیات ۲۰۵ - ۲۰۷.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹، با قدری اختلاف.

۳. لغت‌نامه دهخدا: «طری: تازه و تر، باطراوت.»

دنیا، شهوات دنیا و لذت‌های دنیا که منغمر در معاصی است، برای افرادی است که بویی از عالم ملکوت و رحمت نبرده‌اند. اگر دریچه‌ای از آن عالم به قلب آنها باز بشود، به هزار هزار برابر از این معاصی توجّه نمی‌کنند! لذا خداوند برای پیغمبرش که بهترین موجود است، چنین مقدر کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه خطبه خلیلی عجیبی دارند، و در آنجا

می‌گویند:

ای انسان با انصاف، ببین خدا برای پیغمبرش چه مقدر کرده است! اگر اینها بد بود، خدا برای بهترین موجود، گل سرسبد عالم کائنات و حبیب خود مقدر نمی‌کرد! پس چون اینها را برای او مقدر کرده است، بالملازمه بدانید: آن افرادی که دنیا را برای آنها گسترش داده است و در شهوات و غفلات غوطه‌ور هستند، در نکبت و تاریکی زندگی می‌کنند.^۱

اساس زندگانی، خوردن و آشامیدن و شکم پر کردن و خوابیدن و خرخر کردن نیست! این حیات، حیات حیوان است! انسان یک حیات دیگری براساس شرف و فضیلت دارد. انسان اگر می‌خواهد دچار گرفتاری و مصیبت بشود، اشکالی ندارد؛ و اگر می‌خواهد در راه خدا کشته بشود، چه اشکالی دارد؟! بالأخره عالم باید به خدا برگردد، یا به این صورت و یا به آن صورت. شهادت برای سیدالشهدا عیب نیست، فخر است! اصلاً خداوند مدالی به سینه سیدالشهدا زده است، و این مدال را کسی نمی‌تواند تحمل کند مگر سیدالشهدا! عالی‌ترین مدال را به آن حضرت داد، عالی‌ترین مدال را به حضرت امام حسن داد، عالی‌ترین مدال را به حضرت سجاد داد؛ دیگران نمی‌توانند تحمل کنند، نمی‌توانند این بار را بکشند؛ کسی می‌تواند این بار را بکشد که چشمش و گوشش و قلبش بر اسرار عالم غیب اطلاع پیدا کرده است و ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ در سرّ و سویدای قلب او نشسته است.

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۶۰.

مگر شاهزاده علی اکبر نگفت: «ای پدر جان، ما چه باکی داریم؟! چرا غصه می خوری؟!» حضرت علی اکبر عجیب است! می گوید: «ای پدر جان، خواب دیده‌ای که این قوم می روند و مرگ به دنبال اینها می رود؛ اَلَسْنَا عَلَی الْحَقِّ؟! «مگر ما بر حق نیستیم؟» فرمود: «بله!» گفت: «پس از مرگ چه باکی داریم؟!» ببینید: خیلی روشن و خیلی ساده! روز عاشورا این جوان چقدر ساده و طبیعی، بدون هیچ گرفتگی، قلق، ناراحتی و شکایتی، و بدون هیچ امر و نهی‌ای، خیلی آرام آمد.

ام سلمه نقل می کند:

پیغمبر در آن اطاق رفتند و مشغول عبادت شدند. من یک مرتبه دیگر پیغمبر را ندیدم؛ جای پیغمبر خالی بود! ساعتی گذشت، دیدم پیغمبر در آن اطاق آمده است و به سجده افتاده است و مشغول گریه است و گریه‌های طولانی و عجیب و غریبی می کند. صبر کردم تا سر از سجده برداشت، دیدم سر و صورت پیغمبر گرد آلود است، گفتم: «یا رسول الله، کجا بودید؟» گفتند: «مشغول عبادت بودم، جبرائیل آمد برای من تهنیتی آورد و مبارک بادی گفت.» عرض کردم: «یا رسول الله! آن مبارک باد چه بود؟» فرمودند: «جبرائیل به من گفت: "این منصب را خدا به حسین می دهد، می خواهی برویم خوابگاه او را ببینی؟" مرا در خوابگاه حسینم آورد و در زمین کربلا پیاده شدیم و تمام آن جریانات را دیدم؛ دیدم حسین من قطعه قطعه روی زمین افتاده است! جبرائیل مقداری از آن خاک را برداشت و به من داد و گفت: "ای رسول خدا، هر وقت این خاک تبدیل به خون تازه شد، علامت این است که حسین را کشته اند!" این گرد و خاکی که بر صورت من می بینی، گرد و خاک همان زمین است که به صورت من نشسته است.» حضرت آن تربت را به من دادند و گفتند: «ای ام سلمه، این را با خود نگهدار! و هر وقت دیدی که این تربت تبدیل به خون تازه شد، بدان که حسین مرا کشته اند!»

من این تربت را گرفتم و نگاه می‌داشتم. دل من تا زمانی که سیدالشهدا به سمت عراق حرکت کردند، دائماً در غلیان و اضطراب بود؛ چون خبری است که پیغمبر داده است، و خبرهایی که پیغمبر داده است همه درست بود، و این خبر را هم پیغمبر به من داده است. من زنی مطیع اوامر پیغمبر هستم و بسیاری از اسرار را پیغمبر به من می‌فرمود.^۱

سیدالشهدا خواست به سوی عراق حرکت کند، خدمت مادرش امّسلمه در مدینه آمد. امّسلمه را مادر خطاب می‌کرد. امّسلمه از زوجات بزرگوار پیغمبر و محبّ اهل بیت و محبّ امیرالمؤمنین و حضرت زهرا بود. سیدالشهدا و امام حسن او را خیلی دوست داشتند، و او نسبت به این بچه‌ها خیلی ملاحظت داشت. سیدالشهدا در مدینه از یگانه زنی که فقط خداحافظی کردند امّسلمه بود. برای خداحافظی که آمدند، یک مرتبه صدای شیون و ناله امّسلمه بلند شد: «ای حسین، کجا می‌روی؟»

- «به عراق می‌خواهم بروم.»

- «ای حسین، ای وای! این همان وعده‌ای است که پیغمبر به من داده است؟!»
حضرت فرمود:

بله، خداوند برای من مصرعی قرار داده است و من باید بشتابم و خود را به آن مصرع برسانم! ای مادر، خدا تو را جزای خیر بدهد! بر این مصیبت، صبر کن! مصیبت به اندازه صبر تو است.

آقا به مکه تشریف آوردند و چند ماهی اقامت کردند و به سوی کربلا حرکت کردند. خبر به امّسلمه رسید که آقا به سوی کربلا حرکت کردند، امّسلمه می‌گوید:
این چند ماهی که آقا در مکه بودند دل من قدری آرام بود، می‌دانستم شهادت در مکه واقع نمی‌شود؛ اما همین که شنیدم از مکه به کربلا حرکت کردند، دیگر نه شب خواب داشتم و نه روز خواب داشتم! دائماً این تربت

را که در قاروره و شیشه‌ای گذاشته بودم، می‌دیدم؛ و هر وقت که می‌دیدم به همان صورت تربت است، می‌گفتم: الحمدلله، تا به حال سرور ما و امام ما زنده است و خون او ریخته نشده است! ولی یک وقت دیدم که آن تربت تبدیل به خون تازه شده است!

صدای شیون ام‌سلمه بلند شد؛ همسایه‌های منزل صدای شیون او را به این اندازه نشنیده بودند! آمدند و گفتند: «ای زن رسول خدا، چه اتفاقی افتاده است و چه مصیبتی واقع شده است؟ خدا چشمان تو را گریان نبیند!» دست زن‌ها را گرفت و در میان آن اطاق آورد و گفت: «ببینید، این همان خبری بود که پیغمبر به من داده است! به خدا قسم نور دیده پیغمبر را کشتند!»^۱

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳.

۱. الهدایة الکبریٰ، ص ۲۰۲ - ۲۰۴.

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

مجلس یازدهم

حرمت اعانت بر گناه و ظلم

بیاناتی پیرامون آیه: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک ۱۳۹۸ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱

مقداری از آیه دوّم از پنجمین سوره قرآن، سوره مائده است؛ و معنایش این

است:

«با همدیگر در کارِ برّ و تقوا کمک کنید، و در گناه و ستم و دشمنی کمک
نکنید!»

برّ به معنای خوبی و هر کار خوبی است، و تقوا هم یعنی پاکیزگی و در مصونیت
و عصمت الهی درآمدن و در ورع و اجتناب از محرّمات قدم نهادن؛ یعنی:

«در کارهای خوب و در کارهای احسان به همدیگر کمک کنید، و در اِثم و
گناه و در ستم کمک نکنید و با یکدیگر تعاون نکنید.»

فقها از این آیه استفاده کرده‌اند که تعاون و کمک در هر امرِ برّ و تقوایی
مستحسن است و در بعضی موارد به مرحله وجوب و لزوم می‌رسد؛ و از آن گذشته

۱. سوره مائده (۵) آیه ۲.

در بقیه امور، مسلماً مستحب است که انسان در کار خیری که پیش می‌آید، به هر مقداری که می‌تواند کمک کند.^۱ مؤمنین به همدیگر کمک کنند، برادر به برادر کمک کند، رفیق به رفیق کمک کند و آن کار برّ و احسانی که باید انجام بگیرد، به معونه و کمک همدیگر برپا بشود.^۲

ولی کمک کردن در گناه و ستم حرام است؛ چون نهی، دلالت بر حرمت می‌کند:

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا﴾؛ «در کار گناه و در ستم کمک نکنید!»

خود گناه و ستم که فی حدّ نفسه حرام است و اگر کسی گناه کند، کار حرامی کرده است. و اگر کسی به دیگری در گناه کمک کند به طوری که بر عملی که انجام می‌دهد اعانت بر گناه صدق بکند، این هم حرام است؛ نه از نقطه نظر خود گناه، بلکه از نقطه نظر اعانت و کمک بر گناه.

من باب مثال، شراب خوردن حرام است، و اگر انسان کاری کند که کمک به شراب‌خواری باشد؛ مثلاً انگور خود را به کسی بفروشد که آن را شراب می‌اندازد، این کمک به گناه است، یا دکان خود را به کسی که در آن شراب می‌فروشد اجاره دهد یا مرکب خود را به کسی که با آن شراب حمل می‌کند اجاره دهد، گرچه فی حدّ نفسه فروختن انگور یا اجاره دادن باغ انگور یا اجاره دادن حانوت و دکان و اجاره دادن مرکب، حرام نیست، ولیکن در این موضع چون کمک بر اثم و بر گناه است، از این نقطه نظر حرام می‌شود.^۳

یا مثلاً انسان چوبی را بفروشد برای اینکه بت یا صلیب از آن چوب بسازند، گرچه چوب فروشی حرام نیست، ولیکن کما اینکه در عین روایت وارد شده است که: «بِيعِ الْحَشَبِ لِيَتَّخَذَ صَنَمًا أَوْ صَلِيبًا؛ چوبی را برای اینکه از آن بت بتراشند و یا

۱. کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۳۳؛ ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۶۰۲.

۲. الأمالی، صدوق، ص ۲۸۸.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۲۲۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۷۱.

برای اتّخاذ صلیب و برای اینکه به شکل صلیب دریاورند، می‌فروشند.» چون بت‌پرستی و بت‌تراشی حرام است، فروختن چوب برای این امر هم حرام است، چون کمک و اعانت بر حرام است.^۱

صلیب همان چلیپا است. صلب یعنی دار کشیدن؛ صلیب همان آلت صلب و آلت دار زدن است. چلیپا و صلیب آن علامت خاصه نصاری است که مطابق عقاید خود می‌گویند: «حضرت عیسی را بر آن چوبه به دار زدند!» ولیکن عقیده ما مسلمین این است که حضرت عیسی را دار نزدند، بلکه یک نفر دیگر را که شکل او بود، اشتباهاً گرفتند و به جای او به دار زدند و خداوند علیّاً اعلیٰ حضرت عیسی را زنده نگه داشت و به آسمان برد؛ ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾.^۲ ولیکن نصاری صلیب را مقدّس می‌شمرند و به کمر و گردن آویزان می‌کنند و در مجالس خود، در کلیساها و سایر مکان‌ها به عنوان شعائر مذهبی خود اعمال می‌کنند؛ و اگر مسلمان چنین کاری کند، کار حرامی کرده است.

بنابراین اگر مسلمان چوبی بفروشد که به شکل صلیب دریاورند، فروختن این چوب هم حرام است. فروختن این آهن یا این طلا و نقره‌ای هم که آن را به شکل صلیب درمی‌آورند حرام است؛ و لذا افرادی که زرگر هستند و از نقره و طلا صلیب می‌سازند، کار حرامی می‌کنند؛ و خرید و فروش آن صلیب، یعنی آن علامت مختصّه هم حرام است، و استعمالش هم حرام است.

کراوات هم صلیب است؛ خواه به شکل مثلث آویزان باشد یا خواه به شکل پاپیون باشد، صلیب است و از علائم مختصّه نصاری است و استعمالش بر مسلمین حرام است!^۳ اگر کسی هم پارچه‌ای بفروشد که شخصی او را کراوات کند، آن هم

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۲۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۷۳؛ با قدری اختلاف.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷.

۳. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۴۸؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۱، تعلیقه.

حرام است؛ چون اعانت بر گناه کرده است!

استعمال طلا و زینت طلا بر مردهای مسلمان - نه زنهای مسلمان - حرام است؛ مثلاً اگر مرد انگشتر طلا و حلقه طلا در دست کند، یا دکمه سر دست و یقه خود را طلا کند، یا ساعت مچی خود را که زینت ظاهر است طلا کند، حرام است و استعمالش حرام است و نماز با آن هم باطل است.^۱ اما اگر کسی انگشتر طلای مردانه ساخت، دکمه سر دست مردانه ساخت یا اینکه خرید و فروش کرد، این هم از باب اعانت بر گناه، محرّم است؛ و شکی نیست بر اینکه جزئی از محرّمات حساب می‌شود و البته مردمان مسلمان باید اجتناب کنند!

پوشیدن پیراهن ابریشمی برای مرد مسلمان حرام است، نه برای زن؛ استعمال زینت طلا و استعمال لباس ابریشم خالص برای زنان اشکال ندارد، ولی برای مردها حرام است. زیر پیراهنی و پیراهن، کت، شلوار، کلاه، اگر از ابریشم خالص باشد حرام است و مرد مسلمان نمی‌تواند بپوشد، و نماز هم با آن باطل است.^۲ اگر کسی از ابریشم خالص، پیراهن مردانه درست کرد، این عملش حرام است و خرید و فروش آن هم حرام است؛ چون اعانت بر گناه است.

ریش تراشی در شرع اسلام حرام است.^۳ اگر کسی ریش خود را بتراشد یا

۱. *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۳۴۸: «عن مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ، عن عَمَّارِ بْنِ مُوسَى، عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: ... وَقَالَ: «لَا يَلْبَسُ الرَّجُلُ الذَّهَبَ وَلَا يُصَلِّي فِيهِ؛ لِأَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ أَهْلِ النَّارِ.»

ترجمه: «از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «مرد نباید چیزی از جنس طلا بپوشد یا به دست کند، و نیز نباید در آن نماز بخواند؛ چرا که طلا لباس اهل آتش است.»» (محقق)

۲. *من لا يحضره الفقيه*، ج ۱، ص ۲۵۳: *الإستبصار*، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۳. *الجعفریات (الأشعثيات)*، ص ۱۵۷:

«عن عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «حَلَقُ اللَّحْيَةِ مِنَ الْمُثَلَّةِ، وَ مَنْ مَثَلَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ!»

ترجمه: «از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تراشیدن ریش، نوعی از مثله کردن است، و کسی که مثله کند لعنت خدا بر او باد!»» (محقق)

کسی ریش دیگری را بتراشد، کار حرامی کرده است؛ و اگر کسی دگّان خود را به ریش تراش اجاره بدهد، کار حرام کرده است؛ چون اعانت بر گناه کرده. و نظیر اینها از مثال‌هایی که می‌توان زد، بسیار زیاد است. ربا خوردن و ربا دادن حرام است؛^۱ یعنی انسان یا معامله ربوی کند، یا قرض ربوی بدهد، معامله جنس به جنس و زیاده، یا قرضی بدهد و زیاده، اینها حرام است. پنج طایفه در این معاملات ربوی لعنت شده‌اند: ربا دهنده، ربا گیرنده، واسطه معامله، شاهد، و کاتب؛^۲ این پنج طایفه در نزد پروردگار ملعون‌اند. و ربا به هر صورت و به هر کیفیتی می‌خواهد باشد؛ انسان ده تومان به رفیقش قرض می‌دهد که موقع غروب، ده تومان و یک قران به انسان برگرداند؛ صد تومان قرض می‌دهد که در آخر ماه صد و یک تومان بدهد، یا بیشتر یا کمتر؛ ربا شخصی باشد یا کلی باشد؛ به صورت صراف‌خانه‌ها باشد یا به صورت بانک‌های بزرگ باشد؛ همه‌اش حرام است! اینها رباخانه است و ربا دهنده و ربا گیرنده و کاتب و شاهد و واسطه، ملعون‌اند؛ چون اینها در متن ربا واقع‌اند.

اما افرادی که در متن ربا واقع نیستند، بلکه کمک می‌کنند؛ مثل آن قاصدی که کاغذ را از طرف بانک می‌آورد به کاتب می‌دهد و برمی‌گردد؛ آن کسی که در بانک را باز می‌کند؛ آن کسی که جارو می‌کند؛ آن کسی که پاسبانی می‌کند؛ آن کسی که به هر قسم از اقسام اعانت و کمک، کمک می‌کند؛ اینها در تحت عنوان کمک بر اِثم است و حرام است و باید اجتناب کرد. پولی هم که انسان از آنها می‌گیرد حرام است، و حقوقی هم که می‌گیرد حرام است.

نظیر این مثال زیاد است. مجسمه فروختن حرام است، عروسک فروختن

۱. فقه الرضا علیه السلام، ص ۲۵۶.

۲. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۴۵؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۷؛ عوالمی اللّٰهالی، ج ۲، ص ۱۳۶؛ با قدری اختلاف.

حرام است؛ اگر کسی عروسک بفروشد ولو برای بیچه باشد، کار حرامی کرده است.^۱ اما اگر کسی عروسک نفروخت و در خانه خود نگاه نداشت، ولی عروسک ساخت، این چون مقدمه استفاده حرام از آن می شود لذا ساختنش هم حرام است. مثال نظیر اینها زیاد است؛ اینها کمک بر اثم و کمک بر گناه است.

اما کمک بر عدوان؛ عدوان به معنی ستم است. هر کسی که ستمی کند و انسان به او کمک کند، حکم همان ستم کار را دارد. مثلاً ظالمی می خواهد یک نفر را بکشد، به انسان می گوید: «آن شمشیر را به دست من بده!» و انسان شمشیر را به دست آن ظالم می دهد؛ او کار حرامی کرده و در خون آن شخص مظلوم شرکت کرده و مقداری از خون او که ریخته می شود، سهمیه این انسان است!

و یا ظالمی می خواهد کسی را بزند، به انسان می گوید: «آن عصا یا شلاق را به من بده، من او را می زنم نه اینکه خودت بزن!» اگر انسان کسی را بکشد یا کسی را بزند، مظلومی را بزند و بکشد، که خود انسان مباشرت کرده است؛ نه، بلکه وقتی انسان آلت قتل یا ضرب را به دست ظالم می دهد و ظالم چنین کاری می کند، چون انسان در این کار معاونت کرده، کار حرام کرده است.

در روایت است:

در روز قیامت، بعضی از افراد در صحرای محشر حاضر می شوند و خداوند علیّ اعلیٰ که آنها را در مقام عرض، حاضر می کند، ملائکه آنها را

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۹۳:

«عن محمد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "إن جبرئيل عليه السلام أتاني فقال: إنا معشر الملائكة لا ندخل بيتاً فيه كلب ولا تمثال جسد ولا إناء يُبأل فيه."»

ترجمه: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: "جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ما گروه ملائکه در خانه‌ای که در آن سگی، یا مجسمه بدنی، یا ظرفی که در آن بول شده است باشد، وارد نمی شویم."» (محقق)

مجرم قتل تلقی می کنند و مجرم این ظلم می دانند. و برای یک شخص یک استکان خون، برای بعضی یک محجمه (وقتی که آن آلت حجامت را به بدن انسان می گذارند و می مکند، آن مقداری را که در آن آلت حجامت خون جمع می شود، می گویند: محجمه)، برای بعضی بیشتر، بیشتر، بیشتر. این شخص تعجب می کند و می گوید: «من در دنیا که قتلی نکرده‌ام و آدم خوبی بوده‌ام، پس چرا این خون سهمیه من شد؟!»

خطاب می رسد: «فلان ظالم آدمی کشت؛ فلان کس کمک کرد، فلان کس شمشیر به او فروخت، فلان کس غذای او را آماده کرد تا اینکه قوت بگیرد و نیرو بر این کار داشته باشد، تو هم در منزلش را جارو کردی و بالتیجه در اثر تعاون و اجتماع تمام این مقدمات، قتلی واقع شد؛ ما آن قتل را قسمت کردیم، آن خون به این سهم‌ها قسمت شد، به اندازه تیت و کمک تو نصیب تو شد و این مقدار از آن خون بر عهده تو است!»^۱

و نظیر این مطلب در روایات بسیار زیاد است.^۲ و لذا یکی از محرّمات فقهیه که بزرگان از علما و فقها در کتاب خود عنوان دارند، عنوان «اعانت بر ظالم» است. کمک بر ظالم در ظلم، بدون اشکال از محرّمات شرعی است و از صدر اوّل اسلام تا به حال، تمام فقها که در بحث اعانت بر ظالم وارد می شوند، از همین آیه‌ای که ذکر شد: ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۳ استفاده می کنند و به دنبال این آیه، روایاتی را که در این باب وارد شده است، در بحث‌های مفصل و طولانی خود ذکر می کنند. پس مسلمان باید خیلی متوجه باشد، و خیال نکند که گناه فقط عبارت است از خوردن شراب یا زنا و دروغ و غیبت و جنایت و آدم‌کشی و سرقت و ربا و سایر گناهانی که در رسائل عملیه به عنوان محرّم یا به عنوان مکاسب محرّمه ذکر می شود؛ اعانت و کمک به هر گناه، و اعانت و کمک به هر ستم و ظلمی، از نقطه نظر عنوان

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۷۳.

۲. رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۱۱-۲۱۴.

۳. سوره مائده (۵) آیه ۲.

اعانت و کمک، گناه است! کما اینکه به عنوان کلی می توان گفت: انسان در امور برّ و احسان، لازم است که اعانت کند؛ آن مواردی که ضروری است عنوان و جوب دارد، و آن مواردی که ضروری نیست و شخصاً بر عهده انسان تعلق نمی گیرد، عنوان استحباب دارد.

پس آیه شریفه این شد:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱ «از خدا بپرهیزید؛ خدا عقابش شدید است!»

نگویید که: «ما فلان کار را کردیم، ما که گناه نکردیم؛ ما مرکب خود را برای بردن مردم به مراکز فحشا و منکرات اجاره دادیم، خودمان که اهل این عمل نیستیم!» می گوید: «کمک کردی، و به اندازه ای که کمک کردی، در این جرم و جنایت شریک هستی!» نگویید: «ما دکان خود را به بانک اجاره دادیم، یا به کسی که شغلش ریش تراشی است، یا به کسی که صلیب می سازد و گردن مردم می اندازد، یا به کسی که انگشتر طلا می سازد و دست مردان می کند، کار ما که حرام نیست!» از آن نقطه نظر اعانت، حرام است و انسان اگر خدای ناکرده چنین کاری را بکند، در آن جرم شرکت کرده است!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره مائده (۵) آیه ۲.

مجلس دوازدهم

حرمت ظلم و کمک به ظالمین

بیاناتی پیرامون: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک ۱۳۹۸ هجری قمری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على محمد وآله الطاهرين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

در قرآن مجید در سوره حضرت ابراهیم که چهاردهمین سوره از قرآن مجید است، در آیه چهل و دوّم دارد:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۱
«گمان نکن که خداوند علیّی از آنچه که ستم کاران بجا می آورند غافل است! خدا آنها را برای روزی که چشم‌ها در آن روز خیره می شود و دیگر قدرت بر هم گذاشتن پلک چشم خود را ندارند، تأخیر می اندازد.»

دیروز عرض شد که علاوه بر اینکه ظلم و ستم گناه است، کمک کردن به ظالم و ستم کار هم گناه است.^۲ امروز چند روایت درباره اصل ظلم و چند روایت درباره اعانت و کمک کردن به شخص ظالم بیان می کنیم. کتابی که ما این روایات را از آن نقل می کنیم، کتاب سفینه البحار مرحوم محدث قمی است که کتاب بسیار نفیسی است:
در کتاب اُمالی مرحوم صدوق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۲.

۲. رجوع شود به ص ۲۴۰.

می‌کند که آن حضرت فرمود: «يَتَسَّ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعِدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.»^۱
 ”بد توشه‌ای مردم برای معاد خود می‌فرستند، که آن توشه ستم بر بندگان خدا
 است!“

و قال: «مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ، كَفَّ عَنِ ظُلْمِ النَّاسِ.»^۲
 «حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: ”آن کسی که از قصاص و تلافی خدا بترسد،
 دستش را از ستم کردن به مردم باز می‌دارد.“»

و في الخصال: «إِيَّاكُمْ وَالظَّلْمَ؛ فَإِنَّ الظَّلْمَ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ ظُلْمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ!»^۳
 «مرحوم صدوق در کتاب خصال حدیث نبوی را روایت می‌کند که: ”بترسید
 و بپرهیزید از ستم کردن؛ چون ظلم در نزد پروردگار همان ظلمات و
 تاریکی‌هایی است که در روز قیامت برای انسان مجسم می‌شود!“»
 و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «اشْتَدَّ غَضَبِي عَلَى مَنْ
 ظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ نَاصِرًا غَيْرِي.»^۴

این روایت در *أمالی* شیخ طوسی است که می‌فرماید: «پیغمبر اکرم فرمود:
 خدا می‌گوید: ”غضب من شدید می‌شود بر آن کسی که ظلم می‌کند به
 کسی که یار و ناصری غیر از من ندارد.“»
 و عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قال:

«الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ: ظَلَمْتُ يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظَلَمْتُ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظَلَمْتُ لَا يَدْعُهُ اللَّهُ؛ فَأَمَّا
 الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَالشَّرْكُ بِاللَّهِ، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ اللَّهُ
 عَزَّوَجَلَّ فَظَلَمَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ فِيهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي
 لَا يَدْعُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ.»^۵

۱. *الأمالی*، صدوق، ص ۴۴۶.

۲. *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، صدوق، ص ۲۷۳؛ *الكافی*، ج ۲، ص ۳۳۱.

۳. *الخصال*، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴. *الأمالی*، طوسی، ص ۴۰۵.

۵. *الأمالی*، صدوق، ص ۲۵۳.

این روایت در *أمالی* شیخ صدوق است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: «ظلم بر سه دسته قسمت می‌شود: یکی ظلمی است که خدا آن را می‌آمرزد، و ظلمی که خدا از او دست برنمی‌دارد و او را یله و رها نمی‌گذارد، و ظلمی که به هیچ وجه خدا او را نمی‌آمرزد. و اما آن ظلمی که خداوند علی‌اعلیٰ آن را نمی‌آمرزد شرک به خدا است.»

همان طوری که حضرت لقمان در وصیت به پسرش می‌فرماید: ﴿يَبْنَى لَا تُشْرِكْ

بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾؛^۱ «شرک به خدا نیاور که آن شرک، ظلم بزرگی است!»
 «و اما آن ظلمی که خدا آن را می‌آمرزد، ظلمی است که انسان به خودش و فی مابین خود و خدا می‌کند. و اما آن ظلمی که خدا آن را رها نمی‌گذارد، آن ظلمی است که بین مردم در معاشرت و معاملات و محاورات و افرادی پیدا می‌شود که حق دیگران را می‌برند؛ خدا این ظلم را رها نمی‌کند، بلکه مغفرت او را مرهون می‌کند به اینکه آن شخص ظالم، حق مظلوم را اداء کند.»

مرحوم صدوق در کتاب *ثواب الأعمال* از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾؛^۲ «خدا در کمین است!» روایت می‌کند که حضرت فرمودند: «قَنْطَرَةٌ عَلَى الصَّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ.»^۳
 «خدا در کمین است؛ یعنی پلی روی صراط (راهی که مردم در جهنم باید از روی آن پل بپیمایند) است و کسی نمی‌تواند از روی آن پل عبور کند در صورتی که نسبت به بنده‌ای از بندگان خدا، مظلومه‌ای داشته باشد و ظلمی کرده باشد و از حق او برنیامده باشد.»

در کتاب *کافی* مرحوم کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند:
 «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَنْوِي ظُلْمَ أَحَدٍ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا أَدْنَبَ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَا لَمْ يَسْفِكْ دَمًا

۱. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

۲. سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴.

۳. *ثواب الأعمال*، ص ۲۷۲؛ *الکافی*، ج ۲، ص ۳۳۱.

أَوْ يَأْكُلُ مَالَ يَتِيمٍ حَرَامًا.»^۱

”کسی که صبح کند و روزگار خود را بگذراند و نیت نداشته باشد که درباره احدی از بندگان خدا ظلم کند، خدا گناهان [آن روز] او را می‌آمرزد، در صورتی که خونی نریزد یا مال یتیمی را نخورد.“
باز مرحوم کلینی در کافی از پیرمردی از طایفه نَخَع روایت می‌کند که او می‌گوید:

«من به حضرت ابی‌جعفر امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: إني لم أزل والياً منذ زمن الحجاج إلى يومى هذا؛ فهل لي من توبة؟
آن پیرمرد به حضرت باقر علیه السلام عرض می‌کند: ”من دائماً از زمان حجاج بن یوسف ثقفی تا به امروز، والی و حاکم هستم؛ آیا این کارهایی که کرده‌ام توبه‌ای دارد؟“

«قال: فسكت، ثم أعدت عليه، فقال: ”لا، حتى تؤدى إلى كل ذي حق حقه!“^۲
”حضرت ساکت شدند و جواب ندادند؛ دو مرتبه تکرار کردم، حضرت فرمودند: «هیچ توبه‌ای ندارد مگر اینکه از هر کسی هر حقی را که برده‌ای به او برگردانی.»“

در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت دیگری است:
«قال: إن الله عزوجل أوحى إلى نبي من أنبيائه في مملكة جبار من الجبارين: ”أن اتت هذا الجبار فقل له: إني لم أستعملك على سفك الدماء واتخاذ الأموال، و إنما استعملتك لتكف عني أصوات المظلومين؛ فإني لم أدع ظلامتهم وإن كانوا كفاراً!“^۳

”حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند عزوجل به سوی یکی از پیغمبرانش که در زمان و مملکت جباری از جبارین مبعوث به نبوت

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۱.

۳. همان، ص ۳۳۳.

شده بود، وحی فرستاد: «به سوی این جبّار برو و بگو: من تو را بر این کار نگماشتم که خون مردم را بریزی و مال مردم را اتّخاذ کنی؛ تو را گماشتم برای اینکه دعوت مظلوم را اجابت کنی و نگذاری ناله های مظلوم بالا برود! من از حق آنها نمی گذرم، اگر چه همه آن رعیت، کافر باشند!»

عده الداعی: «عن النبی صلی الله علیه و آله و سلّم، قال:

”أوحى الله تعالى إلى أن: يا أبا المرسلين، يا أبا المنذرین، أنذِر قَوْمَكَ لا يدخلوا بيتاً من بيوتى و لأحدٍ من عبادى عند أحدهم مظلّمه؛ فإنّی ألعنه مادام قائماً يصلّى بين يديّ حتّى يردّ تلك المظلّمه، فأكون سمعهُ الذى يسمع به [و أكونُ بصره الذى يبصرُ به]!“^۱ و^۲

«در کتاب عده الداعی مرحوم ابن فهد حلّی از پیغمبر اکرم روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: ”خداوند به من وحی فرستاد که ای برادر پیغمبران، ای برادر ترسانندگان (که مقصود انبیا هستند)، قوم خود را از عذاب خدا بترسان که داخل در خانه ای از خانه های من و بیتی از بیوت عبادت من نشوند درحالتی که مظلّمه ای از بندگان من در نزد آنها است؛ چون هنگامی که او مشغول نماز بین دو دست من است، من دائماً او را لعنت می کنم تا اینکه برگردد و آن مظلّمه را به دست صاحبش برساند، در این صورت من راه آشتی را با او به اندازه ای باز می کنم که گوش او می شوم که می شنود و چشم او می شوم که می بیند (و دست او می شوم که با او قبض و بسط می کند)!“»

این روایات راجع به اصل ظلم؛ و چند روایت هم راجع به اعانت بر ظالم که

آن هم فی حدّ نفسه جزء محرّمات است، می خوانیم:

[و فی] النّبویّ: «و علی البابِ الرَّابِعِ مِنَ أَبْوَابِ النَّارِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ:

أَذَلَّ اللهُ مَنْ أَهَانَ الْإِسْلَامَ! أَذَلَّ اللهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ! أَذَلَّ اللهُ مَنْ أَهَانَ

۱. عده الداعی، ص ۱۴۱.

۲. سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷۷ - ۳۸۲.

الظَّالِمِينَ عَلَى ظُلْمِهِمْ لِلْمَحْرُومِينَ! ^۱

«این روایت نبوی است که می‌فرماید: ”بر سر در چهارم از درهای جهنم، سه جمله نوشته شده است: خدا ذلیل می‌کند آن کسی که اسلام را ذلیل کند! خدا ذلیل می‌کند آن کسی که اهل بیت پیغمبر را ذلیل کند! خدا ذلیل می‌کند آن کسی که ستم‌کاران را بر ستمشان نسبت به مخلوقین کمک کند!“»

مرحوم کشی در کتاب رجال خود روایت دیگری نقل می‌کند:

عن صفوان جمّال، قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْءٌ وَاحِدًا!»

«صفوان جمّال (مردی بود که شترهای زیادی داشت و این شترهای خود را اجاره می‌داد و از منافع آن استفاده می‌کرد) می‌گوید: من بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام داخل شدم، حضرت به من فرمود: ”ای صفوان، همه کارهای تو نیکو و پسندیده است مگر یک کار تو!“»

قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَيُّ شَيْءٍ؟

«عرض کردم: فدایت شوم! آن یک کار من که ناپسند است، کدام است؟»

قال: «إِكْرَاؤُكَ جِمَالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ!» یعنی هارون.

«حضرت فرمودند: ”تو شترهای خود را به این مرد کرایه می‌دهی!“ و مقصودشان از این مرد، هارون الرشید بود.»

قلت: واللّٰه ما أكرَيْتُهُ أَشْرًا و لا بَطْرًا و لا لِلصَّيْدِ و لا لِلْهَوِّ! و لكنِّي أكرَيْتُهُ لِهَذَا الطَّرِيقِ (یعنی طریق مکه)؛ و لا أَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِي، و لكن أَبَعْتُ مَعَهُ غِلْمَانِي.

«عرض کردم: یا ابن رسول الله، قسم به خدا که من این شترها را به جهت تفریح و فخریّه و منافع شهوانی و برای صید و لهو و لعب کرایه نمی‌دهم! من این شترها را برای این راه (یعنی برای راه مکه که زوآر را برای اداء مناسک حج به بیت الله الحرام ببرند) کرایه دادم؛ از طرف دیگر، خودم هم که متصدی نیستم و غلام‌های خود را با این شترها می‌فرستم، و آنها می‌برند و برمی‌گردانند.»

فقال لي: «يَا صَفْوَانُ، أَيْقَعُ كِرَاؤُكَ عَلَيْهِمْ؟» قلت: نعم، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

«حضرت فرمود: ”ای صفوان، آیا این شترها را که کرایه می‌دهی، کرایه بر عهده آنها می‌ماند تا شترها برگردند و کرایه تو را بدهند؟“ عرض کردم: بله، بر عهده‌شان است و باید کرایه من را بدهند.»

قال: فقال لي: «أَمْحِبُّ بَقَائَهُمْ حَتَّى يُخْرِجَ كِرَاءَكَ؟» قلتُ: نعم.

«حضرت فرمودند: ”تو دوست داری که اینها باقی باشند تا اینکه این شترها برگردند و کرایه شترها را به تو بسپرنند؟“ گفتم: بله، من دوست دارم باقی باشند.»

قال: «فَمَنْ أَحَبَّ بَقَائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ!»

«حضرت فرمودند: ”کسی که بقاء آنها را دوست داشته باشد از آنها است، و کسی که از آنها باشد با آنها داخل در آتش است!“»

قال صفوان: فَذَهَبْتُ وَبِعْتُ جِمَالِي عَنْ آخِرِهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ إِلَى هَارُونَ، فَدَعَانِي. فقال لي: «يا صفوان، بَلِّغْنِي أَنَّكَ بَعْتَ جِمَالِكَ.» قلتُ: نعم. فقال: «لَمْ؟» فقلتُ: أَنَا شَيْخٌ وَأَنَّ الْغِلْمَانَ لَا يَفُونَ بِالْأَعْمَالِ.

«صفوان می‌گوید: من از نزد حضرت برخاستم و رفتم و تمام شترهای خود را تا آن یک دانه آخر فروختم. این مطلب به هارون‌الرثید رسید و مرا پیش خود خواند و گفت: ”ای صفوان، به من خبر رسیده است که تو تمام شترهایت را فروخته‌ای!“ گفتم: بله! گفت: ”چرا؟“ گفتم: من پیرمرد و ناتوان شده‌ام و این غلام‌های من دیگر به اعمالی که وظیفه دارند، وفا نمی‌کنند.»

فقال: «هيهات، هيهات! إِنِّي لِأَعْلَمُ مَنْ أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا؛ أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ!»

«هارون گفت: ”هیهات، هیهات! من می‌دانم چه کسی به تو اشاره کرده است و این حرف را به تو زده است تا بروی و شترهای خود را بفروشی؛ موسی بن جعفر تو را به این مطلب، اشاره کرده است!“»

قلت: مالي ولموسى بن جعفر؟ «مرا با موسی بن جعفر چه کار؟»

فقال: «دَعْ هَذَا عَنْكَ! فَوَاللَّهِ لَوْلَا حَسَنُ صَحْبَتِكَ لَقَتَلْتُكَ!»^۱

۱. رجال الکشی، ص ۴۴۱.

«هارون گفت: "از این حرف‌ها دست بردار! قسم به خدا اگر ما با تو سابقه صحبت‌ها و معاشرت‌های نیکو نداشتیم، گردنت را می‌زدیم!"»
 مناقب ابن شهر آشوب روایت دیگری از پسر ابو حمزه ثمالی که اسمش علی بن ابی حمزه است، نقل می‌کند:

من رفیقی داشتم که در جوانی از نویسندگان بنی‌امیه بود. یک روز به من گفت: «من می‌خواهم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام برسم؛ برای من اجازه بگیر!» من استیذان کردم و اجازه گرفتم و حضرت اجازه دادند. هنگامی که داخل شد، سلام کرد و نشست.

ثم قال: «جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَالًا كَثِيرًا.» وَأَعْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ.

«هنگامی که نشست عرض کرد: "فدایت شوم! من در دیوان این دسته از مردم (یعنی بنی‌امیه) هستم و از دنیای آنها مال زیادی به‌دست آورده‌ام." (راوی حدیث که پسر ابو حمزه ثمالی است می‌گوید: البتّه مطالبی هم گفت که من از یاد کردنش إغماض می‌کنم و نمی‌گویم.)»

حضرت فرمودند: «اگر بنی‌امیه کسی را که بر آنها کتابت کند و دیوان و دفتر آنها را اداره کند، پیدا نمی‌کردند و کسی که به این طرف و آن طرف حرکت کند و فیء و غنایم را برای آنها بیاورد، پیدا نمی‌کردند و کسی را که از طرف آنها جنگ کند، پیدا نمی‌کردند و کسی که بر جماعت آنها حاضر بشود، پیدا نمی‌کردند؛ حقّ ما را سلب نمی‌کردند! و اگر مردم آنها را و آنچه آنها در دست داشتند رها می‌کردند، فقط چیزهای قلیلی در دست‌های آنها می‌ماند! (به‌واسطه توجّه مردم به آنها، حقّ ما را سلب کردند و در عالم ستم روا داشتند!)»

جوان عرض کرد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَهَلْ لِي مِنْ مَخْرَجٍ مِنْهُ؟»

«از این کاری که کردم مخرج و راه فراری هست؟ حالا چه کنم؟»

قال: «إِنْ قَلْتُ لَكَ، تَفْعَلُ؟» قَالَ: «أَفْعَلُ!»

«حضرت فرمودند: "اگر بگویم عمل می‌کنی؟" گفت: "عمل می‌کنم!"»

قال: «أُخْرِجَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَتَبْتَ فِي دَوَانِيهِمْ؛ فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ، وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ! وَأَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ.»

«حضرت فرمودند: ”برخیز و برو تمام اموالی که از دواوین بنی امیه گرفته‌ای، از مال خودت خارج کن؛ آنچه را که صاحبانش را می‌شناسی به دست صاحبانش برسان، و آنچه را که نمی‌شناسی، تصدق بده و به فقرا بده! اگر این کار را کردی، من بهشت را برایت ضمانت می‌کنم.“

[قال: فَأَطْرَقَ الْفَتَى رَأْسَهُ طَوِيلًا؛ ثُمَّ قَالَ: «قَدْ فَعَلْتُ، جُعِلْتُ فِدَاكَ!»
قال ابنُ أبي حمزة: فَرَجَعَ الْفَتَى مَعَنَا إِلَى الْكُوفَةِ فَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى ثِيَابَهُ الَّتِي كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ!

قال: فَقَسَمْنَا لَهُ قِسْمَةً وَ اشْتَرَيْنَا لَهُ ثِيَابًا وَ بَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ. (قال:) فما أتى عليه إِلَّا أَشْهُرٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَرِضَ مَرَضًا فَكُنَّا نَعُودُهُ. (قال:) فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي السُّوقِ، (قال:) فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ، وَفِي لِي وَاللَّهِ صَاحِبُكَ!»

قال: ثُمَّ مَاتَ فَتَوَلَّيْنَا أَمْرَهُ، فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: «يَا عَلِيُّ، وَفِينَا وَاللَّهِ لِصَاحِبِكَ!»

قال: فَقُلْتُ: صَدَقْتَ، جُعِلْتُ فِدَاكَ! هَكَذَا وَاللَّهِ قَالَ لِي عِنْدَ مَوْتِهِ!
«جوان مدت زیادی در حال تفکر سر به زیر انداخت، بعد گفت: ”فدایت شوم، تصمیم خود را گرفتم و این کار را انجام می‌دهم!“

راوی می‌گوید: جوان همراه ما به کوفه برگشت و همه اموالش را حتی لباسی که در تن داشت، طبق فرمایش امام خرج کرد، و ما برای او مالی قرار دادیم و لباسی خریدیم و مخارج او را برایش فرستادیم. چند ماهی نگذشت که مریض شد و ما از او عیادت می‌کردیم.

روزی به دیدنش رفتم و او در حال جان دادن بود، چشمانش را باز کرد و گفت: ”ای علی، قسم به خدا رفیقت (امام صادق علیه السلام) به حرفش وفا کرد!“ و سپس جان داد.

ما امور کفن و دفن او را انجام دادیم تا اینکه در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، تا نگاهشان به من افتاد فرمودند: «ای علی، قسم به خدا ما به ضمانت‌مان برای رفیقت وفا کردیم!» من گفتم: درست است، فدایت شوم! وقت جان دادن همین را گفتم!»

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجلس سیزدهم

بیاناتی پیرامون سوره تحریم و شأن نزول آن

عصر جمعه جمادی الثانی ۱۴۰۹ هجری قمری

أعوذُ بالله من الشَّيْطان الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

آنچه که به ما رسیده، این است که این سوره تحریم در مذمت عایشه و حفصه است؛^۱ و هرچه از بزرگان از اهل تسنن هم رسیده، این است که این سوره در مذمت ایشان است! زمخشری، یکی از بزرگان اهل تسنن، در کتاب *الکشاف* می‌گوید: «این سوره درباره حفصه و عایشه است.»^۲ و ایشان و غیر ایشان و خیلی از بزرگان اهل تسنن و صاحب تواریخ آنها مطلبی را نقل می‌کنند:

یک مرتبه که عمر از مدینه به مکه برای حج می‌رفت، ابن عباس هم در آن قافله بود. او از شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر بود، و آدم زرنگی هم بود، یعنی بعضی اوقات بحث‌هایی با عمر می‌کرد و او را محکوم می‌کرد. در آن سفری هم که عمر برای شام رفت و ابن عباس هم با او بود، عمر در راه صحبت‌هایی با جناب ابن عباس کرد و ابن عباس او را محکوم کرد.

۱. رجوع شود به *تفسیر القمی*، ج ۲، ص ۳۷۶؛ و *دعائم الإسلام*، ج ۲، ص ۹۸ و ۲۶۷.

۲. *الکشاف*، ج ۴، ص ۵۶۶.

بعد از این جریانات و قضایا، ابن عباس می گوید:

من می خواستم از خود زبان عمر بشنوم که این سوره درباره عایشه و حفصه نازل شده است، ولی از شلاقش می ترسیدم!

چون معروف است و می گویند:

شلاق عمر، أَضْرَبَ وَأَشَدَّ مِنْ سَيْفِ حِجَّاجٍ! «شلاق و تازیانه عمر (همان شلاق دستگیری اش) از شمشیر حججاج بن یوسف ثقفی بدتر بود!»

او همیشه تازیانه دستش بود و هر جا امری ناملازم می دید، می رفت و بی اختیار می زد؛ و نه یک بار و دو بار، طوری می زد که سر و صورت و پشت و ... می شکست و خون جاری می شد و به زندان می بردند! و از این چیزها خیلی زیاد داریم.^۲ حتی نسبت به زن ها هم با شلاقش به آنها حمله می کرد و در بعضی از امور

۱. رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ج ۱۲، ص ۷۵؛ ریاض النضرة، ج ۲، ص ۳۱۴؛ و قیات الأعیان، ج ۳، ص ۱۴؛ حیاة الحیوان الکبری، ج ۱، ص ۸۰؛ ربیع الأبرار، زمخشری، ج ۴، ص ۱۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۴۳:

«علامه امینی در باب: «نوادرات الأثر فی علم عمر» در تحت عنوان: «اجتهاد خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن» با عبارات و مضامین مختلفی که همه حکایت از یک جریان واحد می نماید، از سنن دارمی و از تاریخ ابن عساکر، و از سیره عمر ابن جوزی، و از تفسیر ابن کثیر، و از إبتقان سیوطی، و از کنز العمال، نقلاً از دارمی و نصر مقدسی و اصفهانی و ابن انباری و الکانی و ابن عساکر، و از تفسیر اللؤلؤ المنثور، و از فتح الباری، و از فتوحات مکیه نقل می کند که:

سلیمان بن یسار روایت کرده است که: مردی که به او صبیغ می گفتند وارد مدینه شد و شروع کرد به پرسیدن از مشابهاة قرآن. عمر درحالی که قبلاً از برای او عراجین درخت خرما را تهیه دیده بود، در پی او فرستاد و او را احضار کرد و به او گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من عبدالله صبیغ هستم.» عمر یک شاخه از آن شاخه ها را برگرفت و به او می زد و می گفت: «من عبدالله عمر هستم!» عمر به قدری به او زد که از سرش خون جاری شد. صبیغ گفت: «ای امیر مؤمنان، دیگر کافی است، آنچه را که در سر داشتم همه رفت و دیگر چیزی را نمی یابم!»

و از نافع، غلام عبدالله روایت است که: صبیغ عراقی شروع کرد در میان لشکریان مسلمین از ⇨

خیلی بسیط، آنها را کتک می‌زد! این دیگر معروف است.^۱

می‌گویند: عمر حالش این بود که وقتی از کسی عصبانی می‌شد، غیظش آرام نمی‌گرفت مگر اینکه برود آن شخص را دندان بگیرد و دندانش هم در گوشت او فرو برود؛ وقتی فرو می‌رفت، رها می‌کرد!^۲ این در زمان خلافتش بود، نه در زمان غیر خلافتش! در زمان غیر خلافتش در زمان جاهلی، که به جای خودش محفوظ!^۳

ابن عباس می‌گوید:

این سوره قابل انکار نیست و کسی نمی‌تواند انکار کند که: درباره عایشه و حفصه نازل شده است؛ ولی می‌خواستم یک موقع از زبان خودش بفهمم. تا آن

﴿ آیاتی از قرآن سؤال کردن تا به مصر وارد شد. عمرو بن عاص وی را به نزد عمر بن خطاب فرستاد. چون فرستاده عمرو عاص نامه او را به عمر داد و عمر نامه را خواند، به او گفت: "این مرد کجا است؟" رسول گفت: "در منزلگاه است." عمر گفت: "مواظب باش تا نرود که در این صورت از دست من به عقوبت دردناکی خواهی رسید!"

رسول، صبیغ را به نزد عمر آورد. عمر به او گفت: "از چیزهای تازه و بدیع سؤال می‌کنی!" آنگاه فرستاد تا آن شاخه‌های تر از جراید درخت خرما را آوردند و با آنها به قدری به وی زد تا در پشت او مثل قرحه و دمل برآمد و سپس او را واگذارد تا خوب شد؛ و پس از آن دوباره او را با آن جریده‌های درخت خرما زد و باز او را واگذارد. چون خوب شد، در مرتبه سوم که عمر وی را احضار کرد تا چوب بزند، صبیغ گفت: "اگر می‌خواهی مرا بکشی، خب بکش؛ و اگر می‌خواهی مرا معالجه و مداوا نمایی، سوگند به خدا که من خوب شده‌ام و نیاز به معالجه ندارم." عمر به او اجازه داد به زمین سکونتش برود و به ابوموسی اشعری نوشت تا نگذارد یک نفر از مسلمین با او معاشرت کند! این امر بر آن مرد گران آمد. و ابوموسی به عمر نوشت: "این مرد توبه کرده است." و عمر نوشت که: "ابوموسی به مسلمین اذن دهد تا با وی مجالست کنند."

۱. رجوع شود به *مسند احمد*، ج ۱، ص ۲۳۷؛ *المصنف*، صنعانی، ج ۳، ص ۵۵۷.

۲. *شرح نهج البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۴۴.

۳. *السیره النبویه*، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴. جهت اطلاع بیشتر پیرامون خشونت، غلظت و قساوت عمر در موارد عدیده، رجوع شود به *بحار الأنوار*، ج ۳۱، ص ۲۸، تعلیقه ۷: *امام شناسی*، ج ۱۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۷.

وقتی که حج می‌رفتیم، یک مرتبه در وسط راه قافله پیاده شد. عمر برای قضای حاجت به کناری رفت. وقتی که به قضای حاجت رفت و برگشت - در این حال خلیفه المسلمین هم هست - من رفتم زود روی دستش برای وضو گرفتن آب بریزم که خدمتی به او کرده باشم و خلاصه استمالتی کرده باشم. زود رفتم و شروع کردم با إبریق آب روی دستش ریختم برای وضو گرفتن و او مشغول وضو گرفتن شد، و در همین حال گفتم: یا امیر المؤمنین و خلیفه المسلمین، من سؤالی دارم. نگاه کرد و گفت: «چیست؟ بگو!» گفتم: این سوره تحریم درباره چه کسی نازل شده است؟ او سرش را پایین انداخت و یک نگاه تندی به من کرد و گفت: «فی حفصة و عائشة؛ درباره حفصة و عایشه!»

و حملاً همین روایت را ز منخسری هم در کشاف ذکر می‌کند^۱ و دیگران هم دارند.^۲

اصل داستان این سوره که درباره این دو نازل شده است، چیست؟ این سوره در همین ایام فوت پیغمبر نازل شده است. بین این سوره و بین رحلت حضرت رسول خیلی طول نکشیده و در وقتی بوده که پیغمبر از حجة الوداع برگشته بودند و یا اگر قبل از حجة الوداع هم بوده است، خیلی قبل نبوده است. مسلماً در مدینه نازل شده و در همان ایامی بوده که قریب به فوت بوده است. به طور مسلم در زمان ماریه قبطیه بوده است،^۳ حال یا اولاد ماریه قبطیه زنده بوده است و یا نبوده است؛^۴ چون ماریه هم تا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمر کرد.^۵

ماریه کنیزی خیلی زیبا بود که حاکم اسکندریه برای پیغمبر فرستاده بود^۶ و

۱. الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

۲. مسند أحمد، ج ۱، ص ۴۸؛ و صحیح البخاری، ج ۶، ص ۶۹؛ و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰.

۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۹۸.

۴. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۵۰.

۵. تاریخ خلیفه، ص ۷۳ و ۷۴.

۶. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۷؛ السیرة النبویة، ج ۱، ص ۷؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۹.

پیغمبر هم از او اولادی به نام ابراهیم آوردند.^۱
سنّی‌ها می‌گویند:

این سوره که مسلماً در مذمت عایشه و حفصه نازل شده، راجع به قضیه‌ای است که درباره ماریه اتفاق افتاده است. و قضیه این است که یک روز حفصه در اطاق خودش نبود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اطاق حفصه بودند و ماریه هم آنجا بود و حضرت با ماریه آمیزش و نزدیکی کردند. حفصه رسید و داد و بیدادش بلند شد که: «تو چه حقی داشتی در اطاق من با کنیزت نزدیکی کنی؟!» پیغمبر گفتند: «سرو صدا نکن!» و او داد و بیداد و این طرف و آن طرف کرد و گفت: «خبر می‌دهم!»

پیغمبر با خود نذر و عهد کرد که دیگر تا آخر عمرش با ماریه قبطیه نزدیکی نکند! و به این قسم، دل حفصه را به دست بیاورد که مثلاً دیگر من در عمرم با او پا در اطاق تو نگذارم و من در عمرم دیگر با او نزدیکی نمی‌کنم!^۲
این شأن نزولی است که سنّی‌ها می‌گویند.

اما شیعه‌ها می‌گویند:

در همین ایام، پیغمبر راجع به خلافت عمر و ابابکر برای حفصه فرمود که: «اینها غصب می‌کنند و بعد از من چنین و چنان می‌کنند!» در بین خودشان هم بود و اینها از اسرار بود که به هیچ‌کس نباید گفت. حفصه رفت به پدرش گفت که: «رسول‌الله خبر داده است که چنین می‌شود و چنان می‌شود و تو و ابابکر می‌آیید و خلافت را غصب می‌کنید و می‌گیرید و فاطمه زهرا را می‌کشید! و تمام این جریانات را پیغمبر خبر داد.»^۳
همه شیعه‌ها گفته‌اند که شأن نزول درباره این است؛ چون افشای سرّی که اینها کردند، راجع به قضیه ولایت است. اینها افشای سرّ کردند، رفتند و گفتند که

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷: السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۹۱: المعارف، ص ۱۴۱.

۲. الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶: الدرّ المشهور، ج ۶، ص ۲۳۹.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۵: تقریب المعارف، ص ۲۴۸: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۲.

پیغمبر هم چنین خبری داده است.

این سوره نازل شد و این سوره خیلی عجیب است؛ یعنی در کوبیدن و از بین بردن و حکم به کفر و نفاق و هرچه شما بگویید، نسبت به اینها کوتاهی نکرده است! یعنی ما دیگر اصلاً از این سوره شدیدتر نداریم، و نمی شود گفت! ما این آیات را می خوانیم و خیلی زود رد می شویم که بتوانیم معنا کنیم. پیغمبر وقتی که این خبر را به این زن دادند و این زن رفت و افشا کرد، او را خواستند و گفتند: «چرا رفتی این حرف را افشا کردی؟!». گفت: «چه کسی به تو خبر داده که من حرفت را افشا کردم؟!». پیغمبر گفتند: «خدا به من خبر داده است که تو رفتی افشا کردی!». خیال می کرد که رفته و اینها را به پدرش گفته و افشا کرده است، ولی پیغمبر خبر ندارد و نمی داند!

پیغمبر در اثر همین قضیه، از تمام زن هایشان دست کشیدند و حرکت کردند و به همان محلّ ماریه قبطیه رفتند. در آنجا یک ماه ماندند به طوری که همه زن ها می گفتند: «دیگر پیغمبر همه ما را طلاق می دهد و از همه ما (از همین زن هایی که چنین و چنان بودند) إعراض کرده است!»

یک مرتبه عمر پیش پیغمبر رفت و گفت: «یا رسول الله، تو قصد طلاق اینها را داری؟!». پیغمبر فرمود: «هنوز امری از طرف خدا به من صادر نشده است.» برگشت و به اینها دلداری داد که پیغمبر این چنین [می گوید].

و بعد از یک ماه که پیغمبر از مدینه بیرون رفتند و در همان مشربه ام ابراهیم بودند - رزقنا الله و ایاکم جميعاً إن شاء الله لزیارته و الإستفاده و الإستفاضة من برکات روحانیته و معنویته^۱ - و احتمال طلاق بر پای همه زن ها بود، آیه آمد:

۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۷۲:

«در مدینه منوره روزی با رفقا به مشربه ام ابراهیم رفتیم، در شارع علی بن ابی طالب است که در سابق به آن عوالی می گفتند (ابتدای شارع را باب العوالی و همه آن محل ها را عوالی می گویند).»

﴿يَأْتِيهَا النَّيُّ لِمَ تُحْرَمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾؛ «ای پیغمبر، چرا بر خودت حرام کردی آنچه را که خدا بر تو حلال کرده است؟!»
 ﴿تَبَتَّغِي مَرْصَاتَ أَرْوَاجِكَ﴾؛ «این کار را می‌کنی برای اینکه دل این زنهایت را به دست بیاوری؟!»
 ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.^۲

آنچه خدا بر تو حلال کرده است هیچ وقت حرام نمی‌شود. اگر در قضیه ماریه باشد، ماریه کنیز تو است و خداوند این را بر تو حلال کرده و تا آخر عمر هم بر تو حلال است؛ ولو قسم بخوری و نذر هم بکنی که بر تو حرام است، حرام نمی‌شود و او حلال است. در خانه خودت در اطاق حفصه این کار را کردی که کردی؛ مگر آن خانه و آن اطاق، ملک طلق حفصه بوده است؟! این که کار گناهی نیست! آنچه جایز نیست این است که مثلاً کسی در حق یکی از زن‌های کم بگذارد و به زن دیگر بدهد. پیغمبر نه عیال داشت^۳ و هر کدام از آنها یک اطاق داشتند که اختصاص به خودشان داشت.^۴ و این برای کنیزها نبود؛ کنیزهایی که پیغمبر آوردند، غیر از قضیه زنها بود.^۵ آن نه تا برای زنها است؛ و پیغمبر درباره

↳ مشربه در منتهی‌الیه شارع، در طرف چپ، متصل به خیابان است و درش در خیابان فرعی است که در چپ شارع واقع است. فعلاً مشربه قبرستان است، ولی محل سکونت ماریه قبطیه (مادر حضرت ابراهیم ابن رسول‌الله) بود، و چاهی را که حفر نموده بودند و با نزول چند پلکانی دسترسی به آب داشت، همه به همان وضع و کیفیت موجود است.

مشربه و مُسَقَفی که فعلاً موجود است بسیار روحانی است، و به قدری پر نور و باز و با روح است که این حقیر غیر از مسجد سهله، هیچ جا را همانند آن در این خصوصیت ندیده‌ام!

۱. رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۲.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیه ۱.

۳. السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۴۳.

۴. رجوع شود به الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۱-۱۳۴؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۹.

۵. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۵؛ إمتاع الأسماع، ج ۶، ص ۳۴۰-۳۴۸.

آن نه زن که حق آنها را ادا می‌کند، حال می‌خواهد ده‌تا، بیست تا کنیز دیگر هم داشته باشد و یا نداشته باشد، به آنها مربوط نیست!

﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾؛ «خدا بر تو فرض کرده است که فوراً این قسمی را که خوردی، باز کنی!»

﴿وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ﴾؛ «و خدا مولای شما است.»

﴿وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾؛ «خدا علیم و حکیم است!»

و خداوند هر کاری بگوید، شما باید انجام بدهید و حق هم همان است؛ و این نذری هم که کردی که دیگر با ماریه نزدیکی نکنی را فوراً باید بشکنی و پیش ماریه بروی!

شاهد ما اینجا است:

﴿وَ إِذْ أَسْرَ الْأَتِیُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا﴾؛^۲ «زمانی که پیغمبر به‌طور راز

سخن گفت با بعضی از زن‌هایش (أَسْرَ یعنی سخن به سر گفت) و آهسته با بعضی از زن‌هایش رازگویی کرد و یک مطلبی را گفت.»

در همین روایات شیعه گفتیم که ﴿حَدِيثًا﴾ یعنی همین قضیه تعدی و تجاوز عمر و ابابکر و این کارهایی که بعد اتفاق افتاد و پیغمبر همه را برای او خبر دادند.

﴿فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ﴾؛ «(نَبَّأَتْ به تایی تأنیث) هنگامی که آن یک زن، آن خبر را فاش کرد،»

﴿وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾؛ «و خداوند آن خبر را بر پیغمبرش مکشوف کرد و گفت: این زن رفته و جاسوسی کرده است و سرّی را که به او گفتم، فاش کرده است.»

﴿عَرَفَ بَعْضُهُ، وَ أَعْرَضَ عَنِ بَعْضٍ﴾؛ «پیغمبر بعضی از آن مطالبی را که آن زن فاش کرده بود، به روی آن زن آورد (و گفت: تو این مطالب را فاش کردی!) و از بسیاری از آن هم گذشت.»

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۲.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیه ۳.

﴿أَعْرَضَ﴾؛ پیغمبر همه آن مطالبی را که فاش کرد به آن زن نگفته بود، بعضی هایش را گفت که فاش کردی!

﴿فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهَا قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا﴾؛ «وقتی پیغمبر این خبر را به آن زن داد که چرا فاش کردی (با اینکه از بعضی آن بود نه از همه آن)، آن زن گفت: چه کسی به تو خبر داده که من این را فاش کردم؟!»
 ﴿قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ﴾؛ «پیغمبر فرمود که: خداوند علیم و خبیر به من خبر داده است.»

الآن موقع برای آنها خیلی خطیر است! من خیال می‌کنم که این عمر و ابابکر، به خصوص عمر که در تمام این جنایات بر ابابکر و... خیلی مقدم بود، وضعیتش با پیغمبر طوری بود که مثل آفتاب، روشن می‌دید که اگر خلافت در دست امیرالمؤمنین و بنی‌هاشم باشد، آنها هیچ بهره‌ای از زندگی ندارند؛ یعنی تمام این کینه‌ها و... عملی نمی‌شود، محکمه تشکیل نمی‌شود، تعدی نمی‌شود، نمی‌تواند به کسی شلاق بزند، و تمام اینها از بین می‌رود و او دیگر یک مرد عادی است. و او برای اینکه جلوی تمام آن وقایع را بگیرد، این اقدام را کرد و کودتایی تشکیل داد و فاطمه زهرا را هم کشت و امیرالمؤمنین را به این قسم خانه‌نشین کرد، و قدرت را گرفت و بنی‌هاشم را تا ابد در مظلومیت و در شلاق و شکنجه انداخت، برای اینکه خودش همان چند روز در امر و نهی و فرمان و ریاست و... باشد.
 آیه می‌فرماید:

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾؛^۲ «اگر شما دو تا زن توبه کردید به سوی خدا، قلب‌هایتان یک انحرافی پیدا کرده و برگشته است؛ اگر توبه کنید آن انحراف قلب سر جای خودش می‌رود.»

تا به حال صحبت درباره یک زن بود، ولی از اینجا معلوم می‌شود که دو زن در

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۳.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.

این کار دخالت داشته‌اند. مثلاً این زن رفته است به آن زن دیگر گفته است، آن وقت هر دو رفته‌اند به پدرهایشان گفته‌اند. عایشه رفته است به ابوبکر گفته است و حفصه رفته است به عمر گفته است، و هم ابوبکر و هم عمر از قضایا مطلع شده‌اند؛ و در اینجا این دو نفر، هر دو خیانت کرده‌اند، چون هر دو سر پیغمبر را فاش کرده‌اند. سرّی که پیغمبر به حفصه فرموده بود و بعد او به عایشه و به پدرش گفت و افشای سرّ کرد؛ عایشه هم می‌داند این سرّ پیغمبر است و نباید بگوید - ولو اینکه حفصه به او گفته است، ولی بالأخره سرّ را که نباید بگوید - اما او هم رفته است به پدرش خبر داده است؛ لذا هر دوی اینها مجرم شدند و آن هم چه جرمی، جرمی که سرّ پیغمبر را فاش کردند! سرّ پیغمبر را فاش کردن خیلی عقبه دارد و سرّ عادی نیست، بلکه دنیایی به هم می‌خورد!

مثل وقتی که پیغمبر می‌خواستند حرکت کنند و به مکه بروند و مکه را فتح کنند، مطلب را به هیچ‌کس و به احدی خبر ندادند، چون بایستی تمام این لشگر حرکت کند و برود و یک‌مرتبه مکه را بگیرد؛ و اگر اهل مکه مطلع می‌شدند که پیغمبر الآن قصد حرکت لشگر را به مکه دارد، مجهّز می‌شدند، از مکه بیرون می‌رفتند، با کفّار دست به یکی می‌کردند، یهود و نصاری را می‌آوردند، و یک جنگی در مکه تشکیل می‌شد که در این صورت، پیغمبر و مسلمان‌ها کشته می‌شدند! آن وقت حاطب بن ابی‌بلتعّه که از مسلمان‌ها است، به مشرکین مکه خبر داد: «پیغمبر قصد حرکت دارد و لشگر کشیده است و دارد به سوی مکه می‌آید!»

پیغمبر، امیرالمؤمنین را خواستند و گفتند:

یا علی، فلان زن دارد از مدینه در راه مکه حرکت می‌کند و این کاغذ با او است؛ برو آن کاغذ را بردار بیاور!

امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند در راه دیدند که بله، زنی از زن‌ها دارد به سوی مکه حرکت می‌کند، ایستادند و جلوی او را گرفتند و گفتند: «کجا می‌روی؟ از شتر خودت پایین بیا و کاغذ را به من بده!»

-: آخر یا علی، چه می گویی؟! کاغذ چیست!؟

-: «کاغذی که حاطب به تو داده است، به من بده!»

-: چه می گویی؟! کاغذ! بیا تمام زندگی مرا بگرد، کاغذی ندارم!

حضرت فرمودند: «تو به رسول خدا دروغ می بندی؟! به خدا دروغ می بندی؟!»

پیغمبر به من خبر داده است که با تو کاغذ است!»

شمشیر را کشیدند و فرمودند: «کاغذ را بده به من؛ الآن سرت را می زنم!»

امیرالمؤمنین شمشیر را کشیدند، او گیس هایش را باز کرد و از لای گیس های بافته، کاغذی درآورد و به امیرالمؤمنین داد و امیرالمؤمنین هم کاغذ را پیش پیغمبر آورد که: «حاطب بن ابی بلتعنة به مشرکین خبر داده است.»^۱

این کاغذ، یک جاسوسی است دیگر؛ آیا شما می دانید که اگر این کاغذ به اهل مکه می رسید، چه خبر می شد و چه عواقبی داشت؟! اولاً: مکه فتح نمی شد؛ دوّم: خون هایی که از مسلمان ها ریخته می شد، بدون حساب بود. پیغمبر مکه را فتح کردند و یک قطره خون هم ریخته نشد، حتی از مشرکین! قضیة فتح مکه معروف است!^۲

این کاغذی که دارد یک سرّ را فاش می کند، یک وقت [ممکن است] نبوت پیغمبر را برگرداند و اصل رسالت را واژگون کند. اگر این کاغذ می رسید، تمام آنها روی کوه های مکه می رفتند و سنگر گیری می کردند، و اگر پیغمبر به همین قسم وارد می شد، دیگر فتح مکه به آن صورت فتح مکه امروز نبود؛ شاید تمام لشگر مسلمین کشته می شدند!

یکی از اسرار جنگ های پیغمبر این بود که چیزی را در جنگ فاش نمی کرد. پیغمبر تا آن ساعتی که می خواست برای جنگ حرکت کند، هیچ کس خبر نداشت و

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۵۶ - ۵۹؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۷۹۷؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲. جهت اطلاع از جریان فتح مکه، رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۷۸۰ - ۸۷۱؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۹۷ - ۴۳۷.

احدی مطلع نبود، یک مرتبه می گفت: «حرکت کنید!» و الا اگر حاطب بن ابی بلتعنه که مسلمان است، به مشرکین خبر بدهد که: «پیغمبر دارد حرکت می کند»، پس آن وقت این قدر از یهود و نصاری و مشرکینی که در مدینه بودند، آنها هم خبر می دادند!

علی کل تقدیر، افشای سر این طوری است. اینها آمدند و افشای سر کردند و با همین افشای سر، چه قضایایی پیدا شد! تمام قضایای بعد از شهادت و رحلت حضرت رسول، همین خیانتها و جنایت‌هایی بود که همین‌ها انجام دادند.

این آیه می گوید:

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾؛ «اگر شما دو تا زن توبه کردید به سوی خدا،»
 ﴿فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾؛ «قلب‌هایتان انحرافی پیدا کرده و برگشته است،
 اگر توبه کنید آن انحراف قلب هم می رود.»

و اگر توبه نکنید و باز هم به همین کارهایی که تا به حال دست زدید، دست
 بزنید:

﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾؛ «دو نفری با همدیگر پشت به پشت همدیگر بدهید و
 علیه پیغمبر همدیگر را یاری کنید، کمک کنید، پشتیبان همدیگر باشید،»
 ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾؛
 «بدانید که خدا مولای پیغمبر است و آقای پیغمبر و صاحب اختیار پیغمبر
 است، دیگری جبرئیل، و سوّم صالح المؤمنین، امیر المؤمنین است.»

شما هر کاری می خواهید بکنید، پیغمبر یک خدایی دارد و یک جبرئیل و یک
 علی! شما تمام دنیا را هم با خودتان کنید؛ شما ای ابوبکر و عمر و عثمان و مغیره بن
 شعبه و ابو عبیده جراح و ای گردن کلفت‌ها، تمام دنیا را هم با خودتان بکنید:

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۴۴.

«عن أسماء بنت عمیس قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول في هذه الآية: ﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾ [فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ]»: «و صالح المؤمنین علی بن ابی طالب.»

﴿وَالْمَلَكُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾؛ «ملائکه هم بعد از تمام اینها پشتیبان و ظهیر هستند!»

﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبَدِّلَهُۥٓ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مَسْلَمَتٍ مُّؤْمِنَتٍ قَلْبَتْ تَلْبَتِ عِبَدَاتٍ سَلِحَتِ تَيْبَتِ وَأَبْكَرًا﴾^۱.

«امید است که پروردگار پیغمبر، اگر شما را طلاق بدهد، خداوند زن‌های بهتری از شما به پیغمبر بدهد؛ زن‌های مسلمان، مؤمن، مطیع، قانتات، ثابتات، عابدات، اهل عبادت و اهل دیانت، خواه بیوه باشند و خواه از دختران دوشیزه و باکره؛ (از همه این زن‌ها هستند و خداوند هم آنها را به پیغمبر می‌دهد.)»
تا اینجا سوره را مد نظر داشته باشید.

اما دو آیه‌ای که در آخر این سوره آمده است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾^۲.

شما دوتا زن (عایشه و حفصه) با این برنامه‌هایتان، عمری با پیغمبر زندگی کردید و الآن سر پیغمبر را می‌روید و فاش می‌کنید، و بر علیه او تظاهر می‌کنید، و خانه پیغمبر را مرکز جاسوسی و حزب درونی بر علیه فاطمه زهرا و علی تشکیل داده‌اید، و بر علیه پیغمبر صحنه‌سازی می‌کنید و زمینه‌چینی می‌کنید، پایه‌های سیاست داخلی پیغمبر را بر اساس سیاست خارجی پدرانتان [سست می‌کنید]، و از داخل خانه پیغمبر به بیرون خبر می‌برید ﴿وَإِنْ تَطَّهَّرَا عَلَيْهِ﴾ و باز هم مشغول کار هستید و از این کارها دست بر نمی‌دارید!^۳

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۵.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۰.

۳. السیرة النبویة، نجاح الطائی، طبع قدیم، ج ۲، ص ۲۵۵:

«... و كانت عائشة و حفصة عینین لأبویهما فی منزل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی جمیع القضايا.»

«خداوند برای افرادی که کافر شدند، زن دو پیغمبر را مثال زده است؛ یکی زن نوح و یکی زن لوط.»

﴿كَانَتَا تَحْتِ عِبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ﴾؛ «این دو تا زن در نکاح دو بنده ما بودند که آن دو بنده ما صالح بودند.»

﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾؛ «هر دوی آنها خیانت کردند.»

یعنی زن نوح به نوح، و زن لوط هم به حضرت لوط خیانت کرد.

﴿فَلَمْ يُعْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾؛ «اما نتوانستند کاری کنند و این خیانت را پیش ببرند و بر خدا جلو بیفتند و بر خدا غلبه کنند.»

و لذا به آنها امر شد:

﴿وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾؛ «به آنها خطاب شد که شما دو تا باید بروید در آتش، جاودان بمانید با آن کسانی که در آتش اند!»

در مقابل این دو زن، آن دو زن خوب بودند؛ چرا از آنها یاد نمی‌گیرید؟! ببینید آنها چطور بودند؟!!

﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَمْرًاتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.^۱

«خداوند برای مؤمنین مثال زد دو تا زن خوب و پاکیزه، یکی زن فرعون وقتی گفت: ای پروردگار، برای من در نزد خودت و پیش خودت در بهشت یک خانه بساز! من می‌خواهم پیش خودت در بهشت یک خانه داشته باشم و پیش تو باشم، ای خدا! و مرا از این فرعون و عملش نجات بده! من از عمل فرعون و از خود فرعون بیزارم؛ مرا نجات بده!»

نمی‌گویند که مثلاً مرا از اینجا خلاص کن، من شوهر دیگری بکنم و یا در یک مملکت دیگر زندگی کنم؛ می‌گویند: من را بمیران و مرا بکش و پیش خودت ببر: ﴿عِنْدَكَ بَيْتًا﴾! آنچه مطلوب من است این است که من عاشق و مشتاق تو هستم و یک خانه‌ای پیش تو می‌خواهم. اما من از فعل این فرعون بیزارم، این مرد خبیث

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۱.

مُرتدٌ مشرکِ کافر؛ این، هم خودش خراب است و هم اعمالش خراب است و اینها ظالمند، ﴿وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾!

و لذا آن زن را به میخ بستند؛ فرعون دستور داد زنده زنده بدنش را به میخ کوبیدند و به این قسم به بهشت رفت!^۱

خدا این را برای مردمان مؤمن مثال می‌زند و به این زن‌ها می‌گوید که: «زن فرعون را اسوه خودتان قرار بدهید!» با اینکه زن فرعون و پادشاه مصر بود و چنین و چنان بود، اما این وضع را نمی‌پسندید و از خدا تقاضا کرد که بیتی در جنت به او عنایت کند! و با نهایت مشکلات، از ایمانش دست برداشت تا اینکه او را به میخ کشیدند و کشتند.

باز هم خداوند یک زن دیگر را مثال می‌زند؛ چون آن عایشه و حفصه دو تا بودند، در مقابل هم اینجا خدا دو تا زن مثال می‌زند تا نگویید آن فقط یکی بود.

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُنْتِ مِنَ الْقَانِتِينَ﴾^۲

یکی هم مریم دختر عمران، مادر حضرت عیسی است که آن دختری جوان بود که به اتهام اینکه تو رفتی زنا کردی مبتلا شد! آیات قرآن در سوره مریم بیان می‌کند و به اندازه‌ای مطلب بر او مشکل بود که گفت: «خدایا من را بکش! اصلاً کاش که من مرده بودم و چنین روزی را به خود نمی‌دیدم!» که همه مردم به او می‌گفتند: «ای وای دختر، تو چرا؟!» در حالی که این دختر مقدس، مؤمن، متدین و متهجّد بود.

﴿مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأً سَوِيًّا وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾^۳ «آخر پدرت آدم بدی نبود، مادرت زانیه نبود!»

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۹.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۲.

۳. سوره مریم (۱۹) آیه ۲۸.

این چه کاری است که تو کرده‌ای؟! این بچه را از کجا آورده‌ای؟! این چیست؟! شما خودتان را جای او فرض کنید، ببینید قضیه چیست و چه بگوید؟ بگوید: من زنا نکردم؛ چه کسی گوش می‌کند؟! بگوید: امر خداست؛ چه کسی گوش می‌کند؟ می‌گویند: این حرف‌ها چیست؟ «امر خداست» یعنی چه؟!

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾: «خودش را حفظ کرد و پاک و پاکیزه بود.»

﴿فَتَفَخَّنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾: «ما از روح خودمان در آن فرج دمیدیم (و بدون پدر، بچه در شکم درست شد).»

﴿وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا﴾: «و به تمام کلمات خدایش و تمام کتب پروردگارش هم ایمان آورد و همه را تصدیق کرد.»

﴿وَكَانَتْ مِنَ الْقَلِيلِينَ﴾: «و از زن‌های مؤمن و مسلمان و اهل عبادت و اهل خضوع و اهل تسلیم در پیشگاه پروردگار بود.»

بنابراین شما چرا از این زن‌ها تبعیت نمی‌کنید؟! چرا از مریم تبعیت نمی‌کنید؟! چرا از زن فرعون تبعیت نمی‌کنید؟! زن فرعون در دستگاه فرعون بود و ایمانش را نگاه داشت؛ آخر شما ده سال، دوازده سال زن پیغمبر هستید! عایشه از اول عقدش در مکه، دوازده سیزده سال با پیغمبر بود؛^۱ حال بعد از تمام این جریان‌ها، بیاید این کار را بکند!

تابه حال آیات اول سوره را دانستیم، و آیات آخر سوره را هم دانستیم؛ در وسط سوره چهارتا خطاب است: دوتا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾،^۲ یک ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾،^۳ یک ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾.^۴ این چهارتا خطاب در این سوره و در این وضعیت،

۱. رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۴۲: الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى، ج ۸، ص ۴۶.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیات ۶ و ۸.

۳. سوره تحریم (۶۶) آیه ۷.

۴. سوره تحریم (۶۶) آیه ۹.

بین این آیاتی که در اوّل آمده و آن آیاتی هم که در آخر آمده است که دو زن جهنمی - زن نوح و زن لوط ﴿كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا﴾ - را مثال زده است، شما ببینید این چهار آیه که در این وسط به عنوان خطاب آمده است، معنایش چیست! آیه اوّل این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آوردید، خودتان و اهلتان را حفظ کنید از آتشی که آتش گیرانه‌های آن در روز قیامت خود مردم و سنگ‌ها هستند!»

ای کسانی که ایمان آوردید! ای عمر! ای ابابکر! نگو من ایمان آوردم، نگو چنین و چنان؛ خدا با کسی تعارف ندارد، خدا با شما عقد اُخوت یا خاله و خواهرزادگی نبسته است که شما را به بهشت خود ببرد! شما هم دارید خیانت می‌کنید، به پیغمبر دارید خیانت می‌کنید؛ خدا از خیانت و از جرم نمی‌گذرد!

﴿عَلَيْهَا مَلَكَةٌ غَالِظٌ شِدَادٌ﴾؛ «خداوند بر آن آتش یک ملائکه‌ای را

گماشته است خیلی سخت‌دل و سنگین‌دل و شدید (که ببرند در آتش).»

اگر التماس کنید، گریه کنید، زاری کنید، رشوه بدهید و از این حرف‌ها، فایده ندارد؛ هرچه داد بزنید، شما را بیشتر می‌کوبند و می‌گیرند و به میخ می‌کشند و گرز به سرتان می‌زنند؛ هرچه بگویید، آن ملائکه آتش ﴿غَالِظٌ شِدَادٌ﴾، خیلی شدید و غلیظ‌اند! ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾؛ «گناه نمی‌کنند در آن اوامری که خدا گفته است، و آنچه خدا گفته است اجرا می‌کنند.»

نه اینکه [این کارها را] از پیش خودشان آورده‌اند، امر خدا است و خدا اینها را به این وظیفه معین کرده است، اینها را غلیظ و شدید برای کافرین و منافقین قرار داده است و اینها به امر خدا این کار را می‌کنند.

﴿وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲؛ «آنچه را که به آنها امر می‌شود عمل می‌کنند.»

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۶.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیه ۶.

این یک آیه‌ای است خطاب به مؤمنین که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا﴾! این یعنی چه؟ اصلاً این آیه که اینجا آمده است، راجع به چیست؟ آیا در اینجا راجع به همین است که خواسته مؤمنین را نصیحت کند؟ یا اینکه نه، یک خصوصیتی دارد؟

وقتی این آیه با آن مقدماتی که ذکر شد در اینجا آمده است، مسلم است که این آیه خطاب به همین کسانی است که ادعای ایمان می‌کنند و برای خودشان شأن و مقامی قائل‌اند. آیه می‌گوید: بدانید شما جهنمی هستید!

ایمان و دوست داشتن پیغمبر، هیچ سازشی با حقّه‌بازی و کلک و خدعه و مکر ندارد! شما آب را داخل روغن بریزید و یک سال هم مشغول باشید و آن را به هم بزنید که تمام ذراتش و تمام آن مولکول‌هایش در هم داخل بشود، اما یک دقیقه دستتان را بردارید، آب‌ها زیر می‌رود و روغن‌ها رو می‌آید! کفر با ایمان جمع نمی‌شود، خدعه با حقیقت و صفا جمع نمی‌شود و ظلم با عدالت جمع نمی‌شود.

اساس نبوت رسول‌الله بر صدق است، اساس امیرالمؤمنین بر صدق است، اساس فاطمه زهرا بر صدق است. شما با این حقّه‌بازی‌ها و کلک‌بازی‌ها و با این سیاست‌بازی‌ها و با این تشکیل حزب مخالف در داخل بیت پیغمبر و با این که رفتید دخترتان به نام حفصه را به پیغمبر تحمیل کردید و با این ازدواج عجیب او با پیغمبر - که خود آنها آورده‌اند^۱ - می‌خواهید شأنی به دست بیاورید! و پیغمبر به قدری مظلوم و حیّ و سربه‌زیر بود که یکی با او تند صحبت می‌کرد، عرقی روی پیشانی‌اش می‌نشست و رنگش سرخ می‌شد! او باید با این مشکلات اسلام را از اینها ننگه دارد و از آن نگهداری کند! هر کدام از این مشکلات و این زرداری‌ها یک دنیا امتحان است!

۱. رجوع شود به *الطبقات الکبریٰ*، ج ۸، ص ۶۵: *الاستیعاب*، ج ۴، ص ۱۸۱۱.

می‌گویند: «پیغمبر نه تا زن گرفت، چرا ما نگیریم؟!» مبارکت باشد، شما برو ده تا بگیر، من امضا به شما می‌دهم؛ شما به جای نه تایی پیغمبر، بیست تا زن بگیر، همه‌اش برای تو حلال است؛ اما زن بگیری چه کار بکنی؟! زن بگیر اما مانند آن مشکلاتی که پیغمبر تحمل کرد، تحمل کن، و آن عدالتی که پیغمبر رعایت می‌کرد،^۱ رعایت کن و آن حقیقت و آن روش [را داشته باش]! به خدا قسم که آدم از عهده یکی از آنها بر نمی‌آید، کیف به دوتا! و لذا در قرآن دائماً می‌گوید: ﴿عدالت کنید!﴾^۲ زن گرفتن پیغمبر مشکلات زیادی برای پیغمبر ایجاد می‌کند و غیر از این هم چاره‌ای ندارد؛ این باب باید مفتوح باشد. آن وقت شما آمدید و دختران خود را هم به پیغمبر دادید که بگویید: «ما پدرزن پیغمبر هستیم!» و برای خودتان هم دکان‌داری و بازارداری می‌کنید و خارج را هم گرم کردید و مردم را هم با خودتان همراه نمودید!^۳ «ای کسانی که ایمان آوردید، خودتان و اهلتان را از آتش نجات بدهید! آتش قیامت، ملائکه غلاظ و شداد دارد که به مأموریت عمل می‌کنند!»

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾!

این خطاب به کیست؟! این معلوم و روشن است که خطاب به همین ابابکر و عمر است، به خصوص آن دو نفر! ولو عثمان هم باشد، اما عثمان در مرحله سوّم است و آدمی است که در زمان عمر نفر دوّم مملکت و شخص دوّم حساب می‌شد. او هم در زمان رسول خدا با بنی‌امیه می‌ساخت، خیلی کارها می‌کرد، جاسوس‌ها را در خانه خودش می‌آورد و جا می‌داد، و داستان‌ها دارد! اصلاً این شخص برای همین جهت بود که حضرت رقیه را کشت! حضرت گفته بود نباید کفار را در خانه خودتان بیاورید و جای بدهید. یک شب معاویه بن مغیره را آورد و

۱. رجوع شود به *الطبقات الکبریٰ*، ج ۸، ص ۱۳۵ - ۱۳۸.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۳ و ۱۲۹.

۳. رجوع شود به *کتاب سلیم*، ج ۲، ص ۵۷۱، *الحديث الثالث: السقيفة و فدک*، ص ۴۶؛ شرح *نهج البلاغة*، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹.

در خانه خودش مخفی کرد.^۱ این دختر آمد به پیغمبر گفت که: «شوهر من برخلاف دستور خدا، مشرک را آورده و پناه داده است!» و پیغمبر او را خواستند؛ او عصبانی شد و آمد منزل با چکمه آن قدر به زنش زد تا از دنیا رفت. این داستان خیلی مفصل است.^۲ این مطالب از سنی‌ها است!

باز هم عثمان در ردیف بعد از اینها است؛ شرارت عمر خیلی عجیب است، بعد از او ابوبکر و بعد از او عثمان؛ لعنةُ الله عليهم أجمعين، خودشان، حزبشان، دسته‌شان، همه پلیدند! إن شاء الله خدا به ما روزی کند تا برویم و کنار جهنم بایستیم - اما به شرط اینکه دلتان به رحم نیاید - آنجا مثل آن ملائكة غلاظ و شیداد که می‌کوبند و می‌زنند، شما هم از همان امرها بکنید که: بزنید و بکوبید!

اینجا این آیه برای چیست؟ آیا همین طور می‌خواهد به مسلمان‌ها نصیحت کند: «ای مسلمان‌های دنیا، ای مسلمان‌هایی که هیچ ربطی با این آیه، با این سوره، با این حفصه و با این عایشه ندارید؟! یا ولو اینکه در ضمن کلّیتی که دارد و هر آیه کلّیت خودش را حفظ می‌کند، در اینجا منطبق بر اینها است که: بدانید وضعیّت از این قرار است.

آیه بعد این است:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا نُجَزُّوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.^۳

عمر در همان مشربۀ ام‌ابراهیم به‌عنوان معذرت‌خواهی از طرف دخترش خدمت پیغمبر آمد؛^۴ اینجا می‌گوید:

۱. رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۳۳: الکامل، ج ۲، ص ۱۶۵: منهاج البراعة، ج ۱۰، ص ۳۳: امام شناسی، ج ۱۳، ص ۶۵ - ۶۸.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۲۵۱ - ۲۵۳: الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۹۶: امام شناسی، ج ۱۳، ص ۶۸ - ۷۳.

۳. سوره تحریم (۶۶) آیه ۷.

۴. رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۵: الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۳.

«ای کسانی که کافرید، امروز عذر نیاورید، از شما قبول نمی‌شود؛ این عذرهای شما عذرهای ظاهری است، باطنی نیست! شما جزا داده می‌شوید طبق عملی که کرده‌اید.»

حال بیایید معذرت بخواهید که: آقا اشتباه کرد، خلاف کرد، ای پیغمبر بگذر، خواهش می‌کنیم به مدینه برگرد و...!

این آیه راجع به کیست؟ این ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾ خطاب به کیست؟ آخر ما تا به حال در این چند تا آیه‌ای که خواندیم و معنا کردیم، صحبت از کفار نبود، صحبت از مشرکین نبود، صحبت از یهود بنی قریظه نبود، صحبت از بنی النضیر نبود؛ اینکه یک مرتبه می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ خطاب به کیست؟! خطاب به همین ابوبکر و عمر است و روشن است که خطاب به اینها است. دو مرتبه خطاب به مسلمان‌ها می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾؛^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید توبه کنید و به سوی خدا برگردید، و این توبه‌تان باید صددرصد جدی باشد.»

اوّل اینکه خودش خداوند است و رحم می‌کند؛ با اینکه عَمَری، با اینکه ابوبکری، هر کسی می‌خواهی باش، ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾! و این لازمه مقام و شرافت و عظمت پیغمبر است؛ مثل حضرت امام حسین که آن دم آخر خِرّ هم می‌آید، می‌گوید: «من را ببخش!» می‌گوید: «بخشیدم!»^۲ الآن آمدی تمام شد، به سابقیت هم نگاه نمی‌کند! حضرت زهرا را هم کُشتی، کشتی؛ پیغمبر را هم کشتی، کشتی؛ الآن آمده‌ای یا نه؟ صحبت در آمدن است!

اما اینکه: «کسی که آن کارها را می‌کند نمی‌تواند بیاید»، به خاطر این مسئله است که شقاوت یک اثری دارد! اما صحبت در این است که کسی که برگشت و

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

۲. وقعة الطّف، ص ۲۱۴.

آمد و به خدا رجوع کرد، خدا پیچ قلب او را نمی‌بندد!
﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باز هم برگردید و بیاید
به سوی خدا توبه کنید!»

در اینجا می‌گویند که سیئات دارید:

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾؛ «امید است که اگر توبه کنید،
خداوند از گناهان شما بگذرد»،

﴿وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛ «و شما را در بهشت‌هایی که
در زیر آن نهرهایی است، داخل کند»،

﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾؛ «در آن روزی که خداوند
پیغمبرش و آن کسانی را که با پیغمبر ایمان آورده‌اند، وانمی‌گذارد و
دستشان را می‌گیرد و آنها را رها نمی‌کند.»

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾؛ اگر حضرت امیرالمؤمنین در دنیا باشد، شما ره‌ایش
می‌کنید تا بیست و پنج سال برود در خانه خودش بنشیند و بیل بزند؛ اما این‌طور
نیست که آنجا هم این‌گونه باشد!

اینجا خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ برای همان ابابکر و
عمر است: «برگردید!» بعد می‌گوید: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ﴾؛ ای کسانی که شما
می‌خواهید توبه کنید و برگردید، بدانید که خدا پیغمبر و علی را تنها نمی‌گذارد! علی
کیست؟ آن کسی است که ﴿ءَامَنُوا مَعَهُ﴾،^۲ با پیغمبر ایمان آورده است؛ یعنی شما
﴿ءَامَنُوا مَعَهُ﴾ نیستید!

در تمام قرآن هر جا [درباره آن کسانی] که با پیغمبر بوده‌اند مطلبی آمده
است، با عبارت: ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾، «آن کسانی که با پیغمبر بودند» آمده است؛ مثلاً در
سوره فتح درباره صلح حدیبیه داریم: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَىٰ

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۵۵.

الْكَفَّارِ»^۱ «پیغمبر با آن کسانی که با پیغمبرند»؛ ولی ﴿ءَامِنُوا﴾ ندارد. اما در اینجا دارد: ﴿وَالَّذِينَ ءَامِنُوا﴾! یعنی فقط معیت خارجی با پیغمبر نیست، بلکه ایمان قلبی می خواهد: ﴿ءَامِنُوا مَعَهُ﴾؛ این اختصاص به خود امیرالمؤمنین دارد که در آن روز: ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَنِهِمْ﴾؛ «بیاید تماشا کنید که نورشان چگونه از جلو و از طرف راست، جلوی خود آنها حرکت می کند و می شتابد و قبل از اینکه حرکت کنند، نور شتابان حرکت می کند.»
﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اٰتِنَا نُورَنَا وَ اَعْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ﴾^۲؛ «و می گویند: خدایا این نور را بر ما تمام کن!»

پس با اینکه این آیه دعوت به توبه و توبه نصح می کند، ولی در عین حال، به آنها می گوید: اگر هم توبه کنید و قبول هم باشد، تازه به بهشت می روید؛ ولیکن مقام پیغمبر و ﴿وَالَّذِينَ ءَامِنُوا مَعَهُ﴾ را که هیچ ندارید، هم چنین در مقابل دیدگانتان می بینید که پیغمبر ﴿وَالَّذِينَ ءَامِنُوا مَعَهُ﴾ چه حالی دارند: ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَنِهِمْ﴾ و چه تقاضایی می کنند: ﴿رَبَّنَا اٰتِنَا نُورَنَا﴾.

تازه اگر هم توبهتان قبول بشود! چون این کارهایی که شما می کنید مگر می گذارد توبه قبول بشود؟! آدمی که عصبانی می شود، خودش را از حال عصبانیت نمی تواند به حال عادی در بیاورد؛ این کارها، قساوت های قلب می آورد که انسان را وادار می کند در وهله آتیه، کاری شدیدتر و شدیدتر بکند تا آنجایی که خانه حضرت زهرا را هم آتش می زند و او را هم می کُشد^۳ و اصلاً باکی هم ندارد و یک

۱. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

۲. سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

۳. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۶؛ السَّقِيْفَةُ وَ فَدَك، ص ۷۱؛ الإِمَامَةُ وَ السِّيَاسَةُ، ج ۱، ص ۳۰؛ الهدایة الکبریٰ، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ الإِحْتِجَاج، ج ۱، ص ۸۳؛ المَلَلُ وَ النَحْلُ، شهرستانی، ج ۱، ص ۷۱، به نقل از نظام؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

امر عادی عادی است! این کارها برای آدم توبه نمی‌آورد.^۱ اینکه می‌گوید: ﴿تَوْبًا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾، این اتمام حجّت است؛ این مقام پروردگار است که همیشه اتمام حجّت می‌کند و می‌گوید: راه بازگشت هست!

مگر نه اینکه خود حضرت سیدالشهدا در روز عاشورا بر مُرتَجَز، همان اسب بلند حضرت رسول سوار شدند و قرآن را بر سر گرفتند و جلوی آن مردم آمدند و آن خطبه‌ها را خواندند که: «بیایید توبه کنید و برگردید»؟!^۲ چرا این کار را کردند؟ مگر نمی‌دانستند این مردم برگشت ندارند و این کسی که تا اینجا آمده است، برگشت ندارد؟! اما او باید بگوید؛ او که ولی است و معدن رحمت است، او باید بگوید؛ باید در همان وقت خطبه هم بخواند و معطل بشود و استدلال به قرآن هم بکند و بعد هرچه شد، شد؛ و الاّ امام نیست! چون امام در یک افقی است که بالاتر از آن افق شرک و ایمان عادی معمولی را تماشا می‌کند. اینکه انسان حمله می‌کند و می‌کشد، قبل از اینکه به آن مقام عالی و افق عالی برسد، تضارب‌های تقابلی دارد؛ ولی امام، نه! امام یک روح ملکوتی بر فراز این صحنه دارد و در بالای این منظره دارد کارهای خودش را انجام می‌دهد؛ لذا او باید بیاید و نصیحت هم بکند.

باز هم از اسرار و عجایب خدا است که اسم نمی‌آورد؛ مثلاً این ضمیر در این آیه: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾، «اگر شما دو تا زن» به که برمی‌گردد؟ آقایان بفرمایید! ضمیر مؤنث باید به دو زن که قبلاً بوده‌اند برگردد، ولی از اول آیه تا اینجا دو زنی نبوده‌اند که ضمیر به آنها برگردد!

۱. جهت اطلاع بر عدم توبه شیخین رجوع شود به *الکافی*، ج ۸، ص ۲۴۶؛ *مجمع التورین*، ص ۲۳۶؛ *مدینه معجز الأئمة الإثني عشر*، ج ۲، ص ۹۵؛ *الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء*، ج ۲۰، ص ۱۹۷.

۲. *اللّهوف*، ص ۱۰۰؛ *تذکرة الخواص*، ص ۲۲۷؛ *مقتل الحسين*، مقرّم، ص ۲۴۳؛ *مقتل الحسين*، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱؛ *الإرشاد*، ج ۲، ص ۹۷؛ با قدری اختلاف در مصادر.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
* قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ مَحَلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَ اللَّهُ مَوْلَانِكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَ
إِذْ أَسْرَأْتُ النَّبِيَّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ﴾^۱.

دیگر روشن است که این ضمیر به که برمی گردد!

اما از آنجایی که قرآن یک جامعیت و سعه‌ای دارد، اسم نمی آورد. باز هم در
﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا﴾ نمی گوید: ای عمر و ای ابابکر!

تمام آیات قرآن درباره امیرالمؤمنین است و اسم امیرالمؤمنین را در تمام قرآن
نبرده است!^۲ مثلاً در همان آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾،^۳ در بسیاری
از روایات داریم که اینجا «فی علی» است؛^۴ اما نه اینکه «فی علی» بوده و افتاده است،
بلکه یعنی این آیه درباره امیرالمؤمنین است. این جامعیت قرآن را می‌رساند.^۵

اما آنها از همین استفاده می‌کنند و می‌گویند: «لفظ عایشه که در این سوره
نیست؛ هر چند لفظ حفصه [در روایات] وارد شده باشد و عمر هم که خودش این
را تصدیق می‌کند.^۶ اما [در قرآن] که این حرف‌ها نیست؛ قرآن می‌گوید: ﴿از زمانی
که آن یک زن﴾، حال آن یک زن چه کسی بوده است؟!» سنی‌ها هم این آیه را
می‌خوانند و در نمازهایشان هم می‌خوانند، اما فقط می‌خوانند!

۱. سوره تحریم (۶۶) آیات ۱-۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳. سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۹؛
تفسیر القرآن العظیم، ابن‌ابی‌حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲؛ أسباب نزول الآیات، ص ۱۳۵؛ تاریخ مدینه
دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۵. جهت اطلاع پیرامون آیاتی که به روایت اهل‌تسنن در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب
علیه السلام نازل شده است، رجوع شود به خصائص الوحی المبین، ابن‌البطریق.

۶. الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

تا اینجا دوتا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ بود و یک ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ بعد می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾؛^۱ «ای پیغمبر با کفار و منافقین جهاد کن، بر آنها تنگ بگیر، سخت بگیر، غلظت به خرج بده، مأوای آنها جهنم است و بد راهی است!»
این آیه خطاب به پیغمبر است. در اینجا چه می خواهد بگوید؟ آیا می خواهد بگوید: ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ﴾؛ الآن لشکر بکش و برو با بنی قریظه یا با یهود یا با مشرکان مکه جنگ کن؟! ﴿وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾؛ یعنی همین افراد، اینها جایشان در جهنم است و بد جایگاهی است!

پس آن دو آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ خطاب به همین ها است، چون ظاهراً صورت ایمان دارند، با اینکه آیه به کلیتس محفوظ است؛ و این آیه هم که می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ خطاب به اینها است: ایمان ظاهری شما به درد نمی خورد؛ شما کفر واقعی دارید!^۲ ﴿لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾ و عذر هم نخواهید! ﴿إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾!

و این جمله هم که می فرماید: «ای پیغمبر بر کفار و منافقین سخت بگیر و غلظت به خرج بده؛ جای آنها آتش است»، ﴿وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ خطاب به اینها است.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۹.

۲. تقریب المعارف، ص ۲۴۴؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۹.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام تشیع

آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:

رسالة طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
اربعین در فرهنگ شیعه
اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
مقدمه و تعلیقات بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
مقدمه و تعلیقات بر «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مَهْدَب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواظظ): از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
مقدمه و تصحیح آیین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
حیات جاوید: شرحی بر وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام در حاضرین
گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

مقدمه و تعلیقات بر **سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج
سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

عنوان بصری

مهر تابناک

مقدمه و ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید
محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

نوروز در جاهلیت و اسلام تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام
مقدمه و تصحیح «**سالک آگاه**: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء» از حضرت علامه آیه الله
العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

نفحات انس: انسان کامل در فرهنگ شیعه

فقاہت در تشیع نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

مقدمه و تصحیح «**شرح فقراتی از دعای افتتاح**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید
محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تصحیح «**شرح فقراتی از دعای ابوحمزہ ثمالی**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج
سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تصحیح «**مبانی تشیع**: اباحت اعتقادی» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید
محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تصحیح «**مناقب اهل بیت علیهم السلام**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید
محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

آموزه های معرفت: شرح دعای ابوحمزہ ثمالی

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

رساله عمره مفرده: بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده

مقدمه و تصحیح «**مبانی اخلاق در آیات و روایات**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید
محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

«**مباحث فقهی**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس
الله سره

سیره صالحان در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی